سلسله مباحث
مهدویت
(۱)

# سفیانی

دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

نجم‌الدین طبسی

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سلسله مباحث مهدویت ۱

# سفیانی

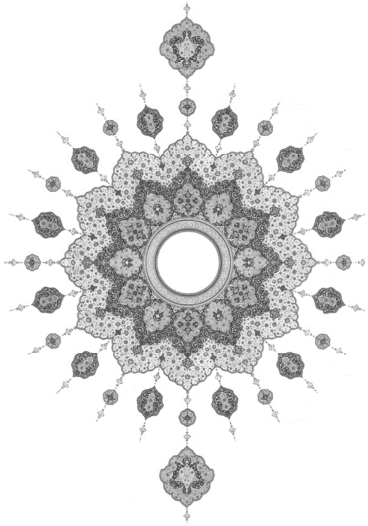

نجم‌الدین طبسی

| | | |
|---|---|---|
| سرشناسه | : | طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳٤ - |
| عنوان و نام پدیدآور | : | سفیانی/ نجم‌الدین طبسی. |
| مشخصات نشر | : | قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت،۱۳۹٤. |
| مشخصات ظاهری | : | ۱٤٤ص.؛ ۵/۲۱×۵/۱٤ س‌م. |
| فروست | : | سلسله مباحث مهدویت. |
| شابک | : | ٦۰۰۰۰ریال۹-۷-۹٤۰۲۷-٦۰۰-۹۷۸ |
| وضعیت فهرست نویسی | : | فیپا |
| یادداشت | : | کتابنامه:ص.۱۳۸-۱٤٤،همچنین به صورت زیرنویس. |
| موضوع | : | محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق - |
| موضوع | : | مهدویت -- انتظار |
| موضوع | : | سفیانی |
| رده بندی کنگره | : | BP۲۲٤/۵/س۲ط۷ ۱۳۹٤ |
| رده بندی دیویی | : | ۲۹۷/٤٦۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : | ۳۹۱٦۲٦۸ |


سلسله مباحث مهدویت ۱

# سفیانی


- مؤلف: نجم‌الدین طبسی
- ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت
- ویراستار: ابوالفضل علیدوست ابرقویی
- طراح جلد و صفحه‌آرا: مسعود سلیمانی
- نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹٤
- شابک: ۹-۷-۹٤۰۲۷-٦۰۰-۹۷۸
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت:٦۰۰۰ تومان



تمامی حقوق©محفوظ است.



- قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه امار(۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ۲٤/
- ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ تلفن:۳۷۸٤۱٤٤۰/ ۳۷۷٤۹۵٦۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی۱۲۳) / فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱٦۰
- www.mahdi۳۱۳.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

## مقدمه ناشر

«**وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ**؛ و جز عالمان در آن اندیشه نمی‌کنند». (سوره عنکبوت، آیه۴۳).

دانش پایهٔ درک و فهم معارف وحیانی است و بدون آن به طور قطع، خطا و خلط حق و باطل پیش خواهد آمد. از این‌رو در آیات نورانی قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام تأکیدات بی‌همانندی درباره علم، عالم و تکیه بر آنها صورت گرفته است. «**وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ**؛ دنباله رو آنچه بدان علم نداری مباش». ( سوره الإسراء، آیه۳۶).

اهمیت این اصل اساسی و غیر قابل اغماض در برخی از مباحث که به دلایل مختلف دستخوش تحریفات و اشتباهات شده است فزون‌تر می‌گردد.

هنوز چند سالی از بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نگذشته بود که فرمود: «... **قد كثرت علي الكذابه**...؛ ... فراوان به من نسبت دروغ داده‌اند ...». (احتجاج طبرسی، ج۲، ص۴۷۷).

و امام صادق علیه‌السلام حدود یکصد سال بعد فرمود: «**مغیرةبن سعید** - لعنه‌الله - **دسَّ في كتب اصحاب ابي احاديثٌ لم يحدِّث بها ابي**؛ مغیرةبن سعید که خدا او را لعنت کند به صورت پنهانی در کتاب‌های یاران پدرم احادیثی را گنجاند که او بیان نکرده بود». (اختیار معرفةالرجال، طوسی، ج۲، ص۴۸۹).

موضوع مهدویت و منجی آخرالزمان به دلایل مختلف بیش از موضوعات دیگر دستخوش این دگرگونی‌ها شده است؛ نفوذ اسرائیلیات، دستبرد تحریفگران، خطاهای استنساخ کنندگان و برداشت‌های ناصواب بخشی از این عوامل هستند.

بر خلاف احادیث فقهی که با تلاش فقها در اعصار مختلف مورد بحث و مداقه قرار گرفته و تا حدود زیادی مرزهای احادیث قابل استناد آن مشخص شده و از جهات مختلف سند و دلالت منقّح گردیده، در احادیث مربوط به معارف مهدویت این کار به نحو شایسته صورت نپذیرفته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم - بنا به وظیفه و رسالت خود- تحقق این مهم را با راه‌اندازی رشته تخصصی مهدویت و نیز ارائه درس خارج مهدویت توسط استاد معظم حضرت آیت‌الله نجم‌الدین طبسی دنبال کرده و به توفیق الهی گامهایی در این مسیر برداشته است.

سلسله مباحث مهدویت که پیش روی شماست حاصل این مباحث است که به یاری خداوند در موضوعات مختلف و مورد نیاز معارف مهدوی سلسله‌وار عرضه خواهد شد.

حوزه علمیّه قم
مرکز تخصصی مهدویت
انتشارات

# فهرست مطالب

**فصل اوّل: ریشه، نسب و حتمیت سفیانی ..... ۱۳**
واقعیت داشتن سفیانی ..... ۱۴
نسب سفیانی ..... ۱۵
علامت و حتمیت سفیانی ..... ۳۵
دسته اول ..... ۳۵
دسته دوم ..... ۴۰
دسته سوم ..... ۴۱
بررسی سند ..... ۴۲
بررسی چند روایت دیگر ..... ۴۳
روایت اول کافی در مورد سفیانی ..... ۴۳
بررسی سندی ..... ۴۵
بررسی متن روایت ..... ۴۶
روایت دوم کافی در مورد سفیانی ..... ۴۷
بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت ..... ۴۹
روایت سوم کافی در مورد سفیانی ..... ۵۰
شخصیت شناسی سدیر صیرفی ..... ۵۱
روایت چهارم کافی در مورد سفیانی ..... ۵۲
بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت ..... ۵۳
بیان مرحوم مازندرانی درشرح روایت ..... ۵۴
نکته اول ..... ۵۵
نکته دوم ..... ۵۵
نکته سوم ..... ۵۵
نکته چهارم ..... ۵۶

نکته پنجم ..... ۵۶
نکته ششم ..... ۵۷
روایت پنجم ..... ۵۷
بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت ..... ۵۹
روایت ششم ..... ۵۹
بیان مرحوم مجلسی ..... ۶۰
روایت هفتم ..... ۶۲
دیدگاه‌های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت ..... ۶۳
روایت هشتم ..... ۶۵
روایات نهم ..... ۶۵
روایت دهم ..... ۶۶
روایت یازدهم ..... ۶۶
بدا در سفیانی ..... ۶۷
بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه‌السلام ..... ۶۸
**فصل دوّم: خروج، حکومت و هلاکت سفیانی ..... ۷۱**
زمان خروج و حکومت سفیانی ..... ۷۲
روایت اول ..... ۷۲
بررسی دلالی ..... ۷۳
روایت دوم ..... ۷۴
بررسی سند ..... ۷۴
شخصیت ابن فضال ..... ۷۵
بررسی دلالت ..... ۷۶
روایت سوم ..... ۷۶
بررسی سند ..... ۷۷
بررسی دلالت ..... ۷۷

روایت پنجم ..... ۷۹
خلاصه بحث ..... ۸۰
روایت ششم ..... ۸۰
بررسی سند ..... ۸۱
بررسی دلالت ..... ۸۲
روایت هفتم ..... ۸۲
روایت هشتم ..... ۸۳
طرز هلاکت و مردن سفیانی ..... ۸۴
**فصل سوّم: بررسی چند نکته مهم ..... ۸۷**
نکته اول: حدود شام ..... ۸۸
نکته دوم: شیصبانی ..... ۸۸
نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی ..... ۸۹
روایات دال بر متعدد بودن سفیانی ..... ۹۰
قیام چند سفیانی در طول تاریخ ..... ۹۴
ارزیابی کتاب سلیلی ..... ۱۰۰
تحقیقی درباره عمروبن‌شمر ..... ۱۰۱
نتیجه گیری ..... ۱۰۳
سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟ ..... ۱۰۳
بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی ..... ۱۰۳
روایت اول ..... ۱۰۴
روایت دوم ..... ۱۰۵
روایت سوم ..... ۱۰۵
نکته چهارم: سفیانی و دجال ..... ۱۰۶
تفاوت های سفیانی و دجال ..... ۱۰۸
نکته پنجم: سفیانی و خسف بیدا ..... ۱۰۹

روایتی دیگر ..... ۱۱۱
روایت سوم ..... ۱۱۳
نکته ششم: دولت عباسیان ..... ۱۱۴
نکته هفتم: سفیانی و شیصبانی ..... ۱۱۶
روایت اول ..... ۱۱۶
بررسی سندی ..... ۱۱۷
اما بحث دلالی ..... ۱۱۹
روایت دوم ..... ۱۱۹
روایت سوم ..... ۱۲۰
شیصبانی کیست؟ ..... ۱۲۱
روایت ابی حمزه ثمالی ..... ۱۲۲
شیصبان و بنی شیصبان ..... ۱۲۳
خطبه اللؤلؤیه (درتطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس) ..... ۱۲۳
روایت لؤلؤیه ..... ۱۲۵
روایت علی‌بن‌مهزیار ..... ۱۲۷
دو نکته ..... ۱۳۰
نتیجه کلام تا این‌جا ..... ۱۳۲
تحقیقی درباره احمدبن‌هویزه ..... ۱۳۲
اما ابراهیم‌بن‌اسحاق نهاوندی ..... ۱۳۴
در معنای متهوم یا متهما فی دینه ..... ۱۳۴
نتیجه بحث ..... ۱۳۷
نکته هشتم: نزول عیسی علیه‌السلام ..... ۱۳۷
بررسی سندی ..... ۱۳۹

## مقدمه

مطلب در خصوص یکی از علامات ظهورامام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی، «جریان سفیانی» است. در بررسی این جریان، سوالات زیر مطرح می‌شود:

سفیانی کیست؟ شخص است یا جریان؟ اگر شخص است، نام او چیست؟ آیا همان طور که گفته اند نام او "عثمان‌بن‌عنبسه" است، یا اسم های دیگری هم دارد؟ سفیانی از نسل چه کسی است؟ از نسل ابوسفیان و از اموی هااست؟ و یا نظر به عملکرد و جنایاتی که سفیانی، انجام می‌دهد، ادامه دهنده جنایات آل ابی سفیان است، که در این صورت سفیانی «جریان» است. خروج سفیانی از کجا است؟ آیا از شام (اردن، سوریه، فلسطین و لبنان) است، یا محل استقرار او شام بوده؛ ولی حرکتش از روم و با پشتیبانی روم است؟ (روم شاید به معنای اروپای فعلی باشد). آیا خروج سفیانی از علامات حتمی ظهور امام زمان است، یا از علائم غیر حتمی؟ گستره فعالیت و جنایات سفیانی کجاست؟ (آیا حوزه فعالیت او مثل دجال، فراگیر و عالم‌گیر است، یا محدوده خاص جغرافیایی (شام، عراق، حجاز و بخشی از جنوب ایران) را در بر می‌گیرد؟ ماموریت و هدف سفیانی چیست و با چه کسی در گیر می‌شود؟ با همه مسلمین و یا با طایفه خاصی از مسلمانان (اهل بیت پیامبر و پیروان خاندان رسول خداکه همان شیعیان هستند) مشکل دارد؟ عاقبت و سرنوشت سفیانی چه می‌شود؟ در یک مصاف و جنگ، کشته می‌شود، یا بر اثر خسف زمین، او و سپاهیانش از بین می‌روند؟ یا به دست امام عصر اعدام می‌شود؟

بحث سفیانی، بحث گسترده‌ای است که روایات آن هم از حد استفاضه گذشته است. روایات کثیری راجع به سفیانی از فریقین وجود دارند که به خصوصیات او هم پرداخته‌اند، مثل این که، شخصی است از نسل ابوسفیان که در شام و با حمایت اروپا فعالیت داشته؛ ضمن این که فاصله وقت خروج او تا ظهور امام زمان بیان شده است: نُه ماه یا یک سال و یا یک سال و نیم و... . در روایات به اجمال یا تفصیل به این مباحث پرداخته شده است.

مطالب این کتاب بخشی از سلسله درسهای خارج مهدویت است که از سال ۸۸ هـ ش در حوزه مقدسه قم آغاز گردید و این دروس پس از پیاده‌سازی به نظر

اینجانب رسید و ملاحظات و نکات ضروری در آن اعمال گردید تا برای استفاده در اختیار عموم قرار گیرد، البته بخشهای دیگر نیز پیاده شده و از نظر اینجانب گذشته، به امید اینکه در اسرع وقت چاپ و نشر گردد. انشاءا...

در خاتمه از مسئول محترم مرکز تخصصی مهدویت و تمامی واحدهائی که زمینه نشر آنرا فراهم کردند کمال تشکر را دارم و همچنین از زحمات و تلاش فرزند عزیزم جناب ثقةالاسلام بلقان‌آبادی هم سپاسگزارم.

قم مقدس
مؤسسه ولاء صدیقه کبری
نجم الدین طبسی

# فصل اوّل

## ریشه، نسب و حتمیت سفیانی

## واقعیت داشتن سفیانی

بعضی افراد که جریان‌های تاریخی را نقل می‌کنند، قائلند اصل جریان سفیانی در روایات و موعود بودن او دروغ و از جعلیات امویین، جهت ایجاد موقعیت و پایگاهی برای خودشان است. این حرف را امثال مقریزی در خطط گفته است. ما در بحث «وحدت یا تعدد سفیانی» به کلام او اشاره می‌کنیم؛ ولی این ادعا صحیح نیست و نمی‌توان گفت روایات سفیانی از جعلیات امویین است؛ بلکه روایات سفیانی از متواترات است و عجیب‌تر این که روایات سفیانی را دشمنان سفیانی، قبل از نقل روایات از طرف طرفداران او، نقل کرده‌اند. البته روایات سفیانی در مورد تعدد سفیانی و خصوصا در جایی که سفیانی را مدح کند؛ بعید نیست از جعلیات بنی امیه باشد؛ کما این که روایاتی که وجود سفیانی را نفی می‌کند، می‌تواند از جعلیات امویین باشد تا به این وسیله از بعضی حرکات و برخوردهای زشت سفیانی بیزاری بجویند و یا از مقولات بنی عباس باشد تا خود را از این قیام‌ها رهایی ببخشند و در برخورد با آنان و قلع و قمع آنان از اوآزاد تر باشند. بنابراین، روایاتی که ما از اهل بیت در مورد سفیانی داریم، متعدد و صراحت در سفیانی است که مفاد آن‌ها نیز گویای حتمیت سفیانی است. پس، اسانید روایات در این مورد مشکلی ندارند؛ بلکه اگر اسناد مشکل هم داشته باشند؛ چون بحث سفیانی متواتر است، به بررسی سندی نسبت به اصل سفیانی نیاز نمی‌باشد. ما ابتدا در مورد نسب و هویت سفیانی مطالبی را بیان می‌کنیم. سپس به بررسی روایات علامت بودن سفیانی و برخی ویژگی‌های او می‌پردازیم:

## نسب سفیانی

از روایات استفاده می‌شود، سفیانی از نسل ابوسفیان و امیه می‌باشد. البته اینان نیز واقعاً عرب و از قریش نیستند، بلکه به عبد مناف و قریش ملحق شده‌اند. برای روشن شدن حقیقت امر، باید چند امر بررسی شود:

### ۱. سفیانی از نسل امیه

بررسی روایت گویای این نکته است که سفیانی از نسل ابوسفیان و ادامه دهنده راه اوست. این مطلب را می‌توان با توجه به نکات زیر امری ثابت شده دانست:

#### الف) خروج از روم با هویت نصرانی

از مرحوم شیخ طوسی، از بشربن غالب (بشر و بشیر دو برادر هستند که دعای عرفه را از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کنند) روایتی نقل شده است که البته روایت به معصوم علیه‌السلام منتهی نمی‌شود:

> **عنه، عن أبي النصر ـ إسماعيل بن عبدالله بن ميمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال العجلي قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمان بن أبي ليلي قال: حدثنا جعفر بن سعد الكاهلي، عن الأعمش، عن بشربن غالب قال: يقبل السفياني من بلاد الروم متنصرا في عنقه صليب وهو صاحب القوم؛**[1] سفیانی از سرزمین روم، در حالی که نصرانی و در گردنش علامت صلیب است [و مظاهر نصرانیت دارد] خروج می‌کند و او فرمانده گروهی است.

در بعضی از نسخه‌ها، به جای «متنصرا»، «منتصرا»، یعنی پیروزمندانه آمده؛ ولی به قرینه فی عنقه صلیب، «متنصرا» صحیح است.

براساس این روایت، ریشه سفیانی از روم (غرب) است. اکنون باید به کتاب‌های جغرافیایی مراجعه و معلوم کرد که روم آن روز در (هنگام صدور

---

۱. الغيبة، طوسي، ص٤٦٢.

چنین روایتی) بر چه مکان‌هایی انطباق داشته، آیا منظور شامات، یا آندلس و یا ایتالیا است؟ هر کجا باشد، قطع نظر از بحث سندی در این روایت، سفیانی متاعی است که از آن طرف مرزها برای سرزمین‌های اسلامی صادر شده و او را از آن سوی مرزها می‌فرستند.

**ب) تصریح روایات به اموی بودن سفیانی**

روایتی از امام صادق علیه‌السلام از امیرالمومنین علیه‌السلام در این زمینه وارد شده است:

**حدثنا محمدبن‌علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثنا عمي محمدبن‌أبي القاسم، عن محمدبن‌علي الكوفي، عن محمدبن‌أبي عمير، عن عمربن‌أذينة قال: قال ابوعبدالله علیه‌السلام: «قال أبي علیه‌السلام: قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: يخرج ابن آكلة الأكباد من الوادي اليابس، وهو رجل ربعة، وحش الوجه، ضخم الهامة، بوجهه أثر جدري، إذا رأيته حسبته أعور، اسمه عثمان، وأبوه عنبسة، وهو من ولد أبي سفيان، حَتَّى يأتي أرضا ذات قرار ومعين فيستوي على منبرها؛**[1] پسر هندجگرخوار از بیابانی خشک [شام] خروج می‌کند. او مردی است چهار شانه و زشت رو و صورتی دارد چون حیوانات درنده خو، و سری بزرگ و آبله رو. چون او را ببینی، می‌پنداری یک چشم است. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه و از فرزندان ابوسفیان است تا به سرزمینی که دارای قرارگاه و خرّمی است، می‌رسد و در آن‌جا بر تخت سلطنت می‌نشیند.

**ج) روش اموی‌گونه سفیانی**

از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده است:

**ويظهر السفياني ومن معه حَتَّى لا يكون له همة إلا آل محمد**

---

۱. كمال الدين و تمام النعمة، ج۲، ص۶۵۱، ب۵۷، ح۹؛ معجم أحاديث الإمام المهدي علیه‌السلام، ج۴، ص۱۲۰.

**وشيعتهم فيبعث بعثا إلى الكوفة، فيصاب بأناس من شيعة آل محمد بالكوفة قتلا وصلبا، وتقبل راية من خراسان حَتَّى تنزل ساحل دجلة. يخرج رجل من الموالي ضعيف ومن تبعه فيصاب بظهر الكوفة. ويبعث بعثا إلى المدينة فيقتل بها رجلا ويهرب المهدي والمنصور منها، ويؤخذ آل محمد صغيرهم وكبيرهم لا يترك منهم أحد إلا حبس ويخرج الجيش في طلب الرجلين ويخرج المهدي منها على سنة موسى خائفا يترقب حَتَّى يقدم مكة. ويقبل الجيش حَتَّى إذا نزلوا البيداء وهو جيش الهملات (الهلال) خسف بهم فلا يفلت منهم إلا مخبر...**؛[1] سفیانی و پیروانش خروج می‌کنند. او قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آن‌ها ندارد. وی یک لشکر به کوفه می‌فرستد، و جمعی از شیعیان آن‌جا را می‌کشد و گروهی را به دار می‌زند، و لشکری از خراسان می‌آید و در ساحل شط دجله فرود می‌آید. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می‌رود و مغلوب می‌گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می‌فرستد. مردی در آن‌جا کشته می‌شود و مهدی و منصور فرار می‌کنند. سفیانی نیز بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس می‌کند. آن‌گاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می‌رود. مهدی همچون موسی‌بن‌عمران [که هراسان از مصر خارج شد] هراسان و نگران از مدینه بیرون می‌رود، و بدین گونه وارد مکه می‌شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می‌آید؛ ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می‌رسند، به زمین فرو می‌روند و جز یک نفر که خبر آن‌ها را می‌برد، باقی نمی‌ماند... .

سرلوحه برنامه‌های سفیانی کشتار آل محمد وشیعه آل محمد است.

---

۱. *تفسیر عیاشي*، ج۱، ص٦٤، ح ۱۱۷؛ الغيبة، نعماني، ص۲۷۹، ب١٤، ح٦٧؛ بحار الأنوار، ج٥٢، ص۲۲۳.

هدف اصلی سفیانی کشتن شیعه است و به یهود و مسیحیت کاری ندارد؛ چون خودش نصرانی است و از طرف آن‌ها حمایت می‌شود. سفیانی فقط با شیعه درگیر می‌شود؛ چون می‌داند اسلام ناب محمدی، همان شیعه و تشیع است و تنها قدرتی که جلو آن‌ها را گرفته، همین تشیع است. این‌ها وقتی احساس می‌کنند که دیگر کاری از پیش نمی‌برند، سفیانی را فرستاده و او نسل کشی را به راه می‌اندازد (شبیه جریان بحرین امروز).

**آیا جنایات سفیانی جدید است؟** در کتاب الغارات تأمل کنید! مولف کتاب، ابراهیم‌بن‌محمدبن‌سعیدبن‌هلال‌بن‌عاصم‌بن‌سعدبن‌مسعود الثقفی است. ایشان نوه برادری شهید مختار ثقفی و از اکابر علمای قرن سوم است که در کوفه متولد شد؛ سپس به اصفهان رفت و در ۳۸۲، یک سال بعد از مرحوم صدوق، وفات کرد. او به قدری با شخصیت و عالم بود که حوزه قم، آمدن او را به قم برای برپایی کرسی درس و حدیث درخواست کرد. رجال نجاشی بیان صاحب کتاب الغارات (ابراهیم‌بن‌محمد) را نقل می‌کند که من کتاب «**المعرفة**» را در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشته‌ام، و می‌خواهم جایی بروم که نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشمنی بسیار دارند تا در آن‌جا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تبلیغ و مردم را عوض کنم. به او گفتند: چنین مکانی اصفهان است. ایشان به اصفهان رفت و منشاء برکات بسیاری شد وآن جا را تغییر داد که یکی از جهات تغییر اصفهان به تشیع به سبب ایشان بود.[1]

---

۱. *رجال النجاشي*، ص۱٦: ابراهیم‌بن‌محمدبن‌سعیدبن‌هلال‌بن‌عاصم‌بن‌سعدبن‌مسعود الثقفي أصله كوفي، وسعيدبن‌مسعود أخو أبي عبيدبن‌مسعود عم المختار وولاه أمير المؤمنين علیه‌السلام المدائن، وهو الذي لجأ إليه الحسن علیه‌السلام يوم ساباط. انتقل ابوإسحاق هذا إلى أصفهان وأقام بها، وكان زيديا أولا ثم انتقل إلينا ويقال: إن جماعة من القميين كأحمدبن‌محمدبن‌خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم، فأبي، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة، وفيه المناقب المشهورة والمثالب، فاستعظمه الكوفيون وأشاروا عليه بأن يتركه و لا يخرجه، فقال:اي البلاد أبعد من الشيعة فقالوا: أصفهان، فحلف لا أروي هذا الكتاب ←...

در کتاب الغارات در دو جا، نامه سرّی که معاویه به فرمانده جلاد و سرجوخه‌های اعدام خود (سفیان‌بن‌عوف غامدی) نوشته و دستوراتی به وی داده؛ آمده است:

**حدثه عن سفيان‌بن‌عوف الغامدي قال: دعاني معاوية فقال: إني باعثك في جيش كثيف [ ذي أداة وجلادة] فالزم لي جانب الفرات حَتَّى تمر بهيت فتقطعها، فإن وجدت بها جندا فأغر عليهم وإلا فامض حَتَّى تغير على الأنبار، فإن لم تجد بها جندا فامض حَتَّى تغير على المدائن ثم أقبل إلي، واتق أن تقرب الكوفة، واعلم أنك إن أغرت على [ أهل ] الأنبار وأهل المدائن فكأنك أغرت على الكوفة، إن هذه الغارات يا سفيان على أهل العراق ترهب قلوبهم وتجرئ كل من كان له فينا هوى [ منهم ] ويري فراقهم، وتدعو إلينا كل من كان يخاف الدوائر، وخرب كل ما مررت به [ من القرى]، واقتل كل من لقيت ممن ليس هو على رأيك، واحرب الأموال، فإنه شبيه بالقتل وهو أوجع للقلوب. قال: فخرجت من عنده فعسكرت وقام معاوية في الناس [ خطيبا] فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد أيها الناس فانتدبوا مع سفيان‌بن‌عوف فإنه وجه عظيم فيه أجر عظيم سريعة فيه أوبتكم إن شاء الله، ثم نزل؛**[1] سفیان‌بن‌عوف غامدی می‌گوید: معاویه به من گفت: من تو را با سپاه و تجهیزات کامل نظامی می‌فرستم...وقتی به عراق رسیدی روستاها را بر سر مردم خراب کن، و هر کس را که بر رأی تو نیست؛ بکش... .

پس، منظور معاویه این است که شیعه را بکش و اموالشان را غارت کن! که

---

→

إلا بها فانتقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه. وله مصنفات كثيرة... ومات إبراهيم‌بن‌محمد الثقفي سنة ثلاث وثمانين ومائتين.

۱. *الغارات*، ج۲، ص٤٦٤ – ٤٦٧.

شیعه حق هستی ندارد.

از مقایسه عبارت الغارات: «**واقتل كل من لقيت ممن ليس هو على رأيك، واحرب الأموال...**» ؛ **با عبارت عياشي**: «**ويظهر السفياني ومن معه حَتَّى لا يكون له همة إلا آل محمد**صلى الله عليه وآله...»؛ چنین برمی‌آید که سفیانی جریانی ممتد و دنباله دار است. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

**عَنْ أَبِي عبدالله**علیه السلام **قَالَ إِنَّا وَ آلَ أَبِي سُفْيانَ أَهْلُ بَيتَينِ تَعَادَينَا فِي اللهِ قُلْنَا صَدَقَ اللهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللهُ قَاتَلَ ابوسُفْيانَ رَسُولَ اللهِ**صلى الله عليه وآله **وَ قَاتَلَ مُعَاوِيةُ عَلِي‌بن‌أَبِي طَالِب**علیه السلام **وَ قَاتَلَ يزِيَدُبن‌مُعَاوِيةَ الحُسَينَ‌بن‌عَلِي**علیه السلام **وَ السُّفْيانِي يقَاتِلُ الْقَائِمَ**عجل الله تعالی فرجه الشریف؛[1]

ما و اولاد ابوسفیان دو خانواده هستیم که برای خدا با آن‌ها کشمکش و مشکل داریم. ما می گوییم: خدا راست گفته؛ ولی آن‌ها می گویند: خدا دروغ گفته است! ابوسفیان با پیغمبر؛ و معاویه با علی‌بن‌ابی طالب؛ و یزید با حسین‌بن‌علی به نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی نیز با قائم ما می‌جنگد.

صاحب کتاب الغارات در جای دیگر از کتاب خود، دستور معاویه به **بسربن‌ارطاة** را نقل می کند:

**قال: خرج عدي‌بن‌حاتم وجريربن‌عبدالله البجلي وحنظلة الكاتب من الكوفة إلى قرقيسياء قالوا: لا نقيم ببلدة يعاب فيها عثمان. ولحق بمعاوية من أصحاب علي**علیه السلام **ابن العشبة ووائل‌بن‌حجر الحضرمي، وخبره في قصة بسربن‌أبي أرطاة لعنه الله. عن بكربن‌عيسي- قال: لما بلغ معاوية تفرق أصحاب علي**علیه السلام **وتخاذلهم و تركهم إياه، وأنه بلغ من أمرهم انه يندبهم إلى السواد فيأبون أرسل بسربن أرطاة إلى المدينة في جيش من أهل الشام، فسار حَتَّى قدمهم فدعي الناس إلى البيعة فأجابوه وحرق بها دورا من دور الأنصار وغيرهم من شيعة على ثم سار إلى مكة ثم توجه إلى اليمن لا يمر بقوم يري أن لهم لعلي رأيا**

---

۱. *بحارالأنوار*، ج۵۲، ص۱۹۰.

**إلا قتلهم واستباح أموالهم، وبلغ ذلك عليا عليه السلام فقام وخطب وحمد الله وأثنى عليه وصلي على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وذكر مسير بسربن أرطاة لعنه الله إلى اليمن، وذكر تخاذل أصحابه وتركهم الحق والبلية التي دخلت عليهم وقال: لو تطيعوني في الحق كما يطيع عدوكم صاحبهم في الباطل ما ظهروا عليكم. وقد كان الناس كرهوا عليا ودخلهم الشك والفتنة وركنوا إلى الدنيا وقلّ مناصحوه، فكان أهل البصرة على خلافه والبغض له، وجلّ أهل الكوفة وقراؤهم، وأهل الشام وقريش كلها؛**[1]

هنگامی که به معاویه خبر رسید، یاران علی علیه السلام متفرق شده‌اند... به بسربن‌ارطاة هجوم به مدینه را دستور داد و بسربن‌ارطاة، خانه های انصار و غیر انصار از شیعه علی را آتش زد، وسپس به سوی مکه و بعد به طرف یمن متوجه شد. بسربن ارطاة در مسیرش، هرکس را که طرفدار علی بود، می‌کشت و اموالش را غارت می‌کرد. این شجره ملعونه و طرفدارانشان همیشه علیه شیعه بودند. حساب این ها از اهل سنت جدا است. این‌ها به تعبیر حضرت، درنده خو و وحشی [وحش الوجه] هستند. وقتی این خبر به مولا علی علیه السلام رسید، بلند شد و خطبه خواند و خدا را حمد کرد و... .

جریان سفیانی در آخرالزمان به جریان بنی امیه و معاویه شبیه است. سفیانی جز کشتن شیعه (نسل‌کشی) هیچ دغدغه و هدفی ندارد.

### د) هویت اعتقادی امویان

امیرالمؤمنین هنگام بسیج مردم برای جنگ صفین، در مورد این‌ها فرمود:

**مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً عَلَيهِ أَظْهَرُوه؛**[2] اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه از بیم تسلیم شدند و

---

۱. *الغارات*، ج۲، ص۵۵۳.

۲. *نهج البلاغه*، ص۳۷٤.

کفر را پنهان کردند. اگر یارانی بیابند، کفر [خود را] آشکار می‌کنند و از اسلام سر برمی‌تابند.

همچنین می‌فرماید:

«به سوی کسانی حمله کنید که این‌ها از بازماندگان جنگ احزاب (خندق) و مشرکین هستند. به جنگ کسانی بروید که قائلند خدا و رسولش دروغ می‌گویند».

پس باید در اعتقادات و عملکرد این‌ها تامل کنیم. جریان سفیانی جریان تازه ای نیست؛ بلکه دنباله عمل و جنایات امویین است. وضعیت امویین به گونه‌ای بود که:

**ملکنا فکان العفو منّا سجیة فلمّا ملکتم سال بالدّم ابطح**[1]

زمانی که ما به حکومت رسیدیم و قدرت را به دست گرفتیم، بخشش و گذشت، خوی و عادت ما بود؛ امّا زمانی که شما به قدرت رسیدید، خون سراسر صحرای مکه را فرا گرفت و هیچ‌جا، حتی مکه مکرمه امن نبود.

از این روایات استفاده می‌شود که سفیانی با خصوصیات مذکور، از نسل امویین بوده و از روم می‌آید و هویت اعتقادی او نصرانی است. اکنون جای این سؤال است که آیا امویین عرب هستند، یا وارداتی و به اصطلاح از آن طرف مرزها آمده‌اند و غیر عرب می‌باشند؟

---

۱. و حللتم قتل الاساري و طالما غدونا عن الأسري نَعِفُّ و نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بيننا و کلّ اناء بالذي فيه ينضح

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید؛ ولي بسیار گذشت که ما از اسیران درگذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم. شما را همین تفاوت بین ما و شما بس است در شناخت حقّ و ناحق. از کوزه همان برون تراود که در اوست (الغدیر، ج ۱، ص ۲۵۵) در پاورقي آمده است: «هذه الأبيات خمسها جماعة وشطرتها فممن خمسها السيد راضي‌بن‌السيد صالح القزويني المتوفي سنة ۱۲۸۷، والعلامة الأكبر السيد ناصربن‌أحمدبن‌عبد الصمد الغريفي المتوفي سنة ۱۳۳۱، والشيخ عبدالحسين‌بن‌القاسم الحلي النجفي المعاصر وله تشطيرها أيضا».

## ۲. هویت و نژاد امیه

در این زمینه چند مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد: ارتباط امیه با عبدشمس، ریشه امیه و اعتقادات امویین.

### مطلب اول: ارتباط امیه با عبدشمس

آیا امیه و بنی امیه با عبدشمس ارتباط دارند؟ نقل شده است که هاشم (جدّ اعلای پیامبر) و عبد شمس برادر و دو قلو بوده‌اند. هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود که انگشت را از پیشانی با شمشیر جدا کردند و گفتند: تا آخر بین این‌ها جنگ خواهد بود. در واقع به این طریق تطیر و فال بد زدند.

اولین کسی که متعرض این جریان می‌شود، طبری (م۳۱۰) مورخ معروف اهل سنت است که این جریان را بدون سند ذکر کرده و می‌گوید:

> **و قیل إن عبدشمس و هاشما توأمان وإن أحدهما ولد قبل صاحبه وأصبع له ملتصقة بجبهة صاحبه فنحيت عنها فسال من ذلك دم فتطير من ذلك**؛[1] و گفته شده است که عبد شمس و هاشم دو برادر دو قلو بودند و انگشت یکی به پیشانی دیگری چسبیده بود. پس از آن‌که جدا کردند، خون جاری شد، و این را به فال بد گرفتند [که این دو برادر همیشه بینشان جنگ و خونریزی خواهد بود].

ملاحظه می‌شود که طبری، هنگام نقل این جریان، می‌گوید: «قیل» و سند ارائه نمی‌دهد. قصد دارند با یک «قیل» عبدشمس را جزء قریش دانسته و بعد با یک «قیل» دیگر، به بنی امیه شناسنامه عربی و قریشی بدهند و این عناصر نفوذی را عرب بخوانند که مسلمانند و کارهایشان صبغه اسلامی دارد و دیگران حق مخالفت با آن‌ها را ندارند.

مقریزی (م۸٤٥) نیز می‌گوید:

---

۱. تاریخ طبري، ج۲، ص۱۳.

**وقد كانت المنافرة لا تـزال بـين بنـي هاشـم وبنـي عبـد شـمس بحيث أنه يقال إن هاشما وعبدشمس ولدا تـوأمين فخـرج عبـد شمس في الولادة قبل هاشم وقد لصقت أصبع أحـدهما بجبهـة الآخر فلما نزعت دمّي المكان، فقيل سيكون بينهما أو بين ولـديهما دم، فكان كذلك.**[1]

مقریزی نیز در نقل این جریان، «یقال» می‌گوید. آیا با «یقال» ادعـا اثبـات می‌شود؟

این جریان در کتاب‌های شیعه نیز منعکس شده است. علی‌بن‌یوسف حلی آورده است:

**ولد هاشم وعبد شمس توأمان في بطن واحد، فقيل: إنـه أخـرج أحدهما وإصبعه ملتصقة بجبهة الآخر، فلما أزيلت من موضعها أدميت، فقيل: يكون بينهما دم.**[2]

علامه مجلسی نیز در بحارالانوار[3] از ایشان نقل می‌کند، و سـپس مرحـوم شیخ عباس قمی در **الانوار البهية**[4] این داستان را می‌آورد. نکته قابل دقت این که علی‌بن‌یوسف حلی نیز این جریان را از کتاب‌های عامه نقل می‌کند.

بنابراین، قصه ارتباط و برادری عبد شمس با هاشم مستند و قابل پـذیرش نیست.

**مطلب دوم: ریشه و نسب امیه**

بر فرض این که جریان مذکور واقعیت داشـته و عبدشـمس بـرادر هاشـم باشد، آیا به بنی امیه ارتباط دارد؟ آیا بنی امیه، قریشـی هسـتند و امیـه فرزنـد عبدشمس است؟ ظاهر مطلب، بلکه واقع مطلب این است که بین عبدشـمس و امیه هیچ ارتباطی نیست. امیه برده عبدشمس بوده است، نه فرزند او. لـذا او

۱. النزاع والتخاصم، ص ٤٧.

۲. *العدد القوية*، ص١٤٠. علي‌بن‌يوسف (متوفي ٧٠٥) معمولا از منابع اهل سنت نقل می‌کند.

۳. *بحارالانوار*، ج١٥، ص١٦١.

۴. الأنوار البهية، ص٢٨.

و نسل او رومی بوده، و عرب و قرشی نیستند. در تبیین و اثبات این مطلب ابتدا به فرمایش امام علی، امیرالمؤمنین علیه‌السلام استناد می‌شود:

مولا، امیرالمومنین علیه‌السلام در نامه‌ای[1] برای معاویه می‌نویسد:

**وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ**؛ خاندانی را که حسبی است شایسته، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته می‌باشد.

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل این عبارت، ابتدا بیان ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه را در این مورد نقل می‌کند:

**وأما قوله: ولا الصريح كاللصيق‌اي الصريح في الاسلام الذي أسلم اعتقادا وإخلاصا ليس كاللصيق الذي أسلم خوفا من السيف أو رغبة في الدنيا**؛ صریح کسی است که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده؛ ولی لصیق کسی است که از روی ترس از شمشیر و یا به خاطر منافع دنیوی اسلام آورده است.

ابن ابی الحدید در این موضوع به بنی امیه تمایلی پیدا می‌کند؛ هرچند نمی‌تواند خیلی به دفاع برآید. علامه مجلسی سپس می‌گوید:

**الظاهر أن قوله: «كاللصيق» إشارة إلى ما هو المشهور في نسب معاوية كما سيأتي وقد بسط الكلام في ذلك في موضع آخر من هذا الشرح وتجاهل هنا حفظا لناموس معاوية. وقد ذكر بعض علمائنا في رسالة في الإمامة أن أمية لم يكن من صلب عبد شمس وإنما هو عبد من الروم فاستلحقه عبد شمس ونسبه إلى نفسه وكانت العرب في الجاهلية إذا كان لأحدهم عبد وأراد أن ينسبه إلى نفسه أعتقه وزوّجه كريمة من العرب فيلحق بنسبه قال: وبمثل ذلك نسب العوّام ابوالزبير إلى خويلد فبنو أمية قاطبة ليسوا من قريش وإنما لحقوا ولصقوا بهم قال: ويصدق ذلك**

---

۱. *نهج البلاغه*، نامه۱۷: «.... أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيسَ أُمَيةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا ابوسُفْيانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ...».

**قول أمير المؤمنين عليه السلام جوابا عن كتابه وادعائه «إنا بنو عبد مناف» : ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولم يستطع معاوية إنكار ذلك انتهي؛**[1] لصیق اشاره دارد به آنچه در نسب معاویه مشهور است. معاویه فرزند چه کسی است؟ فرزند ابوسفیان است، یا ابوسفیان یکی از پدران معاویه است. بعضی از علمای ما [طبق بیان رساله‌ای در امامت که همان کتاب الزام النواصب است] گفته‌اند امیه فرزند عبد شمس نبود، بلکه برده‌ای از روم بود که عبدشمس او را به خودش ملحق کرد و روش عرب جاهلی این بود که اگر کسی مالک برده‌ای بود و در نظر داشت آن برده را به خود نسبت دهد، ابتدا او را آزاد می‌کرد و سپس دختری از عرب به او می‌داد و بعد او را به خودش ملحق می‌کرد. پس، امیه به این طریق فرزند عبدشمس شد و مثل همین مورد، عوام پدر زبیر بود. پس همه بنی‌امیه از قریش نیستند؛ بلکه بنی امیه را به این طریق به عرب چسباندند. تایید این مطلب قول امیرالمومنین علیه السلام است که در جواب نامه ادعاهای معاویه بیان فرموده است. حضرت امیر علیه السلام در جواب ادعای معاویه که می‌گوید: **إنا بنو عبد مناف**؛ می‌فرماید: **ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق** و معاویه نیز نتوانست این مطلب حضرت را انکار کند.

آنچه مرحوم علامه در تبیین نامه حضرت بیان کردند، برگرفته از کلام صاحب الزام النواصب است.[2]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۳، ص۱۰۷.

۲. *إلزام النواصب*، مفلح‌بن‌راشد، ص ۱۷۹ – ۱۸۱. إلزام النواصب بإمامة علي‌بن‌أبي طالب عليه السلام الظاهر أنه تأليف الشيخ مفلح‌بن‌الحسين (الحسن)بن‌راشد ( رشيد) ابن صلاح البحراني ( من أعلام القرن التاسع الهجري...).

قبل از این دو بزرگوار باید از مرحوم ابوالقاسم کوفی یاد کرد. وی در کتاب «**الاستغاثة**» آورده است:

**ولقد رويناه من طريق علماء أهل البيت عليهم السلام في أسرار علومهم التي خرجت عنهم إلى علماء شيعتهم أن قوما ينتسبون إلى قريش وليسوا هم من قريش في حقيقة النسب، وهذا مما لا يجوز أن يعرفه إلا في معرفة معدن النبوة وورثة علم الرسالة، وذلك مثل بني أمية ذكروا أنهم من قريش وليسوا من قريش وإن أصلهم من الروم، وفيهم تأويل هذه الآية «بسم الله الرحمن الرحيم ألم غلبت الروم في أدني الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون» معناه أنهم غلبوا على الملك وسيغلبهم على ذلك بنو العباس وذلك أن العرب في الجاهلية إذا كان لأحد عبد فأراد أن ينسبه ويلحقه بنسبه فعل ذلك وجاز عندهم... وكان عبد شمس‌بن‌عبد مناف أخا هاشم‌بن‌عبد مناف قد تبني عبدا له روميا يقال له أمية فنسبه عبد شمس إلى نفسه فنسب أمية‌بن‌عبد شمس فدرج نسبه كذلك إلى هذه الغاية. فأصل بني أمية من الروم ونسبهم في قريش...**؛[1] ... عده‌ای را به قریش نسبت می‌دهند؛ ولی قریشی نیستند و شناخت ریشه این افراد فقط از طریق وارثان علم رسالت می‌باشد، و مثل عده‌ای که خودشان را به قریش نسبت می‌دهند؛ ولی از قریش نیستند، بنی امیه هستند که اصل آن‌ها از روم است... .

در صورت پذیرش این مطلب، کار بر اهل سنت بسیار سخت می‌شود؛ زیرا اهل سنت یکی از مصادیق روایت «**الائمه اثناعشر**» را معاویه می‌دانند. نُه قول و تفسیر نسبت به این روایت وجود دارد که در هشت قول از این اقوال معاویه و یزید هم جزء خلفا هستند! جمله‌ای را از پیامبر نقل کرده‌اند که:

**سمعت النبي صلّي اللهَّ عليه و آله يقول: الأئمّة بعدي إثنا عشر-**

---

۱. *الاستغاثة*، ابوالقاسم الكوفي (قرن٤)، ج۱، ص۷۴ – ۸۲ ایشان از نوادگان امام جواد علیه السلام است.

**ثـمّ أخفـی صـوته فسـمعته یقـول: کلّهـم مـن قـریش**؛[1] راوی می‌گوید: من جمله‌ای از روایـت را نشـنیدم. پـس، شـنیدم کـه می‌فرماید: همه آن‌ها از قریش هستند.

وقتی بنی امیه از قریش نباشند، چگونـه ایـن‌هـا بـه عنـوان خلفـای قـریش معرفی می‌شوند. این‌ها باید ثابت کنند که بنی‌امیه عرب هستند.

مرحوم کاشف الغطا در پاسخ سؤالی در این مورد می‌فرماید:

پدر امیه و هاشم یکی نبوده؛ زیرا امیه فرزنـد صـلبی عبدشـمس نبوده؛ بلکه بچه‌ای بوده که عبدشمس اورا به فرزنـد خوانـدگی قبول کرده است. سـپس بـرای تاییـد حـرف خـودش بـه کـلام امیرالمومنین استناد می‌کند.[2]

مرحوم مقدس اردبیلی نیز می‌گوید:

مشهور است که امیه، غـلام رومـی از آن عبـد شـمس بـود و او رومی بود و چـون زیـرک و فهـیم بـود، عبـد شـمس اورا آزاد کرد و به فرزندی پذیرفت.[3]

مرحوم شیخ عباس قمی[4] همین مطلب را از کامل بهایی[5] نقل می‌کند کـه امیه غلام رومی و از آنِ عبد شمس بـود و چـون او را زیـرک یافـت، وی را آزاد کرد و سپس به فرزندی خود قبول کرد. به همین جهت گفتـه‌انـد: امیـه فرزند عبد شمس بوده و این رسم در بین عرب جاهلیت مرسوم بوده است.

بنابراین، بنی امیه به عبد شمس ارتباط ندارد و بر این فـرض کـه قصـه دو قلو بودن عبدشمس و هاشم ثابت شود، بین بنی امیـه و عبـد شـمس ارتبـاطی نیست و این حرف از قرن چهارم هجری مطرح بوده است.

---

۱. کفایة الأثر، ص۷۷؛ اثبات الهداة، ج۱، ص ۵۸۲.

۲. جنة المأوي، ص۲۵۳.

۳. حدیقة الشیعة، ج۱، ص۴۷۵.

۴. الانوار البهیة، ص۲۸.

۵. *کامل بهایی*، ص۲۷۲.

**مطلب سوم: اعتقادات بنی امیه**

در این قسمت فقط به کلمات برخی از علمای اهل سنت اشاره می‌کنیم:

**بیان ابن‌عبدالبر در مورد اعتقادات ابوسفیان و بنی امیه**

ابن عبدالبر (متوفی ٤٦٣) مالکی است و در بین اهل سنت دارای جایگاه و صاحب مولفاتی است. ایشان می‌گوید:

۱. **وفي خبر ابن الزبير أنه رآه يوم اليرموك قال: فكانت الروم إذا ظهرت قال ابوسفيان إيه بني الأصفر فإذا كشفهم المسلمون قال ابوسفيان : وبنو الأصفر الملوك ملوك الروم ؛ لم يبق منهم مذكور. فحدث به ابن الزبير أباه لما فتح الله على المسلمين فقال الزبير: قاتله الله يأبي إلا نفاقا أولسنا خيرا له من بني الأصفر**؛ در خبر ابن زبیر آمده است که ابوسفیان در جنگ یرموک شرکت کرد. اگر رومی‌ها پیروز می‌شدند، مسرور می‌شد و دست مریزاد به رومی‌ها می‌گفت و روزی که مسلمانان غالب می‌شدند، ابوسفیان می‌گفت: پادشاه اگر بخواهید، فقط پادشاهان روم و این جمله را آهسته می‌گفت. ابن زبیر می‌گوید: من این جملات ابوسفیان را هنگامی که جنگ به نفع مسلمانان خاتمه یافت، به پدرم گفتم. زبیر گفت: خداوند ابوسفیان را بکشد! او همیشه منافق است. آیا ما از دین رومی‌ها برایش بهتر نیستیم؟!

۲. **وذكر ابن المبارك عن مالك ابن مغول عن أبي أبجر قال لما بويع لأبي بكر الصديق جاء ابوسفيان إلى علي فقال: أغلبكم على هذا الأمر أقل بيت في قريش أما والله لأملأنها خيلا ورجالا إن شئت. فقال علي: ما زلت عدوا للإسلام وأهله فما ضرّ ذلك الإسلام وأهله شيئا إنا رأينا أبا بكر لها أهلا وهذا الخبر مما رواه عبد الرزاق عن ابن المبارك**؛ ابن مبارک از مالک‌بن‌مغول و او از ابی ابجر نقل می‌کند که وقتی با ابوبکر بیعت شد، ابوسفیان نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: پست‌ترین خانواده از قریش بر شما در امر خلافت پیروز شد؛ اما به خداقسم اگر بخواهی نیروهای

سواره و پیاده برای تو آماده می‌کنم! علی علیه‌السلام فرمود: تو همیشه دشمن اسلام و مسلمین بودی!

**۳. روي عن الحسن أن أبا سفيان دخل على عثمان حين صارت الخلافة اليه فقال: قد صارت إليك بعد تيم وعدي فأدرها كالكرة واجعل أوتادها بني أمية فإنما هو الملك ولا أدري ما جنة ولا نار. فصاح به عثمان: قم عني فعل الله بك و فعل؛** هنگامی که خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان نزد عثمان رفت و گفت: بعد حکومت اولی و دومی نوبت شما رسید؛ حکومت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید و اساس حکومتت را بر بنی امیه قرار بده؛ چون خلافت پادشاهی است و من به بهشت و دوزخ اعتقادی ندارم. در این هنگام عثمان بر او فریاد کشید و به او گفت: بلند شو که خداوند با تو چه کند!

**٤. وله أخبار من نحو هذا ردية ذكرها أهل الأخبار لم أذكرها وفي بعضها ما يدل على أنه لم يكن إسلامه سالما ولكن حديث سعيدبن‌المسيب يدل على صحة إسلامه والله أعلم؛** سپس ابن عبدالبر می‌گوید: ابوسفیان اخبار قبیح و ناخوشایند، مثل این موارد دارد که اهل اخبار آن را نقل کرده‌اند و من آن‌ها را نقل نمی‌کنم و در بعضی از این اخبار، مواردی یافت می‌شود که دلالت می‌کند اسلام ابوسفیان صحیح نبود.[1]

**بیان ابن ابی الحدید درمورد اعتقادات بنی امیه**

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

**فإن قلت: فما معنى قوله: ولبئس الخلف خلفا يتبع سلفا هوى في نار جهنم؟ وهل يعاب المسلم بأن سلفه كانوا كفارا؟ قلت: نعم، إذا تبع آثار سلفه واحتذى حذوهم، وأميرالمؤمنين علیه‌السلام ما عاب معاوية بأن سلفه كفار فقط، بل بكونه متبعا لهم؛**[2] اگر

---

۱. *الاستیعاب*، ج٤، ص١٦٧٩.

۲. *شرح نهج البلاغه*، ج١٥، ص١١٩.

گفته شود که معنای قول بدترین بازماندگان، کسانی هستند که تابع گذشتگان خود باشند که آن گذشتگان در آتش جهنم هستند؛ چیست؟ و آیا برای مسلمان عیب است که گذشتگان او کافر باشند؟ مثلا پدر معاویه در جهنم باشد؛ جواب من [ابن ابی الحدید] این است که بله عیب است؛ در صورتی که بازمانده تابع روش و طریق گذشتگان خود باشد و از آنان پیروی کند. امیرالمؤمنین، معاویه را فقط به این دلیل که پدرانش کافر بودند، سرزنش نکرد؛ بلکه ملامت معاویه به دلیل پیروی معاویه از سلف و پدران خود بود.

### ۳. اعتقاد سفیانی

هدف سفیانی که ترویج عداوت و دشمنی برای اهل بیت و پیروان آن‌هاست؛ حکایت از عقیده او هم دارد. او انسانی است که رابطه‌اش را با خدا قطع کرده است. در بعضی اخبار(مسامحتا به اثر، روایت می‌گوییم) آمده که سفیانی مسیحی، یا مورد حمایت مسیحیان است. نیز از بعضی اخبار بر می‌آید که خداشناس است و در بعضی روایات وارد شده که وی، مسلمان ناصبی و مبغض اهل بیت است که در زمان ظهورامام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ایمان آورده؛ ولی دوباره دست از ایمان بر می‌دارد و پس از آن دستگیر و کشته می‌شود. اما تفصیل روایات و اقوال در زمینه اعتقاد سفیانی:

**نظریه اول: مسیحی بودن سفیانی**

یکی از نصوصی که بر مسیحی بودن سفیانی و یا این که سفیانی از دست پروردگان آن‌هاست، دلالت می‌کند؛ نص ذیل است:

**قَرْقَارَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بن عبدالله بن مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَعْفَرِ بن سَعْدٍ الْكَاهِلِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ بَشِيرِ بن غَالِبٍ قَالَ: يُقْبِلُ السُّفْيانِي مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُتَنَصِراً فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَ هُوَ**

**صَاحِبُ الْقَوْمِ**؛[1] در غیبت شیخ طوسی از اعمش، از بشربن‌غالب روایت شده که سفیانی به دین نصرانیت از کشور روم [ایتالیای امروز] می‌آید و صلیبی به گردن دارد و او در آن روز صاحب قوم است.

البته این روایت نیست، بلکه شیخ طوسی به سند خودش از بشربن‌غالب اسدی نقل می‌کند. بشر از اصحاب امیرالمومنین و حسنین و امام سجاد می‌باشد. ظاهرا ایشان و برادرش دعای عرفه را از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کنند. ما برای بِشْر توثیقی نیافتیم؛[2] بلکه اگر ثقه هم باشد، روایت به معصوم منتهی نمی‌شود. با این سخن، نمی‌خواهم انحراف اعتقادی سفیانی را نفی کنیم؛ او از شجره ملعونه و از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت است؛ بلکه می‌خواهیم از نظر سندی و فنی روایت را بررسی کنیم.

**نظریه دوم: پایبند به دین نبودن**

از جمله اعتقاد سفیانی، پایبند نبودن به دین ذکر شده است:

**أَخْبَرَنَا أَحْمَدُبن‌مُحَمَّدِبن‌سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيدُبن‌زِيادٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيبن‌الصَّبَّاحِبن‌الضَّحَّاكِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابوعَلِي الْحَسَنُبن‌مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِي قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبن‌مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَبن‌عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي أَيوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِبن‌مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام قَالَ: السُّفْيانِي أَحْمَرُ أَشْقَرُ أَزْرَقُ لَمْ يعبدالله قَطُّ وَ لَمْ يرَ مَكَّةَ وَ لَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يقُولُ: يا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارَ يا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارَ**؛[3] محمّدبن‌مسلم از امام باقر علیه‌السلام چنین روایت کرده است: سفیانی سرخ‌رویی سفید پوست و زاغ چشم است که هرگز خدا را پرستش نکرده و هرگز نه مکّه را

---

۱. *الغيبة*، طوسي، ص٤٦٢؛ *بحار الأنوار*، ج٥٢، ص٢١٧.

۲. البته اگر بُشر توثیق نشده است، به اعتبار دعا لطمه نمی‌زند؛ چون دعا از نظر متن به قدری قوت دارد که از غیر معصوم صادر نمی‌شود.

۳. *الغيبة*، نعماني، ص٣٠٦، باب ١٨، ح١٨.

دیده و نه مدینه را. می‌گوید: خدایا! انتقام خویش را [از مردم] می‌طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد. خدایا! انتقام خویش را می‌طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد!

از این روایت استفاده می‌شود که سفیانی متمرد و طغیانگر است؛ نه این که بی دین باشد و خدا را قبول نداشته باشد.

**نظریه سوم: سفیانی مسلمان منحرف و ناصبی است**

سفیانی مسلمان ناصبی است. یکی از روایات در این زمینه، روایت الغیبة شیخ طوسی است:

**الْفَضْلُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بنِ مِهْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بنِ جَبَلَةَ عَنْ عُمَرَ بنِ أَبَانٍ الْكَلْبِي عَنْ أَبِي عبدالله عليه السلام قَالَ: كَأَنِّي بِالسُّفْيَانِي أَوْ لِصَاحِبِ السُّفْيَانِي قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ فَنَادَى مُنَادِيهِ مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِن] شِيعَةِ[1] عَلِي فَلَهُ أَلْفُ دِرْهَمٍ فَيَثِبُ الجار على جَارِهِ وَ يقُولُ هَذَا مِنْهُمْ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ يأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ[2] أَمَا إِنَّ إِمَارَتَكُمْ يوْمَئِذٍ لَا يكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلى صَاحِبِ الْبُرْقُعِ. قُلْتُ: وَ مَنْ صَاحِبُ الْبُرْقُعِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْكُمْ يقُولُ بِقَوْلِكُمْ يلْبَسُ الْبُرْقُعَ فَيحُوشُكُمْ- فَيعْرِفُكُمْ وَ لَا تَعْرِفُونَهُ فَيغْمِزُ بِكُمْ رَجُلًا رَجُلًا أَمَا إِنَّهُ لَا يكُونُ إِلَّا ابْنُ بَغِي؛**[3] عمربن‌ابان کلبی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است: گویا سفیانی [راوی می‌گوید: یا فرمود: رفیق و همکاران سفیانی] را می‌بینم که در کوفه شهر شما فرود آمده و

---

۱. طرفداران سفیانی با حدیث پیامبر در مورد همسایه چه می‌کند: «**وَ مَا زَالَ جَبْرَئِيلُ يوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّي ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيوَرِّثُه**».

۲. شبیه آن چه در عراق بعد از سقوط طاغوت بغداد اتفاق افتاد. وهابیون از نسل شجره ملعونه، برای کشتن و آوردن سر شیعیان مناطق شیعه نشین عراق جایزه و پول تعیین کرده و بسیاری از شیعیان را قتل عام کردند و اسف بارتر این که در ایام حج عکس‌های این صحنه‌ها را پخش و القا می‌کنند که مقتولین جزء اهل سنت هستند که به دست شیعیان کشته شده‌اند! من پوستر و بروشرهای آن‌ها را دارم.

۳. *الغيبة*، طوسي، ص۴۵۰؛ *بحارالأنوار*، ج۵۲، ص۲۱۵.

از جانب او اعلام می‌کنند: هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد، هزار درهم به او می‌دهیم. کار به آن‌جا می‌رسد که همسایه، همسایه را می‌گیرد و می‌گوید: این از شیعیان علی است. سپس گردن او را می‌زند و هزار درهم می‌گیرد. آگاه باشید آن روز فقط زنازادگان بر شما حکومت می‌کنند. گویا هم اکنون صاحب نقاب را می‌بینم. من عرض کردم: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: مردی از شماست و به عقیده شما تظاهر می‌کند و نقاب به صورت می‌زند و شما را صید می‌کند. او شما را می‌شناسد؛ ولی شما او را نمی‌شناسید. یک یک شما را با سعایت به دام بلا مبتلا می‌سازد. آگاه باشید که او زنازاده است.

کسانی که می‌گویند سفیانی مسلمان منحرف و مبغض اهل بیت و پیروان او می‌باشد؛ به این روایت استناد می‌کنند که ظاهرا همین نظر در مورد سفیانی صحیح است. ما دشمن حضرت علی علیه‌السلام را مسلمان نمی‌دانیم. بسیاری از اهل سنت ناصبی و دشمن اهل بیت نیستند؛ بلکه به اهل بیت محبت دارند؛ هرچند این مقدار مطلوب نیست؛ چون مطلوب، همانا تمسک به ولایت و راه و روش اهل بیت است.

وهابیون، کلام حضرت امام خمینی را در تحریرالوسیله و نظریه دیگر بزرگان ما را در مورد نواصب به همه اهل سنت تطبیق می‌دهند، تا بدین وسیله شیعه را در برابر مسلمانان قرار داده و از اعتبار ساقط کنند؛ در حالی که این گونه نیست و نواصب با اهل سنت فرق دارند. نواصب همان شجره ملعونه و پیروان آن هستند.

پس سه قول در مورد اعتقاد سفیانی است و هرکدام گویای آن است که انحراف عقیده در او مشهود و اهدافش که قتل شیعه است، حاکی از اوج طغیان پستی و رذالتش می‌باشد.

## علامت و حتمیت سفیانی

در اصل وجود سفیانی بحثی نیست. روایاتی از فریقین و از طرق اهل بیت در این زمینه به ما رسیده است که این روایات سه دسته هستند:

۱. روایاتی که فقط به علامیت اشاره دارند، نه چیز دیگری؛

۲. روایاتی که سفیانی را ذیل علاماتی که حتمیت ندارند، آورده‌اند؛

۳. روایاتی که به صراحت حتمیت سفیانی را تأکید دارند. البته در این دسته نیز روایاتی وجود دارند که قائلند این علامت حتمیت دارد؛ امّا ممکن است بَداء در آن حاصل شود.

## دسته اول

روایاتی که فقط خروج سفیانی را به عنوان علامت ثابت می‌کند، نه چیز دیگری. یکی از آن‌ها روایتی از امام صادق علیه‌السلام است. این روایت متضمن مطالب مهمی در خصوص بحث امامت وآشنا شدن مردم با خط ولایت می‌باشد:

عَلِي‌بن‌إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ‌بن‌يَحْيَى عَنْ عِيصِ‌بن‌الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عبدالله علیه‌السلام يقُولُ: عَلَيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَوَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يخْرِجُهُ وَ يجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يقَاتِلُ بِوَاحِدَةٍ يجَرِّبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتِ الْأُخْرَي بَاقِيةً فَعَمِلَ على مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَ لَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانْظُرُوا عَلَي‌اي شَيءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيدٌ فَإِنَّ زَيداً كَانَ عَالِماً وَ كَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ يدْعُكُمْ إِلى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوَفَي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِينْقُضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيوْمَ إِلَي‌اي شَيءٍ يدْعُوكُمْ إِلى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يعْصِينَا الْيوْمَ وَ لَيسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ

**هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنِ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنِ اجْتَمَعُوا عَلَيهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا علىَ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلى شَعْبَانَ فَلَا ضَيرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يكُونَ أَقْوَي لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيانِي عَلَامَةً**؛[1] بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای وی نیست، و مواظب جان‌های خود باشید! به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد، هنگامی که چوپان دیگری را می‌یابد که از چوپان اولی گوسفندانش را بهتر نگهداری می‌کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی می‌سپارد. چه نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می‌بود، با یکی جنگیده و تجربه می‌اندوختید و با دیگری از تجربیات به دست آمده استفاده می‌کردید؛ لکن انسان یک جان بیش‌تر ندارد و هنگامی که از دست رفت، دیگر راه بازگشت وجود ندارد. پس، سزاوار است از جان‌های خودتان در جهت خیر استفاده کنید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد، توجه و دقت کنید که برای چه هدفی قیام می‌کنید.

نگویید زید هم خروج کرد؛ زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما را به حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی‌کرد. او شما را به آنچه رضای آل محمد است، فرا می‌خواند، و اگر پیروزی و ظفر می‌یافت به وعده هایش وفا می‌کرد. وی علیه یک قدرت متمرکز (حکومت بنی امیه) خروج کرد تا آن را شکسته و متلاشی کند. اما ببینید کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد (محمدبن عبدالله) شما را به چه چیز می‌خواند؟ آیا به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ که ما شهادت می‌دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی‌یاور است، ما را نافرمانی می‌کند. پس هنگامی که عَلَم و پرچم‌ها برافراشت و افرادی

---

۱. *کافی*، ج۸، ص۲٦٤.

اطراف او را گرفتند، چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟! به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست، مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه، گرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماع کردند و ماه رجب بود، با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را نیز در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید؛ شاید برای تقویت نیروی شما بهتر باشد، و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت برای شما است.

### بررسی سند

گفته شده این روایت، حدیث حسن است. این روایت مشکل سندی ندارد. حسن بودن آن به دلیل علی‌بن‌ابراهیم است که امامی است؛ أما توثیق ندارد؛ ولی ما گفته‌ایم که ابراهیم علاوه بر این‌که توثیق دارد، فوق وثاقت است.

### بررسی دلالت

مرحوم مجلسی در مورد حدیث عیص‌بن‌القاسم[1] نکاتی دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

قوله علیه‌السلام: «**و انظروا لأنفسکم اي في أمور أنفسکم و هدایتها و عدم هلاکها؛** کارهای خودتان را حسابرسی کنید و در سبب هدایت و راه مستقیم حرکت کنید وسبب هلاکت خودتان نشوید!»؛ «**و ضلالت‌ها، و من یجب علیکم، متابعته أو ارحموا أنفسکم و أعینوها؛** و ببینید از چه کسی باید پیروی کنید...» این در موقعیتی بود که حرکات ضد عباسیین زیاد بود وادعا داشتند که امام هم باید وارد این عرصه شود و برخی نیز کسانی را به عنوان رهبر خود قرار

---

۱. عَلِي‌بن‌إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ‌بن‌يَحْيي عَنْ عِيصِ‌بن‌الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عبدالله (روضه کافي، ج۸، ص۲٦٤).

داده بودند. امام می‌فرماید: مواظب باشید از هر کسی تبعیت نکنید: «**وارحموا انفسکم**»؛ ممکن است مراد این باشد که به خودتان رحم و کمک کنید.

**قوله**علیه‌السلام: «**فيها الراعي**» **المراد أن الإمام و الوالي بمنزلة الراعي و الرعية بمنزلة الغنم، فكما أن الإنسان لا يختار لغنمه إلا من كان أصلح لها فكذلك لا ينبغي أن يختار لنفسه من يعطيها و يهلكها في دينها و دنياها**؛ شخصی که یک گله گوسفند دارد، هر کسی را انتخاب نمی‌کند؛ بلکه چوپانی را برمی‌گزیند که خبره و آگاه باشد و گوسفندان را درست ببرد وخوب بچراند وصلاحیت او مورد تأیید باشد. راعی به منزله پیشوا در مقام تشبیه وتنزیل است. لذا سزاوار است انسان کسی را به عنوان پیشوا برگزیند که صلاحیتش بیش‌تر باشد.

قوله علیه‌السلام: «إن أتاكم آت منا؛ اگر کسی از طرف ما آمد وبه شما خبر داد که ما راضی هستیم یا نه، در وی دقت کنید و هر کسی را نپذیرید. **اي خرج أحد من الهاشميين أو العلويين**؛ اگر کسی از علویین قیام کرد، این به حساب ماست».

**قوله**علیه‌السلام: « **إلى الرضا من آل محمد**علیهم‌السلام **اي إلى أن يعمل بما يرضى به جميع آل محمد، أو إلى المرتضى و المختار منهم**؛ شعارشان این باشد: که کاری کنیم اهل بیت وائمه از ما راضی باشند».

**قوله**علیه‌السلام: «**إلى سلطان مجتمع**» **اي فلذلك لم يظفر**. (شخص زید را به رخ ما نکشید، زید قیام کرد برای این‌که یک حکومت قوی را سرنگون کند؛ امّا موفق نشد وبه نتیجه نهایی نرسید).

**قوله**علیه‌السلام: **إلا من اجتمعت؛ اي لا تطيعوا إلا من كان كذلك، أو لا ترضى إلا بمن كان كذلك.**

**قوله**علیه‌السلام: **إذا كان رجب؛ ظاهره أن خروج القائم**علیه‌السلام **يكون في رجب و يحتمل أن يكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه، فأقبلوا إلى مكة في ذلك الشهر، لتكونوا شاهدين هناك عند خروجه، و يؤيد ذلك توسعته**علیه‌السلام**، و تجويز التأخير إلى شعبان و إلى رمضان، و على الأول يدل على عدم وجوب مبادرة أهل الأمصار، و هو بعيد. و يحتمل على بعد أن يكون المراد حثهم**

**على الإتيان إليه صلي الله عليه في كل سنة لتعلم المسائل، و للفوز بالحج و العمرة مكان الجهاد الذي كانوا يتهالكون فيه، فإن الحج جهاد الضعفاء، و لقاء الإمام أفضل من الجهاد.**[1]

### احتمال اول

این که گفته‌اند ماه رجب که شد، بیایید؛ به چه معناست؟ یعنی ماه رجب (نه ماه‌های دیگر) ابتدای ظهور علامات است؛ خودتان را به مکه برسانید، تا شاهد خروج حضرت باشید. مؤید حرف ما تخفیف حضرت علیه‌السلام در مسئله است؛ بدان معنا که اگر رجب نشد، شعبان و رمضان بیایید و مبادرت الزامی نیست؛ ولی حضرت، احتمال دیگری را هم مطرح می‌کنند که در ادامه ملاحظه می‌فرمایید:

### احتمال دوم

هرسال، هنگام ماه رجب به ملاقات ما بیایید تا علاوه بریاد گیری احکام ومسائل دینی، عمره رجبیه (به جای جهاد) را درک کنید.

به خاطر این که آوا و تبلیغات برای جهاد قوی و زیاد بود و حکومت‌های ظالم به علویین زور می‌گفتند؛ علویین که به ستوه آمده بودند، زیاد قیام می‌کردند. شما مقاتل الطالبین را ببینید که چندین نفر به شهادت رسیدند حکومت قوی بود وآن‌ها ضعیف بودند وهر کس قیام می‌کرد، قلع وقمع می‌شد. امام برای حفظ شیعه وعلویان، از تلبیه و آری گفتن آن‌ها جلوگیری می‌کرد و می‌فرمود: جهاد شما این است که به طرف ما بیایید وآن جا حج هم به جا بیاورید.

این قضایا و این که فضلیت ادای عمره، همان فضیلت و به جای جهاد است؛ در آن مقطع زمانی بوده است که حکومت همت بسته بود، اثری از اهل بیت نباشد. امام باید شیعه و علویین را حفظ کند. در ادامه بررسی

---

۱. مرآةالعقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۲۶، ص۲۵۷.

خواهیم کرد که اگر همه قیام‌های قبل از ظهور را تخطئه کنیم؛ پس قیام زید، مختار و قیام فقها و علما در تاریخ چه می‌شود. پس منظور امام کدام جهاد است؟ یعنی خودتان را به آب وآتش نزنید که به طرف این قیام‌ها بروید؛ بلکه حج و رسیدن خدمت امام زمان از جهاد افضل است.

این احتمال دوم به علایم ظهور ارتباطی ندارد. در واقع بیانی است که مردم را تشویق می‌کند به طرف امام معصوم بروند؛ ولی مرحوم مجلسی آن را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: اگر چه مطلب درستی است؛ اما دلالت روایت بر این مطلب بعیداست.

## دسته دوم

روایاتی که سفیانی را همراه با سایر علائم ذکر می‌کند که برخی از آن علائم غیر حتمی است. ظاهر این نوع روایات، دال بر غیر حتمیت است؛ همانند روایت امام باقر علیه‌السلام که مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین به طریق خود آورده که بحث سندی آن در جایی دیگر مطرح می‌شود.[1] البته مشکل در اسماعیل‌بن‌علی قزوینی است که وی مهمل می‌باشد:

**حدثنا محمدبن‌محمدبن‌عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمدبن‌يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم‌بن‌العلاء قال حدثني إسماعيل‌بن‌علي القزويني قال حدثني علي‌بن‌إسماعيل عن عاصم‌بن‌حميد الحناط عن محمدبن‌مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمدبن‌علي الباقر علیه‌السلام يقول «القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز و جل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقي في الأرض خراب إلا قد عمّر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم علیه‌السلام فيصلي خلفه قال قلت يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و**

---

۱. روايات اليماني، الرواية الثانيه، ص۲۹؛ نشانه های ظهور(نفس زکیه)، روایت ۱۱،ص۵۵.

**النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالدماء و ارتكاب الزناء و أكل الربا و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم و خروج السفياني من الشام و اليماني من اليمن و خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد صلى الله عليه و آله بين الركن و المقام اسمه محمدبن‌الحسن النفس الزكية و جاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته فعند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا و أول ما ينطق به هذه الآية بَقِيتُ اللَّهِ خَيرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقول أنا بقية الله في أرضه و خليفتهَ و حجته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال السلام عليك يا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع إليه العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عز و جل من صنم و وثن و غيره إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به.**[1]

شاهد ما در این است که این‌ها از علامات حتمیه نیستند وخروج سفیانی در کنار این‌ها ذکر شده است. پس به وحدت سیاق، همه این‌ها حتمیت ندارند؛ مگر این‌که کسانی به عکس عمل کنند و بگویند که چند علامت: یمانی، قتل نفس زکیه، صیحه آسمانی، از علامات حتمی هستند؛ به این قرینه باقی علامات نیز حتمی است.

## دسته سوم

روایاتی که صراحت دارد سفیانی از علامات حتمی است:

**۱. أخبرنا ابن عقدة، عن علي‌بن‌الحسن، عن العباس‌بن‌عامر، عن عبدالله‌بن‌بكير، عن زرارة، عن عبد الملك‌بن‌أعين قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فجرى ذكر القائم عليه السلام فقلت له: أرجو أن**

---

۱. كمال‌الدين و تمام النعمة، ج۱، ص۳۳۱؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج۷، ص۲۶۱.

**يكون عاجلا ولا يكون سفياني، فقال: لا والله إنه لمن المحتوم الذي لابد منه؛**[1] عبد الملک‌بن‌اعین می‌گوید: نزد امام علیه‌السلام بودیم، صحبت از حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شد. ما گفتیم: دیگر خسته شدیم؛ امیدواریم آقا زودتر بیاید؛ ولی سفیانی نباشد! امام فرمود: اصلاً عجله نکنید؛ سفیانی از حتمیاتی است که چاره‌ای از او نیست!

## بررسی سند

ابن عقده (احمدبن‌محمدبن‌سعید)، فردی موثق است؛ اگرچه زیدی است (مرحوم نعمانی او را در مقدمه کتابش توثیق می‌کند). اما درباره عباس‌بن‌عامر گفته‌اند: «**الشیخ الصدوق الثقه کثیرالحدیث**».[2] أما علی‌بن‌الحسن مشترک است که اگر بتوانیم او را از اشتراک در بیاوریم، روایت، مشکل دیگری ند ارد. عبدالملک‌بن‌أعین برادر زراره می‌باشد که زراره، از او نقل می‌کند.

**۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بن هَمَّام عَنِ الْفَزَارِي عَنِ الْحَسَنِ بن عَلِي بن يَسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بن رَاشِدٍ عَنِ الْبَطَائِنِي قَالَ رَافَقْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بن جَعْفَرٍ علیه‌السلام مِنْ مَكَّةَ إِلى الْمَدِينَةِ فَقَالَ يوْماً لِي لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَرَجُوا على بَنِي الْعَبَّاسِ لَسُقِيتِ الْأَرْضُ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يخْرُجَ السُّفْيانِي قُلْتُ لَهُ يا سَيدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ مِنَ الْمَحْتُومِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَ خَدْعٌ يذْهَبُ حَتَّى لَمْ يبْقَ مِنْهُ شَيءٌ وَ يتَجَدَّدُ حَتَّى يقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيء؛**[3] بطائنی چنین نقل می‌کند: با حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین‌علیه بنی عباس قیام کنند، به طوری که زمین از خون آن‌ها سیراب شود، مادام که سفیانی

---

۱. الغیبه، *نعمانی*، ص۳۰۱؛ *بحارالانوار*، ج۵۲، ص۲۴۹.

۲. *قاموس الرجال*، ج۶، ص۱۴.

۳. الغیبه، نعمانی، ص۳۰۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۵۰.

خروج نکرده، بی‌اثر است. عرض کردم: آیا آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن‌گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حیله و نیرنگ قرار گرفته؛ این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن‌گاه حکومت آن‌ها تجدید می‌شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است!».

بعضی به این روایت، به عنوان بازگشت عباسیین استناد می‌کنند؛ ولی بعد از دقت می‌توان گفت که این روایت به فراز و نشیب یا قوت و ضعف حکومت‌ها اشاره دارد. البته روایت از نظر سند دارای مشکل است؛ زیرا حسن‌بن‌علی‌بن‌یسار[1] و خلیل‌بن‌راشد مهمل هستند.[2]

## بررسی چند روایت دیگر

شیوه بحث ما این است که برای بررسی هر موضوع، ابتدا به روایات آن موضوع، خصوصا روایات کتب اربعه و بالاخص کتاب کافی شریف پرداخته؛ سپس آن روایات را از نظر متن، سند، دلالت و روایات معارض دیگر و همچنین روایات کتاب‌های دیگر در این زمینه مورد بررسی قرار می‌دهیم. بر این مبنا، بحث را پی می‌گیریم:

## روایت اول کافی در مورد سفیانی

**عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عبدالله‌بن‌موسی عَنْ عبدالله‌بن‌بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عبدالله عليه‌السلام يقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يقُومَ؛ قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يخَافُ - وَ أَوْمَأَ بِيدِهِ إِلى بَطْنِهِ - ثُمَّ قَالَ: يا زُرَارَةُ! وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَ هُوَ الَّذِي يشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ**

---

۱. *تنقیح المقال*، ج۲۰، ص۲۷۵.

۲. همان، ج۲۶، ص۲۵.

بِلَا خَلَفٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يقُولُ: حَمْلٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ، وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ؛ غَيرَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يحِبُّ أَنْ يمْتَحِنَ الشِّيعَةَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يا زُرَارَةُ؛ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ اي شَيءٍ أَعْمَلُ؟ قَالَ: يا زُرَارَةُ! إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ ثُمَّ قَالَ: يا زُرَارَةُ! لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ؛ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَيسَ يقْتُلُهُ جَيشُ السُّفْيانِي؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يقْتُلُهُ جَيشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ يجِيءُ حَتَّى يدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيأْخُذُ الْغُلَامَ فَيقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغْياً وَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً لَا يمْهَلُونَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقُّعِ الْفَرَجِ إِنْ شَاءَ اللهُ؛[1] زراره می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: برای آن جوان [اشاره به امام زمان] پیش از آن‌که قیام کند، غیبتی است. عرض کردم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد؛ و با دست به شکم خود اشاره کرد. سپس فرمود: ای زراره! اوست که منتظَر است، و اوست که در ولادتش تردید شود. برخی می‌گویند: پدرش بدون داشتن فرزند از دنیا رفت و برخی می‌گویند: در شکم مادر بود [که پدرش وفات یافت] و برخی می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش هستند؛ ولی خدای عزّ و جلّ دوست دارد شیعه را بیازماید. ای زراره! در زمان [غیبت] است که اهل باطل شک می‌کنند. زراره می‌گوید: من عرض کردم: قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم، چه کاری کنم؟ فرمود: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، با این دعا خدا را بخواه: خدایا! خودت را به من بشناسان! زیرا اگر تو خودت را به من نشناسانی، من رسولت را نشناسم. خدایا! پیغمبرت را به من بشناسان! زیرا اگر تو پیغمبرت را به من نشناسانی، من حجت تو را نشناسم. خدایا! حجت خود را به

---

۱. *کافی*، ج۱ ، ص۳۳۷.

من بشناسان! زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه می‌شوم.

سپس فرمود: ای زراره! به ناچار جوانی در مدینه کشته می‌شود. عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی‌کشند؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند. آن لشکر وارد مدینه می‌شود و آن جوان را می‌گیرد و می‌کشد. پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشد، مهلتشان به سر آید. در آن هنگام به گشایش امید داشته باش؛ ان شاء اللّه!

امام علیه‌السلام می‌فرماید:

**فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقُّعِ الْفَرَج**؛ هنگام قتل این غلام منتظر فرج باش.

آیا منظور، فرج و گشایش در امور است و یا مقصود، منتظر ظهور مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؟ آیا فرج با ظهور مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ملازم است؟ آیا این غلام مقتول همان نفس زکیه است؛ با این که او در مکه کشته می‌شود؟

## بررسی سندی

مرحوم مجلسی این روایت را در **مرآةالعقول**[1] ذکر کرده و می‌فرماید: روایت مشکل دارد (مجهول است). مجهول بودن روایت ظاهرا به دلیل عبداللهبن‌موسی است. ما دو نفر به نام عبداللهبن‌موسی داریم: یکی عبداللهبن‌موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام می‌باشد که وثاقتش ثابت نشده است (مگر برمبنای بعضی از اساتید که اگر راوی از امامزادگان باشد، به توثیق نیاز ندارد) و دیگری عبداللهبن‌موسی‌بن‌عبدالله است که طبق بیان مرحوم خوئی، شیعه بودن وی ثابت نبوده و در سند روایتی هم دیده نشده است.

آقای خوئی می‌فرماید:

**أقول: لم يظهر كون الرجل من الإمامية الأثنى عشرية، و لم نر**

---

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج٤، ص٣٧.

**وقوعه في سند رواية، و ما ورد في الروايات من ذكر عبدالله‌بن‌موسى يحتمل أن يكون غيره. و كيف كان، فالرجل غير ثابت الوثاقة و لم يذكر له كتاب، فلا وجه لما فعله الشيخ من ذكره في كتاب الفهرست، و طريق الشيخ إليه مجهول.**[1]

ولی قطعا، مراد همان اولی (عبدالله‌بن‌موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام) است. در هر حال، روایت از نظر سند دارای مشکل است.

## بررسی متن روایت

این نکته که امام علیه‌السلام فرمود: ای زراره! به ناچار نوجوانی در مدینه کشته می‌شود و زراره می‌گوید: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی‌کشند؟ و امام فرمودند: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند؛ منظور از آل بنی فلان چیست؟ مرحوم مجلسی در این مورد دو احتمال می‌دهد:

**أي أصحاب بني فلان... و المراد ببني فلان (احتمال اول) إما بنو العباس و يكون المراد غير النفس الزكية بل رجلا آخر من آل رسول الله يقتله بنو العباس مقارنا لانقراض دولتهم، فيكون هذا** [کشته شدن مردی از آل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله] **من العلامات البعيدة.**

چون بنی عباس در سال ٦٥٦ ه. ق سقوط کردند و اکنون سال (١٤٣٢ه.ق) است، مرحوم مجلسی برای علامت بعیده بودن و این که شخص مذکور غیر از نفس زکیه است؛ شاهد می‌آورد که **و في إرشاد المفيد عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: ليس بين قيام القائم علیه‌السلام و بين قتل النفس الزكية أكثر من خمسة عشر ليلة.**

**احتمال دوم:**

**و يحتمل أن يكون المراد بنو مروان، و يكون إشارة إلى انقراض دولة بني أمية و بالفرج**[مراد از فرج در روایت ] **الفرج منهم و**

---

۱. *معجم رجال الحديث*، ج۱۱، ص۳۷۸.

**من شرهم**؛[1] منظور از فرج، رهایی از شربنی امیه می باشد؛ لذا مراد از فرج، ظهور امام زمان نیست.

## روایت دوم کافی در مورد سفیانی

**عَلِي‌بن‌إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ‌بن‌عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عبدالله عليه‌السلام قَالَ: لَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمِعَ النَّاسُ وَ تَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ وَ خَرَجَ السُّفْيَانِي**؛[2] اسحاق‌بن‌عمار از امام صادق عليه‌السلام چنین روایت می‌کند: آنچه را دوست دارید، نخواهید دید، مگر وقتی که بنو فلان در میان خود اختلاف کنند، و چون اختلاف کنند مردم به طمع می‌افتند و دودستگی و تفرقه ایجاد شود و آن وقت سفیانی خروج می‌کند.

روایت از نظر سند مشکلی ندارد. مرحوم مجلسی نیز از این روایت به حسن یا موثق تعبیر می‌کند.[3] ما نسبت به متفردات اسحاق‌بن‌عمار؛ یعنی روایاتی که تنها خود اسحاق راوی آن‌ها می‌باشد، از قبیل روایت بلوغ دختر در ۱۳ سالگی در فقه، تاملاتی داشته‌ایم. البته بزرگانی مثل تستری در قاموس به این نکته اشاره کرده‌اند؛ ولی این روایت از متفردات اسحاق‌بن‌عمار نمی‌باشد و جزء مسائل غیر فقهی است که روایات متعددی در این زمینه وارد شده است. مشکل در دلالت و فهم روایت است. مرحوم مازندرانی فقرات روایت را توضیح می‌دهند، ایشان می‌فرماید:

**وله: (لا ترون ما تحبون) هو ظهور القائم عليه‌السلام ورواج دين الحق (حتي يختلف بنو فلان فيما بينهم)اي يجيء بعضهم عقيب بعض حَتَّى ينتهي دولتهم، أو المراد بالاختلاف ضد الاتفاق فيكون كناية عن زوال ملكهم ولعل المراد بهم بنو عباس كما في أحاديث**

---

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج٤، ص٤٢.

۲. كافي، ج۸، ص ۲۰۹ .

۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج٢٦، ص١٢٨.

**أخر حَتَّى يختلف بنو عباس منها ما سيجيء بعيد هذا (فإذا اختلفوا طمع الناس) في السلطنة والدولة الملكية وقامت طائفة من كل ناحية واختلطت الرايات (وتفرقت الكلمة كناية عن تفرقهم واختلاف أهوائهم والكلمة تطلق على القول والأمر والحكم والعهد والبيعة والحال والشأن (وخرج السفياني) وهو الدجال وفيه دلالة على أن خروجه بعد ما ذكر وأما أنه قريب منه أو بعيد فلا دلالة فيه عليه؛**[1] منظور از«**مَا تُحِبُّونَ**» ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و رواج دین حق[ اسلام ] می‌باشد. پس، معنای روایت این است: شما ظهور امام زمان و گسترش دین اسلام را نخواهید دید، مگر بنو فلان در بین خود اختلاف کنند که طبق این روایت، اختلاف و تفرقه بنو فلان از علائم حتمی ظهور امام علیه السلام می‌شود.

اما معنای بنو فلان و اختلاف چیست؟ آیا اختلاف به معنای پی در پی آمدن حاکمان تا زوال حکومتشان و یا منظور درگیری و تفرقه بین آن‌ها است. مرحوم مازندرانی هر دو را احتمال داده‌اند.

اما مراد از بنو فلان شاید بنی عباس باشند؛ چون در روایات دیگری آمده که «حتی یختلف بنو عباس» پس، به قرینه روایات دیگر، مراد از بنو فلان در این روایت بنی عباس می‌باشد.

اما معنای طمعَ الناسُ، طمع مردم در سلطنت و حکومت است و حکومت ها تجزیه و خودمختار می‌شوند و احزاب و گروه‌ها به راه می‌افتند. «**تَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ**» در روایت، کنایه از تفرق و تشتت آرا و نظریات می‌باشد. کلمه گاهی بر قول، امر، حکم، بیعت، عهد، حال و شأن اطلاق می‌شود.

شاهد بحث ما در کلمه «**وَ خَرَجَ السُّفْيانِي**» می‌باشد. پس، تشکیل حکومت حق و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که مورد علاقه شماست تا زمانی که اختلاف در بنو فلان رخ ندهد و سفیانی خروج نکند، اتفاق نمی‌افتد. از این روایت

---

۱. شرح أصول الكافي، ، ج۱۲ ، ص۲۷۸.

استفاده می‌شود که خروج سفیانی از علائم حتمی است.

مرحوم مازندرانی سفیانی در روایت را دجال می‌داند. ما بحث خواهیم کرد که آیا سفیانی و دجال یکی است (دو عنوان برای یک معنون) یا این که سفیانی و دجال دو عنوان برای دو معنون هستند؟ ضمن این که سفیانی از علائم حتمی ظهور می‌باشد؛ ولی در مورد دجال این گونه نمی‌باشد. ما در روایات بر حتمی بودن دجال از علائم صراحتی نیافتیم؛ هرچند بعضی مثل مجلسی اول به خروج دجال قبل از قیام امام علیه السلام قائل شده‌اند.

مرحوم مازندرانی بعد از نقل این مطالب می‌فرمایند: ظهور امام رحمه الله بعد از انقراض و سقوط حکومت بنی عباس و خروج سفیانی می‌باشد؛ ولی بعد از خروج سفیانی چه فاصله‌ای بین حکومت امام علیه السلام و خروج او صورت می‌گیرد؟ از زمان انقراض عباسیان تا کنون فاصله زیادی بوده است. پس لازمه انقراض حکومت عباسیان، ظهور فوری امام علیه السلام نبوده است. از این روایت نمی‌توان استفاده کرد که ظهور امام بعد از خروج سفیانی، بلافاصله و یا با تاخیر صورت می‌گیرد.

## بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

**قوله علیه السلام: حَتَّى يختلف بنو فلان؛ اي بنو العباس و هذا أحد أسباب خروج القائم علیه السلام و إن تأخر عنه بكثير. قال الفاضل الأسترآبادي: المراد أن بعد بني العباس لم يتفق الملوك على خليفة و هذا معنى تفرق الكلمة، ثم تمضي بعد ذلك مدة مديدة إلى خروج السفياني ثم إلى ظهور المهدي؛**[1] مقصود از بنوفلان، بنی عباس است و این یکی از علامات ظهور امام زمان رحمه الله است؛ هرچند تأخیر و فاصله حکومت امام زمان از انقراض حکومت عباسیان بسیار است. فاضل استرآبادی گفته است: بعد از حکومت بنی عباس،حکومت واحدی پا نمی‌گیرد. بعد از

---

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج۲۶، ص۱۲۸.

آن به مدت طولانی، سفیانی خروج کرده و بعد از خروج سفیانی، امام زمان ظهور می‌کند.

مصب بیانات این بزرگواران تقریبا این است که انقراض حکومت بنی عباس و خروج سفیانی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

## روایت سوم کافی در مورد سفیانی

**عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَبن مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَبن عِيسَى عَنْ بَكْرِبن مُحَمَّدٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ ابوعبدالله علیه السلام: يا سَدِير! الْزَمْ بَيتَكَ وَ كُنْ حِلْساً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَينَا وَ لَوْ على رِجْلِك؛**[1]

سدیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: ای سدیر! ملازم خانه‌ات باش و چون پلاسی از پلاس‌های خانه [که روی زمین انداخته‌اند] باش [و از خانه بیرون مرو] و تا شب و روز آرامش دارند، تو هم آرام و ساکت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده [بی‌درنگ] به سوی ما کوچ کن؛ اگر چه پای پیاده باشی!.

از این روایت استفاده می‌شود که سفیانی از علائم حتمی است و بین خروج سفیانی و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فاصله چندانی نیست. روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول در مورد سند روایت می‌فرماید: «حسن أو موثق».[2]

**معنای «حلس» چیست؟** طریحی صاحب مجمع البحرین می‌گوید: «**الحلس بالکسر: کساء یوضع علی ظهر البعیر تحت البرذعة؛**[3] پارچه‌ای که

---

۱. *کافی*، ج۸، ص۲۶۵.

۲. *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، ج۲۶، ص۲۵۹.

۳. *مجمع البحرین*، ج۴، ص۶۳؛ هذا هو الأصل، ایشان در توضیح روایت می‌فرماید: «و المعني الزموا بيوتكم لزوم الأحلاس، و لا تخرجوا منها فتقعوا في الفتنة».

زیر زین بر پشت شتر می‌گذارند».

امام صادق علیه‌السلام به سدیر می‌فرماید: در فتنه‌ها و جریان‌های جناحی تا هنگام خروج سفیانی، وارد نشو. امام علیه‌السلام تحت تاثیر قرار نگرفتن و میخکوب شدن را به «حلس» تشبیه می‌فرمایند؛ چون حلس همیشه زیر زین ثابت می‌باشد و تکان نمی‌خورد.

بعضی با تمسک به این گونه روایات، قیام‌هایی را که در رأس آن‌ها بزرگان و علما و مراجع بوده‌اند، زیر سوال برده‌اند. ما این بحث را در کتاب «تا ظهور» به همراه روایات آن نقل کرده‌ایم و نیز در بحث مستقلی تبیین خواهیم کرد که آیا همه این روایات صحیح است و مفاد این سنخ روایات چیست. اگر همه قیام‌های قبل از ظهور امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ناحق و باطل باشد؛ پس قیام مختار، زید و قیام‌های فقها و علمای بزرگ در طول تاریخ محکوم است؛ در حالی که این گونه نیست.

اما خصوص این روایت: مخاطب امام صادق علیه‌السلام در این روایت سدیر می‌باشد. امام به سدیر می‌فرماید: ملازم خانه‌ات باش و در جریان‌ها وارد نشو. پس امکان دارد قضیه شخصیه و مخاطب (سدیر)[1] در این فرمایش موضوعیت دارد.

## شخصیت شناسی سدیر صیرفی

سدیر، چهره‌ای ولایتمدار، پرجنب و جوش و انقلابی؛ ولی عجول بود که منتظر حکومت جهانی و حاکمیت امام معصوم علیه‌السلام بود. هر اتفاقی رخ می‌داد، برای امام علیه‌السلام نامه می‌نوشت که الان وقت تشکیل حکومت است. زمانی که بساط امویین برچیده شد، فورا نامه‌ای جهت تشکیل حکومت به امام نوشت.امام به نامه ایشان ترتیب اثر نداد. امام علیه‌السلام وی را کنترل می‌کرد؛ وإلا او چهره مثبتی بود که به زندان رفت و امام علیه‌السلام برای آزادی او دعا

---

۱ . در مورد شخصیت سدیر به تنقیح المقال مامقانی مراجعه کنید.

فرمودند. پس با تمسک به این روایت نمی‌توان قیام‌هایی را که در رأس آن‌ها علما و مراجع بودند، محکوم کرد؛ چون این روایت ناظر به مورد خاص و به اصطلاح قضیه شخصیه است. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

**کأنَّ سدیراً هذا ممن کان شائقا لاحوال الامام الخارج بالسیف متفحصا عنه منتظرا له و لذلک أثبت حاله في کتابه فتأذي الامام من ذلک**؛ سدیر شنیده بود که امام زمانی قیام به سیف می‌کند و بساط حکومت‌های باطل را جمع می‌کند. لذا سدیر مشتاق بود این امام ظهور کند. بنابراین، نام آن امام را در نامه‌ای برای امام صادق علیه‌السلام نوشت، و برای آن حضرت فرستاد، ولی امام ناراحت شد، چرا؟ چون: **ان ضربه الکتب الارض لیس لنقص صاحبها، بل من جهة أن سرّ الامام الغائب یومئذ کان مهما.**

آن روز باید اسم امام را مخفی می‌کردند؛ ولی سدیر آن را در نامه آورده بود و باعث کشف اسرار می‌شد.

«**فتلخص من ذلک أن سدیر امامي ممدوح،محبوب لله تعالی، محب لاهل البیت قلبا و قالبا...**»؛[1] در این که سدیر فردی امامی ممدوح و دوستدار اهل بیت می‌باشد، جای بحثی نیست؛ ولی امام علیه‌السلام باید اورا کنترل کند تا از پیش خود کاری نکند که موجب هلاک جامعه و تشیع و نوامیس شیعه شود.

## روایت چهارم کافی در مورد سفیانی

**مُحَمَّدُبن یحْیي عَنْ مُحَمَّدِبن الْحُسَینِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْکَاتِبِ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِي عبدالله علیه‌السلام فَأَتَاهُ کِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ؛ فَقَالَ: لَیسَ لِکِتَابِكَ جَوَابٌ، اخْرُجْ عَنَّا؛ فَجَعَلْنَا یسَارُّ بَعْضُنَا بَعْضاً، فَقَالَ علیه‌السلام: ایَ شَيءٍ تُسَارُّونَ یا فَضْلُ؟! إِنَّ اللهَّ عَزَّ ذِکْرُهُ لَا یعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَیسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ ینْقَضِ أَجَلُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانَ بنِ فُلَانٍ حَتَّی بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِیمَا بَینَنَا وَ بَینَكَ جُعِلْتُ**

---

۱. *تنقیح المقال*، ج۳۰، ص۱۶۶.

**فِدَاكَ ؟قَالَ: لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيانِي فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيانِي فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يقُولُها ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُوم...؛**[1]
فضل کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه‌ای از ابومسلم خراسانی برای ایشان رسید. حضرت فرمود: نامه تو جواب ندارد، برو. ما شروع کردیم با هم به نجوا کردن. فرمود: ای فضل! چه سخنی را با هم نجوا می‌کنید؟! همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند و از جای برآوردن کوهی آسان‌تر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده است. سپس فرمود: همانا فلان، پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان رسید. من عرض کردم: قربانت گردم؛ پس چه نشانی میان ما و شماست؟ امام علیه‌السلام فرمود: ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کرد، به سوی ما رو آرید، و این سخن را سه بار گفت، و سفیانی از نشانه‌های حتمی [ظهور حضرت قائم علیه‌السلام] است.

## بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت

مرحوم مجلسی که کتاب کافی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و به آسانی هر روایتی را نمی‌پذیرد؛ این روایت را موثق می‌داند.

**قوله: «كتاب أبي مسلم» اي المروزي؛ همان ابومسلم خراساني،** که اصل او اصفهانی است.

**قوله: «يسار بعضنا بعضا» الظاهر أن مسارتهم كان اعتراضا عليه علیه‌السلام بأنه لم لا يقبل ذلك»؛** ظاهر این عبارت اعتراض به امام است.

**قوله: «حتى بلغ السابع من ولد فلان» اي عد سبعة من ولد العباس و بَين أن ملك هؤلاء مقدم على خروج قائمنا فكيف نخرج و لم ينقض ملك هؤلاء و هذا بدؤ ملكهم؛** امام به هفت نفر از حکّام بنی عباس اشاره کردند که هنوز

---

۱. *کافي*، ج۸، ص۲۷٤.

حکومت آن‌ها پایان نپذیرفته است و حکومت بنی عباس بر حکومت حضرت قائم رحمه الله مقدم می‌باشد وهنوز ابتدای ملک عباسیین است».

**قوله: «و هو اي خروج السفياني من المحتوم»، الذي لا بداء فيه.**[1]

## بیان مرحوم مازندرانی درشرح روایت

مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی بیان مفصلی ذیل روایت دارند:

**فأتاه كتاب أبي مسلم فقال: ليس لكتابك جواب اخرج عنا. الخطاب في الموضعين للرسول وهو يطلب منه عليه السلام الخروج لطلب الخلافة بعد استيصال بني أمية بل يعرص عليه الخلافة؛**[2]

خطاب امام علیه السلام در دو جا به پیک و نامه رسان است که وقتی پیک، بعد از برچیده شدن بساط امویین از امام علیه السلام قیام برای خلافت را درخواست می‌کند؛ به او می‌فرماید: نامه‌ات جوابی ندارد؛ از نزد ما خارج شو!.

**وإنما لم يقبله عليه السلام لعلمه بأن هذا الأمر لا يتمشي وأن خلافة بني عباس بعد بني أمية أمر مقدر حتما وأن خروجه موجب لهلاكه وهلاك شيعته؛** و امام علیه السلام درخواست پیک را قبول نکرد؛ چون هنوز زمینه حکومت آل محمد فرا نرسیده نبود و خلافت بنی عباس بعد از حکومت بنی امیه امری مقدر و حتمی بود. لذا قیام امام علیه السلام موجب بروز مشکلاتی و حتی کشته شدن امام و شیعیانش می‌شد.

**وقد نقل أنهم نصبوا السفاح قبل عود الرسول إليهم؛** نیز نقل شده که عباسیان، سفاح را قبل از برگشتن پیک، به خلافت برگزیده بودند. در واقع حکومتشان پابرجا و خلیفه هم معین گشته بود. مرحوم مازندرانی در ادامه نکاتی را می‌فرمایند:

---

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج۲۶، ص۲۸۱.

۲. شرح أصول الكافي، ج۱۲، ص۳۸۸ – ۳۹۰.

## نکته اول

**واعلم أن أبا مسلم كان من أهل إصفهان ولما كان ابتداء خروجه على بني أمية من مرو نسب إليه وقيل له المروزي؛** ابومسلم از اهل اصفهان است؛ ولی چون قیامش علیه بنی امیه ابتدا از مرو بوده، به او نسبت مرو داده شده و او را مروزی می‌گویند.

## نکته دوم

**وكان معينا لإبراهيم‌بن‌محمدبن‌علي‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس في أمر الخلافة فلما قتل إبراهيم في الشام و فرّ أخواه سفاح وابوجعفر المنصور إلى الكوفة وتوجه ابومسلم و عساكره إليها كتب إلى أبي عبدالله عليه السلام واستدعا للخلافة فلم يقبله عليه السلام؛** ابومسلم همکار ابراهیم‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس در امر خلافت بود. هنگامی که ابراهیم در شام کشته شد، دو برادر ابراهیم [سفاح و ابوجعفر منصور] به سوی کوفه گریختند. ابومسلم نیروهایش را به سوی کوفه فرستاد و سپس نامه‌ای به امام صادق علیه السلام برای قیام و خلافت نوشت که امام علیه السلام آن را نپذیرفت.

## نکته سوم

**(فجعلنا يسار بعضنا بعضا) المسارة والسرار [باكسي راز گفتن] يقال: سارّه في أذنه مسارة وسرارا وتساروا: إذا تناجوا وكان سبب المسارة حرصهم على ظهور دين الحق وإرادتهم تعجيله؛** دلیل درگوشی و نجوا گفتن این بود که این‌ها مشتاق تشکیل حکومت حق در این اراده و خواست عجول بودند.

**(فقال: اي شيء تسارون يا فضل؟) الاستفهام للإنكار والتوبيخ دون الحقيقة.**

جمله، استفهام انکاری و برای توبیخ است؛ یعنی امام آگاه است که این‌ها چه می‌گویند؛ ولی از باب توبیخ، از این‌ها سوال می‌کند.

**(إن الله عز وجل لا يعجل لعجلة العباد) فلا يقدم ما أخره حتما**

**لإرادة العباد تقديمه (ولإزالة جبل عن موضعه) ونقله إلى موضع آخر (أيسر من زوال ملك) هو ملك بني عباس (لم ينقض أجله) المقدر حتما وفيه مبالغة عرفا على عدم إمكان زواله لا إمكانه مع صعوبة والزوال هنا بمعني الإزالة تقول أزلته وزولته وزلته بالكسر إذا أزلته فلا يردأن الصحيح هو الإزالة خصوصا مع رعاية التقابل.**

بیان امام: «**ولإزالة جبل عن موضعه...**»، مبالغه عرفی است؛ به این معنا که زوال حکومت بنی عباس (تازمان مقدرش) ممکن نمی‌باشد؛ نه این که زوالش ممکن، ولی مشکل و سخت باشد.

## نکته چهارم

**ثم قال تأكيدا لما ذكر وتوضيحا له: (أن فلان‌بن‌فلان) وفلان‌بن‌فلان (حتي بلغ السابع من ولد فلان) يعني العباس والمقصود أنه عد الأول والثانى إلى السابع من خلفاء بني عباس بأسمائهم وأسماء آبائهم وإنما لم يذكر البواقي (مابقي خلفا را ذكر نكرد) لأن المقصود بيان أن هذا الزمان ليس زمان ظهور الحق ورجوع الخلافة إلى أهلها وذكر هذا القدر كاف في بيانه...**؛ کلام امام علیه‌السلام: ان فلان‌بن‌فلان [تا هفت نفر]در مورد خلفای بنی عباس است که یک به یک به حکومت می‌رسند و این که تعداد بیش‌تری از خلفای بنی عباس را ذکر نکرد؛ بدان دلیل بود که مقصود امام علیه‌السلام این بوده که اکنون زمان خلافت اهل بیت فرا نرسیده است؛ والّا امام در مقام بیان حصر خلفای عباسی نبودند و ذکر همین مقدار کافی بود.

## نکته پنجم

**واعلم أن خبر «أنّ» محذوف تقديره يصيرون أو يملكون الخلافة أو نحوهما هذا ويبعد أن يراد بقوله عليه‌السلام «إن فلان‌بن‌فلان» الصاحب عليه‌السلام وبيان نسبه إلى نفسه المقدسة وأنه الذي يظهر دين الحق ويعود إليه الخلافة وإن كان هذا أنسب بقوله (فما**

**العلامة فيما بيننا وبينك) يدل على خروج صاحب الأمر وتملكه للخلافة (قال: لا تبرح الأرض يا فضل)اي لا تزول بقيام الساعة (حتي يخرج السفياني)؛** [احتمالی است که] منظور از فلان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد و امام صادق علیه السلام نسب امام را تا خودشان ادامه دادند. البته این احتمال بعید است؛ هرچند این احتمال با قول فما العلامة فیما بیننا وبینک مناسب می‌باشد که بر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد. بنابراین، امام فرمودند: ای فضل! از جای خود حرکت مکن؛ یعنی بساط زمین برچیده نمی‌شود تا این که سفیانی خروج کند.

## نکته ششم

مرحوم مازندرانی در ادامه، روایاتی را نقل می‌کند که یکی از این روایات، روایت شیخ صدوق است و سفیانی را از محتومات دانسته است:

**روي الصدوق في كتاب كمال الدين بإسناده عن أبي عبدالله قال: «إن أمر السفياني من الأمر المحتوم وخروجه في رجب وفي حديث آخر يخرج ابن آكلة الأكباد وهو رجل ضخم الهامة بوجهه أثر الجدري إذا رأيته حسبته أعور اسمه عثمان وأبوه عنبسة وهو من ولد أبي سفيان و في آخر أنك لو رأيت السفياني رأيت أخبث الناس أشقر أحمر أزرق، وفي آخر أنه يملك كور الشام الخمس دمشق وحمص وفلسطين والأردن و نسرين فتوقعوا عندذلك الفرج.**

## روایت پنجم

**وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحُسَنِ عَنْ أَبَانِ بنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ ابوعبدالله علیه السلام: كَيفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَينَ الْمُسْجِدَينِ فَيأْرِزُ الْعِلْمُ** [احتمال فتح عین هم داده‌اند] **كَمَا تَأْرِزُ الْحَيةُ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ وَ سَمَّي بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ وَ تَفَلَ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا**

**عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيرٍ؟ فَقَالَ لِي: الْخَيرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثاً؛**[1] أبان نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام از من پرسید: چه وضعی خواهید داشت زمانی که بگیر و ببند، با قساوت شدید انجام شود که این واقعه بین دو مسجد اتفاق می‌اُفتد، به طوری که باعث می‌شود عَلَم‌ها [بنابر قرائت مازندرانی]، عِلم برچیده شود؛ همان‌گونه که مار در لانه‌اش جمع می‌شود و شیعیان با یکدیگر در گیر می‌شوند و بر روی یگدیگر آب دهان می‌اندازند. به امام گفتم: درگیری، جنگ، رانش زمین، أخذ به شدت، بلای آسمانی؛ و امنیت به خطر می‌اُفتد و دل‌های مردم با هم نیست. پس، خیری در آن زمان نیست. سپس امام سه مرتبه فرمود: تمام خیر آن موقع است.

مرحوم مجلسی بعد از ذکر روایت می‌فرمایند:

**صحيح: إذا الظاهر أن علي‌بن‌الحسن هو الطاطري، و في بعض النسخ علي‌بن‌الحسين فيكون مجهولا (أبان‌بن‌تغلب. مقبول الطرفين است؛ يعنى هم شيعه او را قبول دارد، هم سنى).**[2] **و البطشة**[3]**: الأخذ بالعنف و السطوة، الأخذ الشديد [با قساوت و شدت چيزي را گرفتن] و المسجدان: مسجد مكة و مسجد المدينة، أو مسجد الكوفة و مسجد السهلة، و الأول أظهر و هو إشارة إلى واقعة عظيمة من حرب أو خسف أو بلاء تقع قريبا**

---

۱. كافي، ج۱، ص۳٤۱؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج٤، ص٥۱.

۲. أبان‌بن‌تغلب کسی است که ریشه تفکراتش از امام باقر وامام صادق علیهما‌السلام است؛ زیرا بیش از ۳۰۰۰۰ حدیث حفظ بوده است. وقتی ابان فوت شد، امام فرمود:«إن موته أوجع قلبي؛ موت او دل مرا به درد آورد! ایشان عراقی بود. هرگاه مدینه می‌آمد، امام به او می‌فرمود: «ای ابان! برای مردم سخنرانی کن؛ دوست دارم ببینم چنین پیروانی دارم:« أُحب أن اري في شيعتكم مثلكم.» و هرگاه ایشان سخنرانی می‌کرد، تمام سخنرانی‌ها تعطیل می‌شد.

۳. در بعضی روایات به جای«بطشه»، «سبطه» آمده است. و في غيبة النعماني: «يأتي علي الناس زمان يصيبهم فيها سبطة يأرز العلم فيها كما تأرز الحية في جحرها فبينا هم كذلك إذ طلع عليهم نجم، قلت: فما السبطة؟قال: الفترة، إلى آخر الخبر،(غيبت نعماني، ص۱۵۹).

**من ظهور المهدي عليه السلام، فالخير هو ظهور القائم عليه السلام أو قريبا من وجوده عليه السلام أو من غيبته الكبرى، فالخير لكثرة الأجر و قوة الإيمان كما مر. قال المحدث الأسترآبادي رحمه الله: كأنه إشارة إلى وقعة عسكر السفياني بين المسجدين، و إلى الفتنة التي تظهر من عسكره في عراق العرب (احتراز از عراق عجم)، و ظهور رجل مبرقع من الشيعة في العراق، و دلالته (مزدور مبرقع) عسكر السفياني على الشيعة، و المراد من الخير كله ظهور القائم عليه السلام. انتها.**[1]

این اتفاق رخداد عظیمی از جنگ و خسف و در گیری است که «تقع من ظهور»؛ اگر خسف باشد، خسف جیش سفیانی است که از علایم ظهور است ومنظور از «الخیر» همان ظهور قائم آل محمد است.

## بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت

مرحوم مازندرانی در مورد حوادث به طور قاطع، مکه و مدینه را محل حوادث عنوان می کند و می‌فرماید که "علم" را بالتحریک بخوانید که کنایه از حکومت‌ها است؛ و "حجر" را به ضم جیم بخوانید (به معنای لانه موش بزرگ). معنای تفل را نیز بیان کردند و آن را اشاره به قیام‌های حسنی و سفیانی دانسته و همه آن را بین المسجدین می‌دانند: «**بل في اقطار الارض و من الشيعه ابن بغي صاحب... دلالت السفياني علي الشيعه و منازلهم**».[2] و حرامزاده‌ای که خود را شیعه می‌داند (در حالی که نقاب به صورت زده) یک یک شیعه را به لشکر سفیانی معرفی می کند.

## روایت ششم

**و في قرب الإسناد في الصحيح عن البزنطي قال: قال الرضا عليه السلام: «إن قدام هذا الامر علامات، حدث يكون بين**

۱. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، ج٤، ص٥١.

۲. شرح اصول كافي، ج٦، ص٢٤٤.

**الحرمين، قلت: ما الحدث ؟ قال: عصبة تكون، ويقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجلا.**[1]

منظور از «**إن قدام هذا الأمر**»[2] ( احتمالا مثل بعضی روایات دیگر ظهور و حکومت است). روایت مبهم است؛ زیرا می‌گوید گروهی هستند که ۱۵ نفر از آل فلان را به قتل می‌رسانند.

## بیان مرحوم مجلسی

**و قيل: المراد ما وقع في خلافة المتوكل في سويقة و هي قرية من أعراض المدينة في جنب الروحاء. قال صاحب القاموس: سويقة موضع بنواحي المدينة يسكنه آل علي‌بن‌أبي طالب عليه‌السلام، و قال السمهودي في كتاب خلاصة الوفاء: سويقة عين عذبة كثيرة الماء لآل علي، و كان محمدبن‌صالح الحسيني خرج على المتوكل[3] فأنفذ إليه جيشا ضخما فظفروا به و بجماعة من أهله فقتلوا بعضهم و أخربوا سويقة و عقروا بها نخلا كثيرا و ما أفلحت السويقة بعد، و جل سويقة لآل على و كانت من صدقات علي عليه‌السلام، انتهى. و هذه الواقعة أفضت إلى غيبة**

---

۱. *قرب الاسناد*، ج۴، ص۵۲.

۲.در روایات تعبیرات «هذا الامر»و «صاحب الامر»و«أنت صاحب الامر» به حکومت امام زمان عليه‌السلام اشاره دارد.

۳.در کتاب ابن اثیر شافعی: «**كان المتوكل شديد البغض لعلي‌بن‌أبي‌طالب و لأهل بيته و كان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى علياً و أهله بأخذ المال و الدم**»؛ دشمن اهل بیت بود و اگر به او خبر می‌رسید که شخصی دوست دار اهل بیت است، اوّل اموالش را مصادره می‌کرد و سپس اورا به قتل می رساند. الکامل فی التاریخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث سال ۲۳۶. داستان محمد فرج را در مقاتل الطالبین ببینید. «**حتى كان القميص يكون بين جماعة من العلويات يصلين فيه...**». **مقاتل الطالبيين**: ص ۳۹۶، **ذكر أيام المتوكل**. نقل می‌کند که عده‌ای از اهل بیت با یک چادر نماز می‌خواندند؛ چون لباس نداشتند و اگر کسی کمک می‌کرد او را آزار می‌رساندند. سیاست آن‌ها این بود که آن‌ها فقیر باشند و محمد صالح در این زمان قیام کرد.

**صاحب الزمان علیه السلام، و سمعت من رأی سویقة مرارا مع الشریف زید و عسکره یقول: إن المشهور عند شیعة تلك الأماکن أن سویقة منزل صاحب الزمان علیه السلام، انتهی.**[1]

طبق بیان مرحوم مجلسی، واقعه بین الحرمین در زمان متوکل در سویقه اتفاق می‌اُفتد. بنابراین، این روایت به جیش الخسف ربطی ندارد و اگر در ابتدا به علامات اشاره شده است، ذکر الخاص بعد العام است؛ چون لازم نیست علامات با ظهور مقارن باشد که سقوط بنی العباس یکی از علامات ظهور حضرت علیه السلام است؛ با این که میان این دو رویداد فاصله زمانی زیادی وجود خواهد داشت.

روایت قرب الاسناد در کتاب خرائج نیز آمده است که با متن روایت در قرب الاسناد چندان تفاوت ندارد و همان «حدث بین الحرمین»[2] آمده، که این، همان جریانی است که در زمان متوکل، یعنی ۳٤ یا ۳۵ سال بعد از آخرین ایام عمر شریف امام (سال ۲۰۳) اتفاق افتاد. اگر چنین باشد، همان بیان مرحوم مجلسی می‌باشد و دیگر به خسف و سفیانی ربطی ندارد.

در متن قرب الاسناد واژه «عصبیه» آمده و در پاورقی همان کتاب (عصبه) هم آمده است و عَصبه یا عُصبه یا عصبیه به معنی گروه است.[3] لذا با روایت قرب الاسناد خیلی تفاوت ندارد. حتی اگر روایت کتاب قرب الاسناد با روایت کتاب خرائج اختلاف پیدا کند، کتاب قرب الاسناد به علت اهمیت، اعتبار وتقدم زمانی مقدم است؛ زیرا همان طور که از اسمش پیداست (قرب الاسناد) یعنی احادیث مندرج در آن با سندهای کوتاه به

---

۱. *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، ج٤، ص٥٢.

۲. و قال البزنطي قال الإمام الرضا علیه السلام: إن من علامات الفرج حدثا یکون بین الحرمین، قلت: و اي شيء الحدث؟ فقال: عصبیة (در پاورقي عصبه و... هم دارد) تکون بین المسجدین و یقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر کبشا من العرب. (الخرائج و الجرائح، ج۳، ص۱۱۷۰).

۳. العصبه: جماعة بین العشرة إلی اربعین، (*لسان العرب*، ج۱، ص٦٠٥).

معصوم منتهی می‌شود؛ ولی کتاب خرائج والجرائح (با احترام فوق العاده‌ای که نسبت به مؤلف آن، جناب قطب الدین راوندی داریم که خود از أجلا و بزرگان طایفه است) "مَراسیل" می‌باشد. پس اگر بین این دو کتاب تعارض واختلاف باشد، روایت قرب الاسناد مقدم است.

اگر گفته شود: در این روایت اَوّلاً «**خمسه عشر کبشاً من العرب**»، من العرب اضافه دارد؛ یعنی ۱۵ نفر از حکّام و افراد معترض در مناطق مختلف سرزمین عربستان هنگامی که اعتراض می‌کنند، کشته می‌شوند و ثانیاً در اول روایت «**من علامات الفرج**» دارد؛ پس چگونه می‌شود بگوییم به خسف و سفیانی ربطی ندارد؟؛ در جواب می‌گوییم: آیا حتماً باید علامات با ظهور حضرت مقارن باشد؟ خیر؛ زیرا ما روایات زیادی داریم که سقوط حکومت ننگین بنی عباس را از علامات فرج و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دانسته‌اند، ولی مقارن هم نیست. پس این روایت به سفیانی مربوط نمی‌شود. بنابراین، روایات سفیانی سه دسته است: یک، اصل خروج را بیان می‌کند؛ دوم، حتمیت را بیان می‌کند و سوم، سفیانی را در ذیل علائم غیر حتمی عنوان کرده است.

## روایت هفتم

**حُمَيْدُبن زِيادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللهِ بن أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بن الْحَسَنِ الطَّاطَرِي عَنْ مُحَمَّدِبن زِيادٍ بَيَاعِ السَّابِرِي عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بن سَيابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بن خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بن نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عبدالله عليه السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَي قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِي.**[1]

---

۱. *کافی*، ج۸، ص۳۳۱.

## دیدگاه‌های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت

مرحوم مجلسی در مورد سند روایت مذکور می‌گوید:

**مجهول، و الظاهر أن عبيد الله هو عبيد الله أحمدبن‌نهيك الذي و ثقة النجاشي و هو المكني بأبي العباس، و ذكر الشيخ أنه روى عنه كتبه حميد، لكنه غير مشهور بالدهقان و المشتهر به هو عبيد الله‌بن‌عبدالله.**

أبی العباس که همان عبیدالله‌بن‌احمد دهقان می‌باشد، ثقه است. محمدبن‌زیاد بیاع السابری؛ یکی از تجار فقیه می‌باشد[1] و ابان که اگر همان ابان‌بن‌تغلب باشد، مقبول الطرفین است و در مورد وی بحثی نیست. او از یاران امام بود که امام بعد از مرگ ایشان فرمود: موت ایشان قلب مرا به درد آورد و امّا معلی‌بن‌خنیس: از نظر من مشکل ندارد و موثق است؛ ولی ایشان مقداری تندرو بود و گویا جلوتر از رهبری حرکت می‌کرد و آخر او را شهید کردند. گفتنی‌است امام علیه‌السلام قاتلش را نفرین کرد و بر اثر دعای حضرت از دنیا رفت.[2]

ایشان در تبین حدیث می‌گوید:

**قوله علیه‌السلام: حين ظهرت المسودة؛ اي أصحاب أبي مسلم المروزي، لأنهم كانوا يلبسون السواد. قوله علیه‌السلام: ما أنا لهؤلاء بإمام اي إنهم لاستعجالهم، و عدم التسليم لإمامهم خارجون عن شيعته و المقتدين به. قوله علیه‌السلام: إنما يقتل السفياني اي إما يعلمون أن القائم يقتل السفياني الخارج قبله كما يظهر من كثير**

---

۱. «سابری» یعنی پارچه فروش که لباس‌های شاپوری از ایران وارد می‌کردند و می‌فروختند. ما در مورد شغل روات مطالعه کردیم؛ عموم آن‌ها بازاری‌های متدین بودند محمدبن‌مسلم، حناط (گندم فروش)؛ زیات(روغن فروش)؛ سمان(روغن جامد فروش) خناس، عطار و یا صیرفی(صرافی) و شحام بوده‌اند. درس فقه مرحوم حائری یزدی زعیم حوزه برای بازاری‌های قم در مسجد عشقلی قبل از درس خارج برای طلبه‌ها برگزار می‌شد: «الفقه ثم المتجر».

۲. ر.ک: *معجم رجال الحدیث*، ج۱۸، ص۲۳۷- ۲۴۲.

**من الأخبار أنه عليه السلام يقتله، أو أما يعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل البيت قتل السفياني قبل ذلك، و السفياني لم يخرج، و لم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و الجهاد.**[1]

ما اشاره‌ای به ابان کردیم، ظاهراً مشکل از ناحیه ابان باشد؛ هر چند ما بیش از ٤٠ نفر به نام ابان داریم که بعضی مردود و بعضی مجهول و بعضی ثقه هستند که اگر نتوانیم این ابان را از اشتراک در بیاوریم از ناحیه همین ابان مشکل می‌شود؛ ولی ظاهراً این ابان، ابان‌بن‌عثمان است که مشکلی ندارد، و اگر اشکالی است، در زمینه اعتقادات او است که بعضی مانند علامه حلی وشهید ثانی می‌گویند ایشان فطحی است که این البته درست نمی‌باشد (من المطمئن به أن هذا سهو من العلامه) چون قبل از علامه کسی این مطلب را نگفته است. بعضی گفته‌اند ایشان از طایفه «ناووسیه»[2] است که نسبت دادن او به ناووسیه اشتباه است؛ زیرا اولاً، در رجال کشی به جای «کان من الناوسیه»؛ «کان من القاوسیه» آمده؛ یعنی از منطقه قاووسیه است؛ ثانیاً، ناووسیان از امام کاظم عليه السلام روایت نقل نمی‌کنند؛ زیرا امام بعد از امام صادق عليه السلام را قبول ندارند؛ ولی شیخ طوسی و نجاشی شهادت می‌دهند که ایشان از امام کاظم روایت نقل کرده است. همچنین از ایشان ۷۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است؛ ثالثاً، کشی ایشان را جزء اصحاب امام صادق عليه السلام ذکر می‌کند و می‌گوید: «**اجتمعت الاصحاب علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء وتصدیقهم لما یقولون**» که یکی از آن‌ها ابان ابن عثمان می‌باشد و اشکال بر کم سن بودن ایشان، درست نیست؛ زیرا چندین نفر مثل ایشان و حمادبن‌عیسی جزء نوجوان‌های درس امام صادق عليه السلام بودند. لذا اگر مراد ابان‌بن‌عثمان باشد، هیچ بحثی نیست.

---

۱. *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، ج٢٦، ص٤٨٢.

۲. ناووسیه: کسانی هستند که در امامت امام صادق عليه السلام ماندند و گفتند که ایشان مهدی است. البته این‌ها از بین رفتند و تمام شدند.

## روایت هشتم

**حدثنا أحمدبن محمدبن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن محمدبن خالد الأصم عن عبدالله بن بكير عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة عن حمران بن أعين عن أبي جعفر محمدبن علي عليه السلام في قوله تعالى «ثُمَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ»؛ فقال: إنهما أجلان أجل محتوم و أجل موقوف، فقال له حمران: ما المحتوم؟ قال: الذي لله فيه المشيئة؛ قال حمران: إني لأرجو أن يكون أجل السفياني من الموقوف؛ فقال ابوجعفر عليه السلام: لا و الله إنه لمن المحتوم؛**[1] امام عليه السلام در ذیل آیه ثم قضی أجلاً واجل مسمی عنده؛ فرمودند: ما دو اجل داریم: اجل حتمی و اجل موقوف. سپس حمران از امام پرسید: اجل محتوم چیست؟ امام پاسخ دادند: اجلی که اراده نافذ خدا به آن تعلق گرفته است. دوباره حمران گفت: حال که اجل محتوم از اراده نافذ است؛ امیدوارم سفیانی از اجل محتوم نباشد ؛یعنی ما منتظر سفیانی نباشیم و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدون سفیانی بیاید! امام عليه السلام فرمود: خیر این گونه نیست؛ بلکه سفیانی از اجل محتوم است و باید قبل از ظهور امام زمان بیاید.

## روایات نهم

**أخبرنا علي بن أحمد البندنيجي عن عبيد الله بن موسى العلوي عن محمدبن موسى عن أحمدبن أبي أحمد عن محمدبن علي القرشي عن الحسن بن الجهم قال قلت للرضا عليه السلام: أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفياني يقوم و قد ذهب سلطان بني العباس. فقال: كذبوا إنه ليقوم و إن سلطانهم لقائم؛**[2] حسن بن جهم می گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: در نشست‌ها و مجالس علمای اهل سنت این گونه می گویند که سفیانی زمانی ظهور می کند

---

۱. *الغيبة، نعماني*، ص۳۰۱.

۲. همان، ص۳۰۳.

که بساط بنی عباس برچیده شده باشد. امام فرمود: دروغ می‌گویند؛ همانا سفیانی وقتی ظهور می‌کند که حکومت بنی العباس پابرجاست.

از روایت حتمیت را می‌توان استفاده کرد.

## روایت دهم

**أخبرنا أحمدبن‌هوذة الباهلي قال حدثنا إبراهيم‌بن‌إسحاق النهاوندي عن عبدالله‌بن‌حماد الأنصاري عن الحسين‌بن‌أبي العلاء عن عبدالله‌بن‌أبي يعفور قال: قال لي ابوجعفر الباقر عليه السلام: إن لولد العباس و المرواني لوقعة بقرقيساء يشيب فيها الغلام الحزور و يرفع الله عنهم النصر و يوحي إلى طير السماء و سباع الأرض اشبعي من لحوم الجبارين ثم يخرج السفياني؛**[1]... بین بنی عباس و بنی مروان درگیری سختی در قرقیسا[2] رخ می‌دهد که از شدت آن جوانان پیر می‌شوند.

## روایت یازدهم

**أخبرنا علي‌بن‌أحمد قال حدثنا عبيد الله‌بن‌موسى عن إبراهيم‌بن‌هاشم عن محمدبن‌أبي عمير عن هشام‌بن‌سالم عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: اليماني و السفياني كفرسي رهان.**[3]

کفرسی رهان[4] یعنی هم ردیف هستند و با هم می‌آیند و لذا سفیانی از مسلمات است؛ همان‌طور که یمانی از مسلمات است.

---

۱. همان، ص۳۰۴.

۲. این‌که "قرقیسیا" کجاست؛ در کتاب «تاظهور» به طور مفصل بحث شده ( قرقیسیا در عراق کنار فرات است و بعضی با آرماگدون تطبیق کرده‌اند که اشتباه است؛ زیرااز لحاظ جغرافیایی فرق می‌کنند.

۳. *امالی، طوسی*، ج۲،ص۲۵۲.

۴. *لسان العرب*: (المُراهَنَةُ و الرهانُ: المسابقة علي الخيل و غير ذلك.) در بحث سبق و رمایه نیز آمده است که آن‌ها هم ردیف و با هم در یک جهت با یک سرعت حرکت می‌کنند و بین آن‌ها برد و باختی نیست.

## بدا در سفیانی

البته روایتی از امام جواد علیه‌السلام نقل شده که طبق آن روایت، ممکن است سفیانی از حتمیات نباشد و بدایی در آن حاصل شود:

**قَالَ: حَدَّثَنَا ابوهَاشِم دَاوُدُبن‌الْقَاسِم الْجَعْفَرِي قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبن‌عَلِي الرِّضَا علیه‌السلام فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيانِي وَ مَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتُوم فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: هَلْ يبْدُو للهِ فِي الْمُحْتُوم؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا لَهُ: فَنَخَافُ أَنْ يبْدُوَ للهِ فِي الْقَائِم. فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَ اللهُ لا يخْلِفُ الْمِيعَادَ؛**[1] ابوهاشم داوودبن‌قاسم جعفری می‌گوید: ما در محضر امام جواد علیه‌السلام بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد و نیز آنچه در روایات آمده که کار او از حتمیات است. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در امور حتمی بدایی پدید می‌آید؟ فرمود: آری. به آن حضرت عرض کردیم: با این ترتیب ما می‌ترسیم در مورد قائم نیز خدا را بدایی حاصل شود! فرمود: همانا قائم از میعاد است، و خداوند خلاف وعده خود رفتار نمی‌کند.

منظور از بدا برگشتن نظر خداوند نمی باشد؛ چون لازمه آن ـ العیاذبالله ـ جهل خداوند است؛ بلکه بدا، یعنی ابدا؛ بدان معنا که قضیه به گونه‌ای اظهار شده؛ ولی اراده او چیز دیگر است. بحث بدا در اعتقادات است و بعضی بدا را به معنای تغییر سرنوشت می‌گویند که نتیجه آن تغییر کردن راه و یا انجام دادن پاره‌ای از کارها است؛ مثلا اراده خدا به این تعلق گرفته که فلانی هنگام عبور از خیابان تصادف کند؛ ولی بر اثر صدقه دادن، یا از طرف او صدقه دادن، بلا از او دفع می‌شود و این یکی از مصادیق بدا است. اصل سوال از امام علیه‌السلام گویای آن است که سفیانی نزد همه از حتمیات و مرتکزات بوده است.

---

۱. *الغیبة، نعمانی*، ص ۳۰۳، باب ۱۸؛ بحار الأنوار، ج۵۲، ص ۲۵۱.

## بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه‌السلام

علامه مجلسی ذیل روایت، بیانی دارد که این بیان در چارچوب حتمیت سفیانی دور می‌زند. ایشان با حفظ این معنا که سفیانی از علائم حتمی است، روایت را توجیه می‌کند:

**بیان لعل للمحتوم معان یمکن البداء في بعضها و قوله من المیعاد إشارة إلی أنه لا یمکن البداء فیه لقوله تعالی إِنَّ اللهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ. و الحاصل أن هذا شيء وعد الله رسوله و أهل بیته لصبرهم علی المکاره التي وصلت إلیهم من المخالفین و الله لا یخلف وعده، ثم إنه یحتمل أن یکون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصیاته لا في أصل وقوعه کخروج السفیاني قبل ذهاب بني العباس و نحو ذلک؛**[1] محتوم چند معنادارد که ممکن است بربعضی ازمعانی محتوم، بداحاصل شود و قول امام علیه‌السلام که قائم از میعاد است؛ به این معناست که امکان بدا در آن نمی‌باشد؛ چون خداوند خلف وعده نمی‌کند [پس توجیه اول این شد که مسئله حتمیت چند معنا دارد که بر بعضی معانی ممکن است بدا حاصل شود] و حاصل این که آمدن قائم وعده خدا به پیامبر و اهل بیت پیامبر به خاطر صبرشان بر سختی‌ها و مشکلاتی است که از ناحیه دشمنانشان به آن‌ها رسیده است. نیز احتمال دارد مراد از بدا در محتوم، بدا در خصوصیات محتوم باشد، نه بدا در اصل وقوع محتوم؛ مثل خروج سفیانی قبل از این‌که بنی العباس ازبین بروند، که این بدای خصوصیات است. امام کاظم فرمودند: تا ملک بنی العباس زایل نشده، سفیانی نمی آید. در این خصوصیت امکان دارد بدا حاصل شود و با وجود ملک عباسیان، سفیانی خروج کند [مثلا قرار بوده است سفیانی از شام خروج کند؛ ولی بر اثر بدا خروج او از جای دیگر اتفاق افتد و قرار بوده است در

---

۱. *بحار الانوار*، ج۵۲، ص۲۵۱.

ماه رجب خروج کند؛ ولی بر اثر بدا به ماه شعبان تغییر یافته، پس بدا در خصوصیاتِ محتوم است].

ما از فرمایش مرحوم مجلسی استفاده می‌کنیم که ایشان سفیانی را از علائم حتمی می‌داند و روایت امام جواد علیه‌السلام را که سفیانی قابل بدا می‌داند، توجیه می‌کند.

# فصل دوّم

▣ خروج، حکومت و هلاکت سفیانی

## زمان خروج و حکومت سفیانی

در برخی روایات، زمان خروج سفیانی، ماه رجب گفته شده و در روایات عامه و خاصه در مورد رجب و اتفاقات بعد از آن، این مضمون: «العجب کل العجب بین الجمادی و رجب و یا بعد رجب»، وارد شده است. در مورد این اتفاقات مضامین متفاوتی وجود دارد؛[1] مثل صیحه و از جمله خروج سفیانی است و این که مدت او از اول تا ۱۵ ماه است. اکنون به بررسی روایات می‌پردازیم:

### روایت اول

**الْفَضْلُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِبنِ‌مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عبدالله عليه السلام يقُولُ: إِنَّ السُّفْيانِي يمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ على الْكُوَرِ الخُمْسِ حَمْلَ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَسْتَغْفِرُ اللهَ حَمْلَ جَمَلٍ وَ هُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ؛**[2] سفیانی بعد از سلطه‌اش بر پنج منطقه به مقدار بارداری یک زن حکومت می‌کند. سپس امام فرمودند: أستغفرالله [نه]؛ مدت بارداری یک شتر که ۱۲ ماه است، وسفیانی از امور حتمی است که چاره‌ای از آن نیست.

از حیث سند، روایت مشکل سندی ندارد، در صورتی که فضل‌بن‌شاذان

---

۱. احادیث به این مضمون و تحوّل‌هایی که در ماه رجب انجام می‌شود. معجم احادیث الامام المهدی، ج۲، ص۲۸۵؛ ج۴، ص۷۸؛ ج۴، ص۱۴۸؛ ج۷، ص۲۵۴.

۲. *معجم احادیث الامام المهدي*، ج۵، ص۱۹۰ از الغیبة شیخ طوسي، ص۴۴۹؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۲۱۵؛ اثباةالهداة، ج۳، ص۷۲۹.

بتواند از ابن عمیر بدون واسطه نقل کرده باشد؛ فتأمل.

## بررسی دلالی

**کُوَر**: جمع **کَورَه**، مثل **غَرَف وغُرفَه**، به معنی شهر، ناحیه است.

**حمل إمرأة**: به معنای مدت بارداری یک زن است که مدت آن ۹ ماه است.

**جمل**: به معنی باذل؛ شتری است که هشت سال آن تمام شده و وارد سال نهم شده است. در مورد حمل جمل اشکال است؛ چون ناقه حامل می‌شود، نه جمل؛ مگر از باب تغلیب و احتمالاً این قسمت از راویت محل اشکال باشد. شیخ حر عاملی این‌جا اشکال کرده و فرموده است: «**هذا ایهام وتشکیک و غلط**».[1]

اشکالات مرحوم حر عاملی به جاست؛ چون می‌خواهند بفرمایند: اول این که تردید امام بین ۹و۱۲ ماه با علم و عصمت امام منافات دارد، واگر گاهی بنابر تقیه مطلبی به این شکل می‌گویند؛ یعنی تکلیف این است، نه این‌که استغفار کنند و برگردند. اشکال بعدی این‌که جمل به معنی باذل، شتری است که ۸ سالش تمام شده و چون وارد ۹سال شده است، باردار نمی‌شود. اشکال سوم این‌که جمل اسم مذکر است و مذکر که باردار نمی‌شود؛ بلکه ناقه باردار می‌شود و باید می‌فرمود حمل ناقه.

به نظر ما اشکال اول و دوم مرحوم عاملی وارد است؛ ولی اشکال سوم وارد نیست؛ زیرا شتری که وارد سال نهم می‌شود (باذل) بین مذکر و مؤنث

---

۱. ملاحظه می‌شود که چقدر علما دقیق بودند و دقت نظر داشتند. از کلمه (ایهام،تشکیک) چقدر مطلب استفاده می‌شود. شیخ حر عاملی که کتاب وسائل الشیعه او امروز محور درس فقه است وکتاب‌های زیادی مثل اثبات الهداه را نوشته است (با این‌که ایشان مشغله‌های بسیاری داشته و مرجع تقلید شرق و خراسان بوده است) سه قصه در آخرکتاب جلد سوم (إثباة الهداه) آورده که گویای توفیق بالای وی وتأیید ایشان از سوی امام عصر علیه‌السلام می‌باشد.

مشترک است و می‌گویند باذل یک‌ساله، دو ساله و...

## روایت دوم

درباره زمان خروج و حکومت سفیانی، روایت دیگری وجود دارد که مشکل سندی ندارد و حتمیت خروج سفیانی را نیز بیان می‌کند:

**أخبرنا أحمدبن محمدبن سعيدبن عقدة قال: حدثني محمدبن المفضل بن إبراهيم بن قيس بن رمانة من كتابه في رجب سنة خمس و ستين و مائتين قال: حدثنا الحسن بن علي بن فضال قال: حدثنا ثعلبة بن ميمون ابو إسحاق عن عيسي بن أعين عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: السفياني من المحتوم و خروجه في رجب و من أول خروجه إلى آخره خمسة عشر شهرا ستة أشهر يقاتل فيها فإذا ملك الكور الخمس ملك تسعة أشهر و لم يزد عليها يوما.**[1]

## بررسی سند

روات این حدیث را از اول تا آخر بررسی کردیم؛ حتی یک نفر که در این روایت مخدوش باشد؛ وجود ندارد. ابن عقده و ابن رمانه هر دو ثقه هستند و در معجم رجال[2] آمده و درباره ثعلبه‌بن‌میمون نیز درکتاب مامقانی[3] بحث مفصل شده و او نیز ثقه است و شأن و مقام عیسی‌بن‌اعین هم مشخص است.

ابن عقده با ابن حماد فرق دارد؛ با این‌که او زیدی است؛ نجاشی درباره‌اش فرموده است:

**هذا رجل جليل في اصحاب الحديث و.... و ذكره اصحابنا لاختلاطهم ومداخلته اياهم عليه السلام ....ثقته وامانته**؛ و نعمانی نیز

---

۱. *الغيبة*، نعماني، ص۳۰۰.

۲. *معجم رجال حديث*، ج۱۷، ص۲٦۸.

۳. *تنقيح المقال*: ج ۱۳، ص ۳۸۸، شرح حال ثعلبه‌بن‌ميمون، ش ۳٤۸۹.

در مقدمه از او تعریف کرده است.[۱]

## شخصیت ابن فضال

در مورد ابن فضال به قاموس الرجال مراجعه کنید.[۲] مرحوم نجاشی از ابن شاذان در مورد او نقل کرده که در مسجد النبی بودم و در جلسه درس صحبت از شخصی شد که **بالجبل رجل يقال له ابن فضال أعبد من رأينا أو سمعنا به، قال: فإنه ليخرج إلى الصحراء فيسجد السجدة فيجيء الطير فيقع عليه فما يظن إلا أنه ثوب أو خرقة و أن الوحش لترعي حوله فما تنفر منه لما قد آنست به**[۳] ایشان جلیل القدر و ثقه هستند.

ثعلبه‌بن‌میمون نیز از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام است. نجاشی در مورد او می‌گوید: «**كان وجها من اصحابنا فقيها لغويا راويا و كان حسن العمل كثير العباده و الزهد**»[۴] و علامه حلی می‌گوید: **كان معدودا في علماء في هذه العصابه....** ؛ به گونه‌ای نماز وتر می‌خواند که هارون به اعجاب افتاد.[۵]

---

۱. *الغيبة*، نعماني، ص۲۵.

ابن عقده که احادیث بسیاری از ایشان است، جایگاه علمی و شخصیت بزرگی دارد؛ اگر چه از جارودیه بوده است. نجاشی می‌گوید حشر و نشر با علمای شیعه داشته و همه کتاب‌های شیعه را دیده بود و کتاب‌های زیادی هم در شیعه نوشته است؛ به طوری که می‌گوید ۱۲۰۰۰۰ حدیث با سند حفظ هستم و ۳۰۰۰۰۰ حدیث در دسترس دارم (شخصیت ایشان را در سیر أعلام النبلا نگاه کنید به ریزه کاری‌های سند هم آگاه بوده است).

۲. *قاموس الرجال*، ج۳، ص۳۱۷.

۳. *رجال*، نجاشی، ص۳۴. در جلسه درس صحبتی از شخصی شد که در آن منطقه نظیر او را ندیده‌ایم. ایشان به صحرا می‌رود و مشغول عبادت می‌شود و به سجده طولانی می‌رود؛ به طوری که پرندگان و حیوانات درنده کنار او می‌آیند و حتی راهزن‌ها به او کاری ندارند!

٤. *رجال*، نجاشي، ص۱۱۷.

٥. *خلاصة الأقوال*، ص۳۰.

## بررسی دلالت

چون سند روایت هیچ مشکلی ندارد، می‌تواند محور باشد. حال اگر خروجش اول رجب باشد و مدت آن از اُفول تا غروب ۱۵ ماه و نیز مدت خونریزی و سفاکی آن ٦ ماه باشد و بعد از آن، ۹ ماه حکومت کند (که یک روز هم برآن اضافه نمی‌شود)؛ آن‌گاه با ظهور امام زمان در روز جمعه، در عاشورا چگونه قابل جمع است. البته باید مضمون این روایت را با روایات ظهور امام در محرم و در روز عاشورا، جمع و آن را توجیه کرد؟

## روایت سوم

در این روایت نیز به مدت حکومت سفیانی اشاره شده است. آیا منظور، حکومت یا اقتدار اوست و یا به معنای امتحان مردم در حکومت اوست. از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده است:

**حدثنا أحمدبن‌محمدبن‌سعيدبن‌عقدة قال: حدثنا علي‌بن‌الحسن التيملي في صفر سنة أربع و سبعين و مائتين قال: حدثنا الحسن‌بن‌محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن محمدبن‌مسلم قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه‌السلام يقول:... و كفى بالسفياني نقمة لكم من عدوكم و هو من العلامات لكم مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهرا أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حَتَّى يقتل خلقا كثيرا دونكم فقال له بعض أصحابه فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك. قال: يتغيب الرجال منكم عنه فإن حنقه و شرهه إنما هي على شيعتنا و أما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى. قيل: فإلى أين مخرج الرجال و يهربون منه؟ فقال: من أراد منهم أن يخرج؛ يخرج إلى المدينة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان؛ ثم قال: ما تصنعون بالمدينة و إنما يقصد جيش الفاسق إليها و لكن عليكم بمكة فإنها مجمعكم و إنما**

**فتنته حمل امرأة تسعة أشهر و لا يجوزها إن شاء الله.**[1]

## بررسی سند

این روایت از جهت سند مشکلی ندارد؛ اگر چه به استحکام روایت قبلی نیست. احمدبن‌محمد که همان ابن عقده است، مشکلی ندارد. علی‌بن‌الحسن التیملی که همان علی‌بن حسن‌بن‌فضال می‌باشد و در روایت قبلی بررسی شد، بسیار جلیل القدر وثقه می‌باشد. حسن‌بن محبوب و ابی ایوب خزاز هم ثقه هستند و در محمدبن‌مسلم هم بحثی نیست.

## بررسی دلالت

«**كفي بالسفياني نقمة لكم...**»؛ سفیانی عذاب است؛ ولی "**نقمة لكم**" دارد، نه "**نقمة عليكم**"؛ بدان معنا که مدتی این جنگ یا درگیری بین خودشان است و سفیانی عذاب إلهی، علیه دشمنان شماست و از دشمنان شما انتقام می گیرد. این یکی از علامات ظهور است. اگر این فاسق خروج کرد، به مدت یکی دو ماه برای شما مشکلی نیست؛ بلکه مشکل، بین خودشان است. جمع زیادی از دشمنان به دست خودشان کشته می‌شوند و این نقمت به نفع شما و بعضی از یاران است. از امام پرسیدند: بعد از مدتی که متوجه ما می‌شود، چه کار کنیم؟ آیا محل امنی وجود دارد یا نه؟ امام فرمود: مردان و جوانان، خودشان را مخفی کنند؛ چون سفیانی حرص[2] بر خونریزی و کینه[1] نسبت به

---

۱. *الغيبة*، نعماني، ص۳۰۱: «اتقوا الله و استعينوا علي ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد في طاعة الله فإن أشد ما يكون أحدكم اغتباطا بما هو فيه من الدين لو قد صار في حد الآخرة و انقطعت الدنيا عنه فإذا صار في ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعيم و الكرامة من الله و البشري بالجنة و أمن مما كان يخاف و أيقن أن الذي كان عليه هو الحق و أن من خالف دينه علي باطل و أنه هالك فأبشروا ثم أبشروا بالذي تريدون أ لستم ترون أعداءكم يقتتلون في معاصي الله و يقتل بعضهم بعضا علي الدنيا دونكم و أنتم في بيوتكم آمنون في عزلة عنهم».

۲. *لسان العرب*، ج۱۳، ص۵۰۶ شرهه: اسوأ الحرص، غلبه الحرص.

اهل بیت و شما دارد. بعد گفتند: مردان به کجا فرار کنند؟ امام فرمود: مردان به سوی مدینه و مکه و به مناطقی که تحت سلطه سفیانی نیست، بروند؛ به مدینه نیز نروید؛ چون آن‌جا هم امن نیست؛ بلکه به مکه بروید؛ زیرا آن‌جا محل تجمع یاران امام زمان است. امام در ادامه فرمودند: «**انما فتنته حمل امرأه تسعه اشهر ولا یجوزها**» آیا منظور از حکومت و یا اقتدار او امتحان مردم در حکومت اوست که شاهد مثال ما اینجاست که فتنه وحکومت او ۹ ماه طول می کشد.

پس، روایت اول که هیچ مشکل سندی نداشت، مدت حکومت را نه ماه می‌دانست و این روایت نیز مثل روایت قبلی از جهت دلالت و سند مشکل ندارد و در واقع با یکدیگر تعارضی ندارند.

## روایت چهارم

یک روایت موجود است که ظاهراً با نه ماه حکومت تعارض دارد؛ چون مدت حکومت او را هشت ماه دانسته است:

> **حدثنا أبي و محمدبن‌الحسن رضي الله عنهما قالا حدثنا محمدبن‌أبي القاسم ماجيلويه عن محمدبن‌علي الكوفي قال حدثنا الحسين‌بن‌سفيان عن قتيبة‌بن‌محمد عن عبدالله‌بن‌أبي منصور البجلي قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اسم السفياني؟ فقال: و ما تصنع باسمه إذا ملك كور[2] الشام الخمس دمشق و حمص و فلسطين و الأردن و قنسرين فتوقعوا عند ذلك الفرج؛ قلت: يملك تسعة أشهر؟ قال: لا و لكن يملك ثمانية أشهر لا يزيد يوما.[3]**

این روایت با روایت نعمانی تعارض ظاهری دارد و تعارض آن در ۸ یا ۹

---

۱. *همان*، ج۱۰، ص۶۹. حنق: غیظ.

۲. کور (جمع کوره به معنای شهر و ناحیه).

۳. *کمال‌الدین و تمام النعمة*، ج۲، ص۶۵۲.

ماه است؛ ولی تعارض فرع بر حجیت است و روایت نعمانی از حیث سند موثقه بود و مشکل سندی نداشت؛ اما در این روایت، عبدالله‌بن‌ابی منصور بجلی است که «**مهمل فی الرجال**» عنوان شده و لا اقل مرحوم خویی و مامقانی و مرحوم اردبیلی در **جامع الرواة** و صاحب در سایر کتاب‌های رجالی در آثار خود، از این شخص اسمی نیاورده‌اند. مرحوم آقای نمازی که کتاب مستدرکات خود را ناظر به این سه کتاب نوشته است، تصریح می‌کند که از این شخص اسمی نیاورده‌اند و مهمل است.[1]

حسین‌بن‌سفیان راوی دیگر است که بین ثقه و مهمل مشترک است و در نتیجه تأثیر می‌گذارد و بر فرض رفع اشتراک، مشکل عبدالله بجلی باقی است. راوی سوم محمدبن‌علی کوفی است که فقط تلعکبری از او نقل می‌کند و شیخ اجازه اوست و از او سماع داشته و تاثیر شیخوخت بودن بر وثاقت اختلافی است. مرحوم مامقانی لااقل حسن بودن را می‌پذیرد. بر این اساس، در این روایت، سه راوی مشکل دار داریم و این روایت نمی‌تواند با روایت نعمانی تعارض کند و بر فرض حجیت هر دو، تعارض در حجیت بعض مضمون است، نه تمام مضمون و تعارض در ۸ یا ۹ ماه است و این‌جا اختلاف مبنا است که آیا قابل تفکیک هست یا نه؟ تفکیک در حجیت مبنایی است و اگر پذیرفته بشود، اشکالی نیست، ولی به نظر ما این تفکیک تمام نیست و تعارض در حجیت باقی می‌ماند.

## روایت پنجم

این روایت فقط زمان خروج را مشخص می‌کند:

**أخبرنا أحمدبن‌محمدبن‌سعید قال حدثنا القاسم‌بن‌محمدبن‌الحسن‌بن‌حازم من کتابه قال: حدثنا عبیس‌بن‌هشام عن محمدبن‌بشر الأحول عن عبدالله‌بن‌جبلة عن**

---

۱. *مستدرکات* علم رجال الحدیث: ج٤، ص٤٧٢.

**عیسی‌بن‌أعین عن معلی‌بن‌خنیس قال: سمعت أبـا عبـدالله علیه‌السلام یقول: من الأمر محتوم و منـه مـا لـیس بمحتـوم و مـن المحتـوم خروج السفیاني في رجب.**[1]

در سند این روایت، بحث در معلی‌بن‌خنیس است. مرحوم خـویی بعـد از توجیه روایـات ذم کننـده نتیجـه گیـری مـی‌کنـد و او را از اصـحاب خـاص می‌داند.

گفتنی است در انتها او را شهید کردند و امام علیه‌السلام شخصا مدعی خـون او شدند: «کان من اهل الجنه حین قتله داودبن‌علـی... » در نتیجـه آقـای خـویی معلی‌بن‌خنیس را توثیق و تضعیف نجاشی را رد مـی‌کنـد؛ چـون نسـبت غلـو بوده است.[2]

اگر در خروج سفیانی در ماه رجـب چنـد روایـت پیـدا کـردیم، آن هـم حتمی می‌شود؛ و الّا این خصوصیت حتمیت نخواهد داشت.

## خلاصه بحث

تا این‌جا چهار روایت در مورد مدت حکومت سـفیانی گذشـت. روایـت اول مشکل سند نداشت؛ ولی تشکیک بین ۹ تا ۱۲ ماه بود که مشکل در متن داشت. روایت دوم تمام بود و با روایت سـوم از کمـال‌الـدین و تمـام النعمـۀ تعارض داشت (که روایت سوم مدت حکومـت را ۸ مـاه تعیـین مـی‌کـرد) و سند تمام نبود. روایت چهارم فقط زمان خروج راتعیین می‌کرد. ما بین زمـان ظهور و زمان خروج سفیانی قائل به تفاوت نیستیم. مرحوم مجلسی، فقط بـین زمان ظهور و خروج حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تفاوت می‌گذارد.

## روایت ششم

یکی از روایات دیگر که مدت حکومت سفیانی را نُه ماه ذکـر مـی‌کنـد،

---

۱. *الغیبة*، نعماني، ص۳۰۰.

۲. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۸، ص ۲۳۷ - ۲۴۷، شرح حال معلی‌بن‌خنیس، ش ۱۲۴۹۶.

روایت حارث همدانی از امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام می‌باشد:

**أَخْبَرَنَا عَلِيبن أَحْمَدَ عَنْ عُبَيدِ اللهِبن موسى الْعَلَوِي عَنْ عبدالله‌بن مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبن خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِبن الْمُبَارَكِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِي عَنِ الْحَارِثِ الْهَمْدَانِي عن أمير المؤمنين علیه‌السلام أنه قال: المهدي أقبل جعد بخده خال يكون مبدؤه من قبل المشرق و إذا كان ذلك خرج السفياني** [این عبارت با علامات بودن نمی‌سازد و گویای همزمانی است] **فيملك قدر حمل امرأة تسعة أشهر يخرج بالشام فينقاد له أهل الشام إلا طوائف من المقيمين على الحق يعصمهم الله من الخروج معه و يأتي المدينة بجيش جرار حَتَّى إذا انتهى إلى بيداء المدينة خسف الله به و ذلك قول الله عز و جل في كتابه: «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيب.**[1]

## بررسی سند

حسن‌بن‌مبارک در رجال مهمل است. حارث همدانی اگر حارث‌بن ازمع باشد، مجهول است؛ ولی اگر حارث اعور باشد، بین ثقه و غیر ثقه مردود است. ولی مامقانی تشیع او را واضح می‌داند و روایات را در حد مدح و حسنه بودن می‌داند؛ ولکن مفید عدالت نمی‌داند و دو روایت در تایید این مسئله نقل کرده است.[2] علامه حلی در مورد او تشکیک می‌کند؛ ولی مرحوم میرزا او را از اولیاء عنوان کرده است: «**انه من الاولیاء و اصحاب امیرالمومنین و...** » به هر حال حسن او ثابت است. ولد مامقانی نیز در این مورد، مفصل دارد و در آخر از او تجلیل می‌کند و نسبت به او ثقهٔ جلیل، تعبیر می‌کند؛ اما در روات قبلی اشکال وجود دارد.

---

۱. *الغيبة*، نعماني، ص۳۰٤.

۲. *تنقيح المقال*، ج۱۷،ص٤٦.

## بررسی دلالت

این روایت ابتدا ویژگی‌ها و مبدأ خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می‌کند: «**إذا کان ذلک خرج السفیانی**»؛ یعنی ظهور امام زمان علیه السلام با خروج سفیانی هم زمان است ؛پس با علامات نمی‌سازد. می‌توان به قرب ظهور بودن جمع کرد، نه مقارن بودن. مدت آن (**حمل إمرأة = ۹ماه**) مدت حکومت اوست؛ نه کل حرکت او. مبدأ محل خروج او نیز شام می‌باشد و شامی‌ها از او تبعیت می‌کنند (وقایع عجیب شام را در روایات نگاه کنید؛ همه مناطق غیر از شام برای امام حسین گریه کردند) ولی چند گروه و عشیره از شامی‌ها که اهل حق هستند، بر خلاف جوّ عمومی، از سفیانی تبعیت نمی‌کنند و خداوند آن‌ها را نگه می‌دارد؛ الان نیز در شام روستاها و مناطق پیرو اهل بیت وجود دارند. سفیانی بعد از حاکمیت، قصد دستبرد به مکه و مدینه را دارد که در منطقه بیدا زمین دهن باز می‌کند و کارشان یکسره می‌شود. پس، در این روایت مبدأ خروج و سرانجام حرکات سفیانی آمده است.

## روایت هفتم

**حدثنا أحمدبن محمدبن سعید قال: حدثنا القاسم‌بن محمدبن الحسن‌بن حازم قال: حدثنا عبیس‌بن هشام عن عبدالله‌بن جبلة عن محمدبن سلیمان عن العلاء عن محمدبن مسلم عن أبي جعفر محمدبن علي علیه السلام أنه قال: السفیاني و القائم في سنة واحدة.**[1]

این روایت اگر سنداً تمام باشد، ظاهرا با روایات دیگر تعارض دارد؛ چون روایات دیگر «**حمل امرأه**» است. اما در مورد سند روایت، بحث در قاسم‌بن محمدبن حازم است که مرحوم نمازی فرموده است: در کتاب‌های رجال نام او ذکر نشده است. پس روایت نمی‌تواند به عنوان معارض باشد؛ چون ضعیف است؛ ولی بر فرض صحت سند، آیا قابل توجیه است؟ این که

۱. *الغیبة*، نعماني، ص۲٦۷.

ظهور امام در محرم است و سفیانی در رجب، چگونه قابل جمع است؟

## روایت هشتم

**قرقارة عن محمدبن‌خلف عن الحسن‌بن‌صالح‌بن‌الأسود عن عبد الجبار بن العباس الهمداني عن عمار الدهني قال: قال ابوجعفر عليه‌السلام: كم تعدون بقاء السفياني فيكم؟ قال: قلت: حمل امرأة تسعة أشهر. قال: ما أعلمكم يا أهل الكوفة؟.**[1]

این روایت نیز هرچند بحث سندی دارد؛ مؤید است. در این روایت عمار دهنی وجود دارد که آقای خویی بعد از بحث مفصل[2] در تشیع او تأکید و تأمل دارد؛ با این‌که نجاشی از وی تعبیر «**ثقه في العامه**» دارد.[3] مرحوم والد ما نیز از عمار دهنی مطلبی نقل می‌کند[4] که اگر درست باشد، نه تنها وی شیعه،

---

۱. *الغیبة*، طوسي، ص٤٦٢.

۲. *معجم الرجال*، ج۱۲، ص۲۵۳.

۳. *رجال نجاشي*، ص٤١١.

٤. درر الاخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار، ص١٦٤: روزی عمار دهنی در دادگاه کوفه شهادت داد. قاضی شهادتش را رد کرد وگفت: ما نمی پذیریم؛ چون تو رافضی هستی. عمار ناراحت شد و گریه کرد. ابن ابی لیلی به او گفت: اگر ازاین جمله بدت می‌آید از رفض دست بردار تامثل ما بشوی. عمار گفت: برای تو وبرای خودم گریه کردم. تو مرا به مقامی رفیع نسبت دادی که من قابل آن نیستم. قرآن اولین رافضی را سحره فرعون می‌داند و دارای رتبه بالا معرفی می‌کند که فرعونیان به آن‌ها رافضه گفتند؛ زیرا رافضی، یعنی کسی که از محرمات خدا فاصله بگیرد وواجبات را انجام می‌دهد. آن‌ها رتبه بالایی دارند. گریه برای خودم است؛ زیرا ترس این را دارم که خداوندی که عالم به ضمایر است، مرا معاقبه کند که آیا باطل را رها، و رفض کردی؛ هم چنان که به آن خوانده شدی. اما برای تو گریه می‌کنم که چگونه عذاب خداوند را تحمل می‌کنی که بهترین اسم‌ها را به عنوان فحش قرار دادی! این را گفت و از دادگاه بیرون آمد. وقتی این خبربه امام صادق عليه‌السلام رسید؛ فرمود: به دلیل این حرف حقی که عمار در دادگاه زد؛ اگر گناهانش به اندازه آسمان‌ها و زمین باشد، تمام گناهانش بخشیده می‌شود و خداوند عزوجل در برابر هر ذره ای از این عمل جایگاهی هزار برابر این دنیا را به او می‌دهد.

بلکه یکی از پاک باختگان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که امام صادق علیه‌السلام برای او دعا کرده است.

## طرز هلاکت و مردن سفیانی

سرنوشت سفیانی چیست؟ طرز هلاکت سفیانی در کتاب‌های عامه با منابع ما فرق دارد و به چند صورت گفته شده است: گرفتار بیماری می‌شود و یا به زمین فرو می‌رود و یا دستگیر شده و سپس اعدام می‌شود؛ که ظاهرا در روایات ما همین سومی است. مرحوم صدر[1] در زمینه دامنه عملیات نظامی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بحث گسترده‌ای دارند و به همین مناسبت بحث درگیری سفیانی با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بیان می‌کنند. لذا ما باید بحث کنیم که آیا درگیری امام با طایفه کلب، همان قرقیسیا است؟ آیا جنگ با یهود و جریان دجال است که از آن به جنگ آرماگدون تعبیر می‌کنند؟ طبق روایت در شام درگیری شدیدی بین طایفه کلب و لشکر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رخ می‌دهد که در نتیجه این طایفه تار و مار و متفرق می‌شوند و غنایم زیادی از آن‌ها گرفته می‌شود و تأسف بر آن کسی است که شاهد این درگیری نباشد، این مباحث در کتاب‌های عامه و ما آمده است هرچند در کتاب‌های ما سند چنین روایاتی، مشکل دارد.

به عنوان مثال، مرحوم مجلسی روایت مرفوعه‌ای را در این زمینه ذکر می‌کند:

**وَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلى جَابِربن‌يزيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ السُّفْيانِي أَنَّ الْقَائِمَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيهِ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ يتَجَرَّدُ بِخَيلِهِ حَتَّى يلْقَى الْقَائِمَ فَيخْرُجُ فَيقُولُ: أَخْرِجُوا إِلى ابْنَ عَمِّي فَيخْرُجُ عَلَيهِ السُّفْيانِي فَيكَلِّمُهُ الْقَائِمُ علیه‌السلام فَيجِيءُ السُّفْيانِي فَيبَايعُهُ ثُمَّ ينْصَرِفُ إِلى أَصْحَابِهِ فَيقُولُونَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَيقُولُ أَسْلَمْتُ وَ بَايعْتُ فَيقُولُونَ لَهُ قَبَّحَ اللهُ رَأْيكَ بَينَ مَا أَنْتَ خَلِيفَةٌ مَتْبُوعٌ**

---

۱. *تاریخ عصر ظهور*، ج۳، ص۳۸۹.

فَـصِرْتَ تَابعـاً فَيسْـتَقْبِلُهُ فَيقَاتِلُـهُ ثُـمَّ يمْسُـونَ تِلْـكَ اللَّيلَـةَ ثُـمَّ يصْبِحُونَ لِلْقَائِمِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بِالْحَرْبِ فَيقْتَتِلُونَ يوْمَهُمْ ذَلِـكَ ثُـمَّ إِنَّ اللهَ تعالى يمْنَحُ الْقَائِمَ وَ أَصْحَابَهُ أَكْتَافَهُمْ فَيقْتُلُـونَهُمْ حَتَّـى يفْنُـوهُمْ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ يخْتَفِي فِي الشَّـجَرَةِ وَ الْحُجَـرَةِ فَتَقُـولُ الشَّـجَرَةُ وَ الْحُجَرَةُ: يا مُؤْمِنُ هَذَا رَجُـلٌ كَـافِرٌ فَاقْتُلْـهُ فَيقْتُلُـهُ. قَـالَ: فَتَشْـبَعُ السِّبَاعُ وَ الطُّيورُ مِنْ لُحومِهِمْ فَيقِيمُ بِهَا الْقَائِمُ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مَا شَاءَ. قَـالَ: ثُمَّ يعْقِدُ بِهَا الْقَائِمُ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ثَلَاثَ رَاياتٍ لِوَاءً إِلى الْقُسْطَنْطِينِيةِ يفْتَحُ اللهُ لَهُ وَ لِوَاءً إِلى الصِّينِ فَيفْتَحُ لَهُ وَ لِوَاءً إِلى جِبَالِ الدَّيلَمِ فَيفْـتَحُ لَه.[1]

از عبارت «فَيخْرُجُ فَيقُولُ أَخْرِجُوا إِلى ابْنَ عَمِّي»؛ مبنی بر این که سفیانی می‌گوید: می‌خواهم با پسر عمم [امام زمان] ملاقات کنم؛ استفاده می‌شود که بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه نسبی است. ما در جلسات قبل این مطلب را به طور مفصل بحث کردیم و گفتیم بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه‌ای وجود ندارد. مرحوم صدر نیز در این مورد بیانی دارد:

> منشاء کلام سفیانی که خواستار ملاقات با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد، این است که اهل سنت مدعی هستند که خاندان بنی سفیان و بنی هاشم فامیل هستند و این ادعایی بیش نیست که تاریخ آن را تایید نمی‌کند و ظاهر روایت این است که سفیانی از پیش خودش چنین ادعایی کرده است.[2]

پس بین سفیانی و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نسبتی نمی‌باشد و سرنوشت او این گونه است که اسیر می‌شود و سپس او را اعدام می‌کنند، روایت بحارالانوار نیز گویای همین مطلب است:

... وَ يأْخُذُ السُّفْيانِي أَسِيراً فَينْطَلِقُ بِهِ وَ يذْبَحُهُ بِيدِهِ... .[3]

---

۱. *بحارالأنوار*، ج۵۲، ص۳۸۸.

۲. *تاریخ عصر ظهور*، ص۳۸۹.

۳. *بحارالانوار*، ج۵۲، ص۳٤٤.

# فصل سوّم

▣ بررسی چند نکته مهم

**بررسي چند نكته**

اکنون به چند نکته در مورد سفیانی می‌پردازیم:

## نکته اول: حدود شام

حدود شام کجاست؟ در معجم البلدان[1] این بحث مفصلاً آمده و خلاصه آن این‌که شام از فرات (آسیا) تا مصر که قاره (آفریقا) است، طول دارد؛ اما عرض آن منبج، حلب، حمص، دمشق، بیت المقدس، انطاکیه (ترکیه)، طرابلس (لبنان)، عکا، سور و عسقلان (فلسطین اشغالی) است.

یعنی «**یظهر من الشام**»؛ را بر شام فعلی و سوریه نباید تطبیق کرد، بلکه به وسعت شام بایستی دقت شود که خودآن پنج مجموعه و منطقه است: جند دمشق، جند قنسرین، جند فلسطین، جند حمص، جند الاردن که جزء تقسیمات شام است. پس نباید سفیانی را به حدود سوریه و یا اردن محدود کرد.

## نکته دوم: شیصبانی

در برخی روایات آمده است که مردم قبل از سفیانی، شیصبانی را باید ببینند و بایستی مزه تلخ آن حرکت را بچشند. البته نام آن فقط در یک روایت، در کتاب الغیبه نعمانی از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده است:

**حدثنا ابوسليمان أحمدبن‌هوذة الباهلي قال: حدثنا إبراهيم‌بن‌إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاث و سبعين و**

---

۱. *معجم البلدان*: ج ۳، ص ۳۱۱ - ۳۱۲، الشأم.

**مائتين قال: حدثنا ابومحمد عبدالله‌بن‌حماد الأنصاري سنة تسع و عشرين و مائتين عن عمروبن‌شمر عن جابر الجعفي قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه‌السلام عن السفياني فقال: «و أني لكم بالسفياني حَتَّى يخرج قبله الشيصباني يخرج من أرض كوفان ينبع كما ينبع الماء فيقتل وفدكم فتوقعوا بعد ذلك السفياني و خروج القائم**[1].[2]

در لسان العرب[3] آمده است: به خرمایی که هسته‌اش تُرد و نارس و غیر مرغوب باشد "شیص" یا "شاص" می‌گویند. اهل مدینه به بز و بزغاله به علت شیطنتش می‌گویند: «**شیص الناس: اذا عذبهم بالاذي**»؛ یعنی در واقع مبنای واژه «شیصبان» همانا آزار و اذیت به مردم است و بدان معناست که شیصبانی شکنجه‌گر است.

بحث شیصبانی به صورت جداگانه مطرح می‌شود.

## نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی

آیا سفیانی یک نفر است که ازعلامات ظهورامام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد؟ آیا فاصله ظهور او تا ظهور امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به اندازه حمل و بارداری یک زن است؟ (در بعضی از روایات نه ماه و در بعضی روایات دیگر هشت ماه ذکر شده است). اگر به این روایات نظر داشته باشیم، سفیانی هنوز نیامده است.

از ظاهر بعضی نصوص و آثار، تعدد سفیانی استفاده می‌شود؛ ولی بنده، کسی از علما را که به تعدد تصریح کرده باشد، نیافتم؛ بلکه سفیانی موعود که به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، یکی بوده و از فرزندان شجره ملعونه بنی امیه است. همه منابع تعدد سفیانی موجود در

---

۱. مطلب مهم در تتبع روایاتی که انجام داده‌ام، این است که لقب مهدی حدود ۳۰۰ مورد، ولی لقب قائم بیش از ۸۰۰ مورد در روایات آمده است.

۲. *الغيبة*، *نعماني*، ص۳۰؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج٤، ص٤٠٥.

۳. *لسان العرب*، ج۷، ص۵۱.

نصوص و آثار در زمره کتاب‌های عامه است که طبق مبنای ما و خودشان مشکل سندی دارند. ظاهرا در کتاب‌های خاصه، بر تعدد سفیانی نصی نیامده است؛ مگر آنچه را مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که به آن اشاره می‌کنیم.

در طول تاریخ کسانی ادعای سفیانی بودن را داشته اند که این مورد بحث نیست و ما در جلسه قبل به آن‌ها اشاره کردیم، بحث این است که سفیانی موعود متعدد است، یا نه؟ از روایات شواذ که معمولا ابن حماد نقل می‌کند و شاید نقل روایات شاذ، یکی از دلایل زیر سوال رفتن کتاب فتن ابن حماد باشد که گفته اند در این کتاب موضوعات در این قالب زیاد است؛ برمی‌آید که ما چند سفیانی داریم. البته بعضی از این روایات در کتاب‌های ما هم به نقل از مصادر عامه آمده است.

ما در جلد دوم معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، صفحه ۲۴۹ به این مطلب اشاره کرده و روایاتی را نقل کرده‌ایم . البته تعبیر روایت مسامحه است؛ چون ارطاة و دیگران که مطلبی نقل کرده‌اند، به پیامبر اسناد نداده‌اند؛ لذا از این نصوص به اثر تعبیر می‌شود، نه روایت.

## روایات دال بر متعدد بودن سفیانی

۱ . **قال الوليد فأخبرني شيخ [نامعلوم است] عن الزهري قال: وفي ولاية السفياني الثاني وخروجه علامة تري في السماء**؛[1] زهری می‌گوید: در زمان خروج و سلطنت سفیانی دوم علامتی در آسمان دیده می‌شود.

اگر علامت در آسمان به صیحه آسمانی اشاره باشد، نه تغییر در افق و آسمان؛ به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

از این روایت استفاده می‌شود که سفیانی متعدد است؛ ولی سند روایت

---

۱ . *الفتن*، ص۱۳۲ .

مشکل داشته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شود و از نظر خود اهل سنت هم، منبع (الفتن) و نیز سند روایت دارای اشکال است.

زهری تابعی است که از نظر ما مشکل دارد؛ ولی در نظر اهل سنت از ارکان حدیث است؛ هرچند بعضی از اهل سنت نیز به او اشکال وارد کرده‌اند؛ مثلاً در مورد او گفته شده است: «**کان منديل الامراء**؛ دست امرا را از لوث کارشان پاک می‌کرد».

۲. «**ابن حماد: حدثنا رشدين، عن ليث** (وی مشکل دارد و ما قبلا بحث کرده ایم) **عمن حدثه، عن تبيع قال: إذا كانت هدة بالشام قبل البيداء، فلا بيداء ولا سفياني. قال الليث: كانت الهدة بطبرية فاستيقظت لها بالفسطاط وتخلع لها أجنحة، فإذا هي ليلة طبرية**؛[1] تبیع می‌گوید: موقعی که در شهر شام زلزله و خرابی، قبل از بیدا، ایجاد شود؛ بیدا و سفیانی باقی نمی‌ماند. لیث می‌گوید: این خرابی و سر و صدا در طبریه خواهد بود که اهل شهر فسطاط مصر بیدار می‌شوند و بالکن‌های ساختمان‌ها کنده می‌شود. این حال شب طبریه است.

مفاد این نص آن است که سفیانی آمده و برنامه او پایان یافته است.

۳. **حدثنا الحكم‌بن‌نافع، عن جراح، عن أرطأة قالولم يسنده إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم: في زمان السفياني الثاني تكون الهدة حَتَّى يظن كل قوم أنه قد خرب ما يليهم**؛[2] **أرطاة** می‌گوید: در زمان سفیانی دوم لرزه و صدای شدیدی بلند می‌شود که هر گروهی گمان می‌کنند چیزی در نزدیکی آن‌ها خراب شده است!

٤. **ابن حماد:أخبرنا جراح عن أرطاة قال: في زمان السفياني الثاني المشوه الخلق هدة[3] بالشام حَتَّى يظن كل قوم أنه خراب ما**

---

۱. *معجم أحاديث الإمام المهدي* علیه السلام، ج۲، ص۲٤۹؛ *الفتن*، ص٦۷.

۲. همان.

۳. *مجمع البحرين*، ج۳، ص۱٦۸.

←...

**یلیهم**؛[1] أرطاة می‌گوید: در زمان سفیانی دوم که از نظر قیافه وضعیت نابسامانی دارد، صدای شدیدی در شام بلند می‌شود که هر گروهی گمان می‌کنند چیزی [ساختمانی] که نزدیک آن‌ها است، خراب شده است!

پس، طبق این روایت نیز سفیانی متعدد است؛ ولی این روایت از نظر سند و منبع نقل (الفتن) دارای مشکل است و در منابع ما نیز نیامده است.

**۵. حدثنا رشدین‌بن‌أبي لهیعة، عن یزیدبن‌أبي حبیب قال ولم یسنده أیضا: خروج السفیاني بعد تسع و ثلاثین**؛[2] یزیدبن‌ابی حبیب روایت کرده، امّا به رسول خدا نسبت نداده که فرمود: خروج سفیانی بعد از سی و نه است.

معنای این جمله چیست؟ آیا خروج سفیانی در قرن اول، دوم و یا سوم است؟

**٦. حدثنا الحکم‌بن‌نافع عن جراح عن أرطاة قال: إذا اجتمع الترك والروم وخسف بقریة بدمشق وسقط طائفة من غربي مسجدها رفع بالشام ثلاث رایات الأبقع والأصهب والسفیاني ویحصر بدمشق رجل فیقتل ومن معه ویخرج رجلان من بني أبي سفیان فیکون الظفر للثاني فإذا أقبلت مادة الأبقع من مصر ظهر السفیاني بجیشه علیهم فیقتل الترك والروم بقرقیسیا حَتَّى تشبع سباع الأرض من لحومهم في الرایات التي تفترق في أرض مصر-**

---

→

*«هدة» صدای مهیبی است که از فرو ریختن دیوار می آید...* و الهدة: صوت وقع الحائط و نحوه و في الخبر أعوذ بك من الهد و الهدة (و درروایت آمده که به خدا پناه می برم ار هد و هدة و فسر الهد بالهدم، و الهدة بالخسف (هدّ به ویران شدن و هدة به خسف، یعنی فرو رفتن در زمینه تفسیرشده است. الهد صوت ما یقع من السماء؛ صدایی که از برخورد چیزی به زمین بلند می‌شود و هد البناء یهده: کسره و ضعضعه (ساختمان را ویران کرد).

۱. *الفتن*، ص۱۳٤.

۲. همان.

**والشام وغيرها والسفياني وظهوره عليهم.**[1]

شاهد، درعبارت «**ويخرج رجلان من بني أبي سفيان فيكون الظفر للثاني**» است؛ مبنی بر این که دو نفر از نسل بنی سفیان خروج می کنند و پیروزی با دومی است. بعضی این روایت را شاهد بر تعدد سفیانی آورده‌اند. ظاهر عبارت همین است؛ ولی روایت به این نکته تصریح ندارد که سفیانی موعود متعدد است؛ چون بحث ما در یکی بودن و یا تعدد سفیانی موعود است. غایت عبارت مذکور، خروج دو نفر از نسل شجره ملعونه می‌باشد؛ همان گونه که در طول تاریخ از این شجره افرادی خروج کرده‌اند. پس، قطع نظر از مشکل روایت از نظر منبع و سند؛ بر تعدد سفیانی موعود دلالتی ندارد.

**۷. حدثنا الوليد عن شيخ من خزاعة عن أبي وهب الكلاعي قال: يفترق الناس والعرب في بربر على أربع رايات فتكون الغلبة لقضاعة وعليهم رجل من ولد أبي سفيان قال الوليد: ثم تستقبل السفياني فيقاتل بني هاشم وكل من نازعه من الرايات الثلاث وغيرها فيظهر عليهم جميعا ثم يسير إلى الكوفة ويخرج بنو هاشم إلى العراق ثم يرجع من الكوفة فيموت في أدني الشام ويستخلف رجلا آخر من ولد أبي سفيان تكون الغلبة له ويظهر على الناس وهو السفياني.**[2]

شاهد، عبارت «**ويستخلف رجلا آخر من ولد أبي سفيان تكون الغلبة له ويظهر على الناس وهو السفياني**» است که ظاهر آن تعدد سفیانی است (قطع نظر از منبع و سند روایت)؛ ولی صریح عبارت «و هو السفیانی»، به همان سفیانی موعود اشاره دارد؛ یعنی هرچند ظاهر عبارت تعدد است؛ آن چه مورد بحث است، همین سفیانی موعود است و روایت به آن اشاره دارد. علاوه بر این که به پیامبر استناد داده نشده است. لذا روایت از نظر منبع و سند دارای اشکال است.

---

۱. *همان*، ص۱۷۰.

۲. همان، ص۱۷۳.

**۸. حدثنا الوليدبن‌مسلم قال: إذا غلبت قضاعة وظهرت على المغرب فأتي صاحبهم بني العباس فيدخل ابن أختهم الكوفة مع من معه فيخربها ثم تصيبه بها قرحة** [بیماری به سفیانی می‌رسد] **ويخرج منها يريد الشام فيهلك بين العراق والشام ثم يولون عليهم رجلا من أهل بيته** [سپس مردی از شجره ملعونه را جانشین او قرار می‌دهند] **فهو الذي يفعل بالناس الأفاعيل ويظهر أمره وهو السفياني ثم يجتمع العرب عليه بأرض الشام فيكون بينهم قتال حَتَّى يتحول القتال إلى المدينة فتكون الملحمة ببقيع الغرقد.**[1]

روایت شبیه روایت قبلی با تغییر عبارات است. لذا همان اشکالات در این جا وارد است.

**۹. وقال: قال ابن لهيعة: وأخبرني عبد العزيزبن‌صالح، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنه قال: إذا كان خروج السفياني في سبع وثلاثين كان ملكه ثمانية وعشرين شهرا، وإن خرج في تسع وثلاثين كان ملكه تسعة أشهر.**[2]

## قیام چند سفیانی در طول تاریخ

ابن لهیعه از ابن عباس چنین روایت کرده است:

> اگر خروج سفیانی در سال ۳۷ هجری باشد، سلطنت او ۲۸ ماه خواهد بود و اگر خروج سفیانی در سال ۳۹ هجری باشد، سلطنت او ۹ ماه می‌باشد.

این روایاتی است که معمولا ابن حماد نقل می‌کند. اگر به تاریخ قیام‌های امویین و غیر امویین علیه عباسیان نیم‌نگاهی بیندازیم و درگیری‌های بعد از سقوط حکومت ننگین امویین که بین حکومت عباسیان و جریان اموی اتفاق افتاده است، مطالعه کنیم؛ ملاحظه می‌کنیم که این جریان وجودی سیاسی در

---

۱. همان، ص۱۷۶.

۲. همان.

آندلس داشت. حکومت آن‌ها قابلیت تعریف و تمجید ندارد که از آن‌ها تمجید کنند و ساخت مساجدشان را از روی خلوص نیت بدانند. این‌ها دینی نداشتند که خلوصی داشته باشند. این جماعت در خطبه‌هایشان در روز جمعه، مولا، امیرالمومنین را حتی به عنوان خلیفه چهارم ذکر نمی‌کردند و نام معاویه را به عنوان خلیفه چهارم می‌آوردند! لذا این‌ها یک عده نواصبی بودند که وقتی به آندلس رفتند، جریانی در آن جا به راه انداختند که باعث در گیری‌هایی بین عباسیان و امویین می‌شد. از این درگیری‌ها استفاده می‌شود سفیانی که پیامبر به آمدن او خبر داده بود، شخصی معروف بوده و اصولاً چنین اعتقادی در بین مردم مشهور و جا افتاده بوده است. لذا عده‌ای علیه عباسیان قیام کردند که یا خودشان را به این نام نامیدند و یا واقعا به سفیانی معروف بودند. مقریزی در "خطط شام"[1] قیام چند سفیانی را نام می‌برد، از جمله جریان قیام علی‌بن‌عبدالله‌بن‌خالدبن‌یزیدبن‌معاویه‌بن‌ابوسفیان است، و در روایت هم آمده که قیام سفیانی از فرزند خالد است. این قیام در سال ۱۹۵ در شام صورت گرفته است که با دوران حکومت امین عباسی مصادف بوده و این سفیانی به ابن العمیطر معروف بود. قیام دیگری به نام سفیانی اتفاق افتاد که پرچمدار آن سعیدبن‌خالد اموی بود. این قیام بعداز قیام عمیطر است.

قیام سوم که مقریزی[2] نقل می‌کند، قیام مبرقع در شام سال ۲۲۷ است. مقریزی راجع به سفیانی دیگری به نام عثمان‌بن‌ثقاله که در اردن قیام کرده است، بحث می‌کند.[3] سه سفیانی اول در شام و سفیانی چهارم (عثمان‌بن‌ثقاله) در اردن که همان شام است، با فاصله زمانی، قیام کرده است. عثمانی هم در سال ۸۱٦ قیام کرده و ادعا کرد که سفیانی موعود من هستم. قیام وی علیه

---

۱. *خطط شام*، ج۱، ص۱۵۴.

۲. همان، ص۱۶۴.

۳. همان، ص۱۸۵.

عباسیان نبود؛ زیرا بساط حکومت عباسیان در سال ٦٥٦ برچیده شد. پس، از این سنخ قیام‌ها و ادعاهای سفیانی بودن استفاده می‌شود که اصل سفیانی بین همه مسلمین خبری مقبول و امری مسلم بوده است.

۱۰. ابن طاووس چنین نقل می‌کند:

**فيما نذكره من خطبة أخري لمولانا علي عليه السلام، ذكرها السليلي عقيب هذه الخطبة. نقتصر منها على ما بقي من الملاحم، خطب بها على منبر الكوفة. فقال عليه السلام بعد التحميد العظيم والثناء على الرسول الكريم: (سلوني، سلوني في العشر ـ الأواخر من شهر رمضان قبل أن تفقدوني) ثم ذكر الحوادث بعده، وقتل الحسين صلوات الله عليه، وقتل زيدبن‌علي رضوان الله عليه، وإحراقه[1] وتذريته في الرياح، ثم بكى عليه السلام وذكر زوال ملك بني أمية وملك بني العباس ثم ذكر ما يحدث بعدهم من الفتن، وقال: أولها السفياني وآخرها السفياني فقيل له: وما السفياني والسفياني؟ فقال: السفياني صاحب هَجَر، والسفياني صاحب الشام. وذكر السليلي أن السفياني الأول ابوطاهر سليمان‌بن‌الحسن القرمطي. ثم ذكر ملوك بني العباس، وذكر أن الذي يخبر به عن النبي صلوات الله عليه وآله، وذكر شيعته ومحبّيه ومدحهم، وقال: (هم عند الناس كفار وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون وعند الله صادقون، وعند الناس أرجاس، وعند الله نظاف، وعند الناس ملاعين وعند الله بارون، وعند الناس ظالمون وعند الله عادلون، فازوا بالايمان وخسر المنافقون) وهذا صورة ما جري حال شيعته عليه؛[2]** سلیلی می‌گوید: امیر

---

۱. دربیانات نورانی امام سجاد علیه السلام آمده است: «و اللهِ لو انّ النّبي تقدّم اليهم في قتالنا كما تقدّم اليهم في الوصاية بنا لما زادوا علي ما فعلوا بنا، فانّا للهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُون؛ سوگند به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش‌هایی که در احترام به حقّ ما نمود، به جنگ با ما سفارش می‌کرد، از آنچه با ما انجام دادند، نمی‌توانستند بیش‌تر انجام دهند»، (بحار الأنوار، ج۴۵، ص۱۴۹).

۲. *الملاحم والفتن*، ص۲۷۱.

المؤمنین علیه‌السلام بر منبر کوفه خطبه‌ای خواند و بعد از حمد خدا و ثنا بر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر چه می‌خواهید از من بپرسید؛ زیرا من در این دهه آخر ماه رمضان از بین شما می‌روم.

سپس حوادث بعد از خود را ذکر کرد و شهادت حسین علیه‌السلام[1] و

۱. در چند جا مولا امیرالمومنین به شهادت امام حسین علیه‌السلام اشاره کرده است، جریان عمروبن حمق را در ارشاد القلوب که امیرالمومنین علیه‌السلام در مورد او و شهادت امام حسین علیه‌السلام سخن می گوید، مطالعه کنید. این جریان در کتاب شناخت صحابه، تالیف این‌جانب هم آمده است. ما ترجمه قسمتی از روایت را از إرشاد القلوب إلی الصواب شیخ حسن دیلمی (م۸۴۱) ذکر می‌کنیم:

«...روزی عمروبن حمق، در خدمت امام نشسته بود. امام از او پرسید: ای عمرو! آیا خانه‌ای داری؟ عرضه داشت: بلی، دارم. فرمود: آن را بفروش و به «ازد» واگذار؛ زیرا من وقتی از میانتان بروم، مجبور خواهی شد کوفه را ترک کنی! و به سمت موصل بروی، در راه مردی نصرانی را می‌بینی و نزد او می‌نشینی و آب طلب می‌کنی. همین نصرانی به تو آب می‌دهد و از کار و شغلت می‌پرسد؛ تو او را از وضع خود آگاه می‌نمایی، وقتی چنین شد، با او مصاحبت کن، و او را به اسلام فراخوان؛ زیرا مسلمان می‌شود، وقتی به اسلام گروید، دستت را به زانوهایش بکش، تا صحت و بهبودی یابد. پس از آن حرکت می‌کند، به دنبال تو می‌آید؛ در ادامه راه با شخصی سالم و محجوب که در کنار جاده نشسته است، برخورد می‌کنی. در این هنگام تشنه هستی و او به تو آب می‌نوشاند و از ماجرای زندگی‌ات از تو سؤال می‌کند، از جمله می‌پرسد: از چه کسی می‌ترسی و چه خطری تو را تهدید می‌کند. در این موقع بگو: معاویه در تعقیب من است، تا مرا به قتل برساند و بدنم را مثله کند؛ زیرا به خدا و فرستاده او و دوستی علی عشق می‌ورزم. سپس او را به دین اسلام دعوت کن که به سرعت مسلمان می‌شود و سخنانت را با جان و دل می‌پذیرد و به خواست خدای بزرگ، در دین بصیر و بینا می‌گردد و به دنبالت حرکت می‌کند و هر دو نفر همراه تو خواهند بود و این دو هستند که جسد تو را در زمین دفن می‌کنند. پس از آن به راه ادامه می‌دهید و به «دیری» که در کنار دجله واقع است، می‌رسید و در آن دیر شخصی صدّیق زندگی می‌کند، و از علم مسیح بهره‌ای دارد. او را محرم رازت کن؛ چرا که خداوند او را به وسیله تو هدایت می‌کند. وقتی که مأموران «ابن ام حکم» که از طرف معاویه در جزیره حکومت می‌کند، و مرکزش «موصل» است، از وضع تو آگاه شدند؛ به سوی صدیقی که در دیر و بر بلندی‌های موصل، زندگی می‌کند، حرکت کن، و او را صدا بزن؛ ولی در ابتدا او تو را نمی‌پذیرد؛ اما تو نامی از خدا را که به تو آموختم، یاد کن و به سمع وی برسان. این‌جا است که آن ←...

زیدبن‌علی رحمه‌الله و سوزاندن جنازه او و به باد دادن خاکستر جنازه‌اش را بیان فرمود و گریه کرد.

آن‌گاه زوال بنی امیه و بنی عباس را به مردم تذکر داد و حوادث بعد از آن‌ها را به مردم خاطرنشان کرد و فرمود: اول آن فتنه‌ها، سفیانی و آخر آن

---

مرد برایت تواضع می‌کند و تو در پناه او قرار می‌گیری، چون راهب تو را ببیند، به شاگردی که همراه اوست، می‌گوید: این مرد از یاران مسیح نیست؛ اما شخصی بزرگوار است و پیامبری که به نام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشته وصی‌ای دارد که در کوفه به شهادت رسید و این شخص از نزدیکان اوست. با شنیدن نام خدا این عابد، با خضوع و فروتنی نزد تو می‌آید و می‌گوید: ای مرد بزرگ! تو مرا به آنچه سزاوار بودم، آشنا کردی، اکنون در فرمان تو هستم؟! در پاسخ می‌گویی: مرا در دیر خود، پنهان کن؟ و او شاگرد خودش را در خدمت تو قرار می‌دهد تا فرجی حاصل شود. هنگامی که به تو خبر داد و گفت: من گروهی سواره را می‌بینم که به سوی ما می‌آیند؛ شاگردت را، نزد او بگذار و پایین بیا و بر اسب سوار شو و به سوی «غاری» که در کنار نهر دجله قرار دارد، حرکت کن و در آن مخفی شو؛ وقتی در آن‌جا مخفی شدی، افراد فاسقی در آن‌جا هستند، که یکی از آن‌ها به صورت اژدهایی سیاه، بر تو ظاهر می‌گردد و تو سخت هراسان می‌شوی و ضعیف می‌گردی و اسبت متواری می‌شود و مأمورین متوجّه مخفیگاه تو می‌شوند و برای یافتنت شروع به تفحّص می‌کنند، هنگامی که به تو نزدیک شدند، غار را رها کن، و میان دجله و راه موضع بگیر؛ چرا که خداوند بزرگ، آن‌جا را گور و حرم تو می‌گرداند. سپس به سویشان شمشیر بکش و حمله کن و تا می‌توانی از آن‌ها بکش، تا مرگت فرا رسد، و چون بر تو فایق گردند، سرت را از تن جدا می‌کنند، و آن را بر روی نیزه قرار می‌دهند و برای معاویه ارسال می‌کنند.

نخستین سر بریده‌ای که در اسلام، از شهری به شهر دیگر، می‌گردانند سر تو است. در این‌جا امام علیه‌السلام به گریه افتاد و فرمود: جانم فدای گل باغ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و میوه دل و نور چشمش، فرزندم حسین علیه‌السلام باد! گویا می‌بینم سر او و فرزندانش را پس از تو ای عمرو، از کربلا- در نزدیکی فرات- به سوی یزیدبن‌معاویه می‌برند.ای عمرو! پس از آن دوستان محبوب تو، می‌آیند و پیکرت را در قتلگاهت که در یک صد و پنجاه قدمی موصل واقع است، دفن می‌کنند. این مسئله همان گونه که در کتاب‌های تاریخ نقل شده، برای عمرو اتفاق افتاد و کلام امام علیه‌السلام درباره وی تحقق پذیرفت و در همان جا جنازه‌اش به خاک سپرده شد.

سفیانی خواهد بود. از آن حضرت پرسیدند: سفیانی اول و دوم کدامند؟ فرمود: سفیانی اول، صاحب هجر است و سفیانی دوم صاحب شام. سلیلی می‌گوید: سفیانی اول ابوطاهر سلیمان‌بن‌حسن قرمطی بود. آن‌گاه آن حضرت، پادشاهان بنی عباس را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برشمرد، و مدحی از شیعیان و محبین خود به آن مردم گوشزد کرد و فرمود: شیعیان من نزد مردم کافر و نزد خدا از خوبانند؛ پیش مردم دروغگو، ولی نزد خدا راست‌گویانند؛ در نزد مردم پلید، اما پیش خدا پاکیزگانند؛ پیش مردم ملعون و پیش خدا نیکانند؛ نزد مردم، ظالم، اما نزد خدا عادلند. شیعیان من به وسیله ایمان رستگارند؛ اما منافقون زیان کارند. این است جریان و شرح حال شیعه آن حضرت.

معجم البلدان در مورد هجر می‌گوید:

> **هَجَر: مدينة وهي قاعدة البحرين [هجر، شهرمركزي بحرين]... بالألف واللام، وقيل: ناحية البحرين كلها هجر، وهو الصواب.**[1]

لذا هجر همه مناطق بحرین است و این بیان، صحیح است.

پس، سفیانی اول از بحرین و سفیانی دوم از شام است. بنابراین، این روایت بر تعدد سفیانی دلالت می‌کند.

ابن طاووس پس از نقل این روایت می‌فرماید:

> **و ذكر السليلي أن السفياني الأول ابوطاهر سليمان‌بن‌الحسن القرمطي**؛ یعنی سفیانی اول آمده و او ابوطاهر سلیمان‌بن‌الحسن القرمطی، از قرامطه است، آن‌ها قصد تخریب کعبه را داشتند [در این مورد به مجمع البحرین طریحی مراجعه کنید] «**ثم ذكر ملوك بني العباس...**».[2]

---

۱. *معجم البلدان*، ج۵، ص۳۹۳.

۲. *الملاحم و الفتن*، ص۲۷۱.

## ارزیابی کتاب سلیلی

ابن طاووس روایت را از سلیلی نقل می‌کند. ایشان وقتی به ارزیابی کتاب فتن سلیلی (که یکی از سه محور ملاحم ابن طاووس است) می‌رسد؛ می‌فرماید: من این کتاب را تضمین نمی‌کنم و صحت آن را به عهده نمی‌گیرم. ابن طاووس در ملاحم در مورد کتاب مذکور می‌فرماید:

**و بعد فإنني عازم على أن أعلق في هذه الأوراق ما وجدته على سبيل الاتفاق في كتاب الفتن تأليف السليلي ابن أحمدبن‌عيسى‌بن‌شيخ الحسائي من رواة الجمهور من نسخة أصلها في المدرسة المعروفة بالتركي بالجانب الغربي من البلاد الواسطية، تأريخ كتابتها سنة سبع وثلاثمائة، ودرك ما تضمنته على الرواة، وأنا بريء من خطره، لأنني أحكي ما أجده بلفظه ومعناه إن شاء الله تعالى**؛[1] من تصمیم دارم که در کتابم [ملاحم و فتن] آنچه را تصادفی و اتفاقی در کتاب فتن سلیلی یافته‌ام، ذکر کنم. سلیلی از روات عامه است که من کتابش را از نسخه خطی نقل می‌کنم که اصل آن نسخه در مدرسه‌ای معروف به ترکی در جانب غربی از سرزمین واسطیه است. مستنسخ این نسخه را در سال ۳۰۷ استنساخ کرده است (ابن طاووس در سال ٦٦٤ بوده است) هرچه در این کتاب است ضامن آن، روات کتاب هستند و من تضمین و تعهدی ندارم؛ بلکه آنچه را پیدا کرده‌ام، به همان لفظ و معنا نقل می‌کنم.

۱۱. مرحوم مجلسی روایتی را در بحارالانوار به نقل از غیبت نعمانی آورده که استظهار بر تعدد سفیانی می‌کند:

**أَحْمَدُبن‌هَوْذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَبن‌إِسْحَاقَ عَنْ عبدالله‌بن‌حَمَّادٍ الْأَنْصَارِي عَنْ عَمْروبن‌شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَنِ السُّفْيانِي؟ فَقَالَ: وَ أَنَّى لَكُمْ بِالسُّفْيانِي حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيصَبَانِي يَخْرُجُ بِأَرْضِ كُوفَانَ يَنْبُعُ كَمَا يَنْبُعُ الْمَاءُ فَيَقْتُلُ**

---

۱. همان، ص۲۱۶.

**وَفْدَكُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيانِي وَ خُرُوجَ الْقَائِمِ**؛[1] جابر جعفی چنین نقل می‌کند: از امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: سفیانی کی خواهد آمد؟ فرمود: سفیانی کجا [وشما کجا]؟! تا این که قبل از سفیانی، شیصبانی خروج می‌کند. وقتی آب در زمین کوفه جوشید و لشکر شما [شیعیان] را به قتل رسانید، منتظر سفیانی و آمدن قائم باشید.

مرحوم مجلسی ذیل این روایت می فرماید:

**بیان: یظهر منه تعدد السفياني إلا أن يكون الواو في قوله و خروج القائم زائدا من النساخ.**

از روایت استظهار می‌شود که سفیانی متعدد است و این در صورتی است که واو از متن روایت باشد: «**بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيانِي وَ خُرُوجَ الْقَائِمِ**» و اگر واو از نساخ باشد، روایت تعدد سفیانی را نمی‌رساند.

## تحقیقی درباره عمروبن‌شمر

به نظر می‌رسد از این متن تعدد سفیانی استفاده شود. ظاهراً، خلاف بیان مرحوم مجلسی است (فتامل)؛ علاوه بر این که روایت مشکل سندی دارد؛ زیرا عمروبن‌شمر یکی از افراد موجود در سند است که توثیق ندارد. مرحوم خوئی در مورد ایشان می‌فرماید:

**أقول: الرجل لم تثبت وثاقته، فإن توثيق علي‌بن‌إبراهيم القمي إياه معارض بتضعيف النجاشي، فالرجل مجهول الحال، هذا وقد وثقه المحدث النوري في المستدرك [مرحوم نوری در مستدرک ،جزء۳،فائدةپنجم،في شرح مشيخة الفقيه في طريق الصدوق إلى جابربن‌يزيد الجعفي، عمروبن شمر را توثیق کرده است] واعتمد في ذلك على رواية الاجلاء وخمسة من أصحاب الاجماع عنه، وعلى اعتماد الشيخ المفيد عليه. والجواب عن ذلك قد تقدم غير مرة، وقلنا إن رواية الاجلاء، أو أصحاب الاجماع**

---

۱. *بحارالأنوار*، ج۵۲، ص۲۵۰.

**عن شخص، وكذلك اعتماد القدماء عليه، لا تدل علـى وثاقتـه. وطريق الصدوق إليـه: محمـدبـن‌موسـى‌بـن‌المتوكـل -رضي الله عنه- عن علي‌بن‌الحسين السعد آبادي، عـن أحمـدبـن‌أبي عبـدالله البرقي، عن أبيه، عن أحمدبن‌النضر الخزاز، عن عمروبـن‌شـمر، والطريق صحيح، إلا أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبي المفضـل، وبالارسال، فإن حميدبن‌زيـاد المتـوفي سـنة (۳۱۰) لا يمكـن أن يـروي عـن أصـحاب البـاقر عليه السلام بواسـطة واحـدة. طبقتـه في الحديث وقع بهذا العنوان في إسناد كثير من الروايات تبلـغ مائـة وسبعة وستين موردا. فقد روى عن أبي عبدالله عليه السلام، وعن أبيـه، وجابر (ورواياته عنه تبلغ مائة وواحدا وأربعين موردا...).**[۱]

ملاحظه می‌شود که مرحوم خوئی در مـورد عمـروبـن‌شـمر مـی‌فرماینـد: «**الرجل لم تثبت وثاقته**» چرا مرحوم خوئی در مـورد وی ایـن تعبیـر را بـه کـار می‌برند، با این که باید بگویند: «**الرجل ضعیف**»؟ علت این است کـه مرحـوم خوئی هنوز از مبنای خودشان (**توثیقات کامل الزیارات ابن قولویـه**) برنگشـته بودند و از طرفی عمروبن‌شمر هـم دراسـناد کامـل الزیـارات قـرار دارد؛ لـذا تضعیف نجاشی را با توثیق کامل الزیارات متعارض می‌داند و نتیجـه پـس از تساقط هر دو (**تضعیف و توثیـق**)، عـدم ثبـوت وثاقـت بـرای عمـروبـن‌شـمر می‌باشد. مرحوم خـوئی بعـدها از ایـن مبنـا عـدول کـرده و بـه عـدم شـمول توثیقات کامل الزیارات برای همه اسناد کتاب قائل شدند.

البته باید گفت عمروبن‌شمر کثرت روایت داشته و در کتب اربعه بالغ بـر ۱۰۰ روایـت از او نقـل و ۵ نفـر از اصـحاب اجمـاع هـم از او روایـت نقـل می‌کنند. لذا اگر کسی این مبانی (کثرت روایات، نقل اصحاب اجمـاع از او و...) را قبول داشته باشد، عمروبن‌شمر در نزد او توثیق دارد؛ هرچند مرحـوم خوئی هیچ کدام از این مبانی را قبول ندارد.

نتیجه: روایت طبق بعضی از مبانی مشکل دارد و اگر مشـکل هـم نداشـته

---

۱. *معجم رجال الحدیث*، ج۱٤، ص۱۱۷.

باشد ظهور در تعدد سفیانی ندارد.

## نتیجه گیری

تعدد سفیانی در روایات و منابع ما نیامده، بلکه سفیانی موعود یکی است که قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می‌کند؛ هرچند در کتاب‌های عامه (خصوصا فتن عامه) نصوص و عباراتی است که بر تعدد سفیانی دلالت می‌کند. البته ظاهرا هیچ‌کدام ازنصوص و عبارات به پیامبر استناد داده نشده است.

## سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟

آیا سفیانی و علامیت او ازاختصاصات شیعه است؟ صراحت فرمایش بعضی از معاصرین همین است که اصلا روایات سفیانی از اختصاصات شیعه است و در کتاب‌های دست اول اهل سنت نیامده است.

## بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی

سفیانی از اختصاصات منابع شیعی است و در منابع اولیه اهل سنت نیامده است. بر این اساس، ایشان، نیامدن روایات سفیانی در کتاب‌های عامه را مسلم گرفته و سپس در صدد توجیه برمی‌آیند. و در این مورد این که چرا در کتاب‌های اهل سنت از سفیانی بحث نشده است می‌فرمایند: شاید این، بدان دلیل باشد که از دجال مفصل بحث کرده‌اند؛ لذا دجال جایگزین سفیانی شده است.

> **و قد اختصت به المصادر الامامية، و ليس له في المصادرالاولى للعامةاي اثر...و لعل فيه تعويضاً عن فكرة الدجال الذي اختص به العامة أو كادوا، لمبررات معينة ستأتي الاشارة اليها و الاخبار عنه في مصادر الامامية.**[1]

---

۱. *تاريخ الغيبة الكبري*، ج۲، ص۵۱۷.

حرف اول و دوم ایشان به نظر ما صحیح نیست؛ زیرا منابع دست اول اهل سنت از روایات سفیانی خالی نبوده و از اختصاصات شیعه نیز نمی‌باشد. راجع به جریان یمانی امکان دارد بعضی چنین نظری را داشته باشند و آن را از اختصاصات شیعه بدانند؛ ولی روایات سفیانی از مشترکات است و در منابع دست اول اهل سنت آمده است. اما این نیز که فرمودند: جریان دجال از اختصاصات اهل سنت است؛ درست نیست؛ بلکه در کتاب‌های شیعه هم آمده است، هرچند به گستردگی روایات اهل سنت نیست. پس روایات سفیانی در مصادر اولیه اهل سنت هم آمده است. به عنوان نمونه روایاتی را از مسانید آن‌ها نقل می‌کنیم:

## روایت اول

**حدثنا جرير، عن عبد العزيزبن‌رفيع، عن عبيد الله‌بن‌القبطية قال: دخل الحارث‌بن‌أبي ربيعة، وعبدالله‌بن‌صفوان على أم سلمة وأنا معها. فسألاها عن الجيش الذي يخسف به، وذلك في زمان ابن الزبير فقالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ويعوذ عائذ بالبيت [فيبعث إليه ] بعث، فإذا كان ببيداء من الأرض يخسف بهم، فقلنا: يا رسول الله، كيف بمن كان كارها؟ قال: يخسف به معهم ولكنه يبعث يوم القيامة [ على نيته ]، قال ابوجعفر: هي بيداء المدينة.**[1]

روایات متعددی که همه به جریان سفیانی مربوط است، در معجم احادیث المهدی رحمه الله تعالی جلد ٤، صفحه ۱۲۱- ۱۲۹ وجود دارد.

---

۱. *المصنف في الأحاديث و الآثار*: ج ۱۵، ص٤٣ - ٤٤، ح ١٩٠٦٦؛ المسند: ج٦، ص ٢٩٠؛ صحيح مسلم: ج٤، ص ٢٢٠٨؛ سنن أبي‌داود: ج٤، ص ١٠٨ ح ٤٢٨٩؛ سنن ترمذي: ج٤، ص٤٠٧، ب١٠، ح٢١٧١؛ سنن ابن‌ماجة: ج٢، ص١٣٥١، ب٣٠، ح٤٠٦٥ و...؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام: ج٢، ص ٢٥٧ – ٢٦٦.

## روایت دوم

**ابن حماد: حدثنا الوليد ورشدين، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن أبي رومان، عن علي رضي الله عنه قال: إذا ظهر أمر السفياني، لم ينج من ذلك البلاء إلا من صبر على الحصار؛**[1] هنگامی که جریان سفیانی روی می‌دهد، از بلا و آفت‌های او کسی، جز صبرکنندگان بر مشکلات، رهایی نمی‌یابد.

«فتن» ابن حماد از کتاب‌های دست اول اهل سنت است؛ هرچند نزد ما این کتاب ارزشی ندارد.

## روایت سوم

**ابن حماد: حدثنا عبد القدوس، عن ابن عياش، قال: حدثني بعض أهل العلم، عن محمدبن‌جعفر، عن علي‌بن‌أبي طالب رضي الله عنه قال: يكتب السفياني إلى الذي دخل الكوفة بخيله، بعدما يعركها عرك الأديم، يأمره بالسير إلى الحجاز، فيسير إلى المدينة فيضع السيف في قريش، فيقتل منهم ومن الأنصار أربع مائة رجل، ويبقر البطون ويقتل الولدان. ويقتل أخوين من قريش، رجل وأخته يقال لهما محمد وفاطمة، ويصلبهما على باب المسجد بالمدينة؛**[2] محمّدبن‌جعفر از حضرت علی‌بن‌ابی طالب چنین روایت کرده است: سفیانی برای کسی که در کوفه است [فرمانده سواره نظام خود] بعد از آن‌که شهر کوفه را کوبیده باشد؛ می‌نویسد و امر می‌کند به طرف حجاز برو! پس، به سوی مدینه خواهد رفت و شمشیر کشیده، چهار صد نفر از قریش و انصار را می‌کشد و شکم‌ها را پاره کرده و بچه‌ها را خواهد کشت و یک برادر و خواهر را که نام آن‌ها محمّد و فاطمه است کشته، آن‌ها را بر سر درب مسجد مدینه به دار

---

۱. *الفتن*، ص۶۵؛ کنز العمال، ج۱۱، ص۲۸۳، ح۳۱۵۳۳ از ابن حماد.

۲. *الفتن*، ص۸۸.

می‌زند.

پس، روایات سفیانی از اختصاصات شیعه نیست و این که بعضی از معاصرین، روایات سفیانی را از اختصاصات شیعه می‌دانند، از سهو قلم و یا فرصت کم برای تحقیق بیش‌تر در این زمینه است.

البته ما تابع نصوص و روایات هستیم و بر همین اساس، حتمیت دجال را نپذیرفتیم؛ هرچند به حتمیت سفیانی قائل هستیم. لذا این گونه انطباق صحیح نمی‌باشد. البته خود مرحوم صدر هم از این نظر (یکی بودن دجال و سفیانی) بر می‌گردد و آن را به عنوان یک احتمال مطرح می‌کند: «**إلا أن هذا لا یکاد یصح**...» و جهت آن را تفاوت‌های آشکار بین دجال و سفیانی در روایات می‌داند که این‌ها یکی بودن دجال و سفیانی را منتفی می‌کند.

## نکته چهارم: سفیانی و دجال

مرحوم صدر در بیانی، به رابطه بین سفیانی و دجال پرداخته و این مطلب را مورد بررسی قرار داده است که آیا این دو نام به دو نفر متعلق‌اند و سفیانی فردی غیر از دجال است، یا این‌که اینها در واقع یک نفرند؟ ایشان در این زمینه می‌گوید:

> **...و الاخبار عنه في المصادر الامامية، و إن كانت كثيرة لا تبلغ بأي حال مقدار اخبار الدجال التي حفلت بها المصادر العامة. كما أنها خالية عن نسبة الأُمور الاعجازية إلى السفياني، على ما سنعرف**؛[1] و اگر چه، روایات سفیانی در منابع شیعه بسیار است؛ به اندازه روایات دجال در مصادر اهل سنت نمی‌باشد؛ همان طور که در روایات سفیانی امور خارق العاده برای او ذکر نشده است [بر خلاف دجال که در روایات، امور شگفت آور و خارق العاده برای او ذکر شده است].

شاید منظور ایشان از این حرف این باشد که دجال و سفیانی یکی نیست؛

---

۱. *تاریخ الغیبة الکبری*، ج۲، ص۵۱۷.

ولی ایشان ظاهرا در پی بیان این نکته هستند که چون در کتاب‌های اهل سنت از دجال سخن به میان آمده و از سفیانی صحبتی نشده است؛ ممکن است سفیانی و دجال یکی باشد. ایشان می‌فرماید:

**...و قد يخطر في الذهن اتحاد شخصيتي الدجال و السفياني في رجل واحد و خاصة بعد التشدد السندي الذي اتخذناه و اسقاط تفاصيل أوصافهما عن الاعتبار و لا يبقى من المتيقن إلا أن كلا الاسمين عنوان لرجل منحرف خارج على تعاليم الاسلام و مفسد في مجتمع المسلمين، ففي الامكان انطباقهما على رجل واحد و حركة واحدة و مما يويد ذلک ماعرفناه، من أن التعبير بالدجال هو المتخذ في المصادر العامة عادة و التعبير بالسفياني هو المتخذ في المصادر الامامية، ففي الامكان افتراض ان يكون التعبيران معاً عن رجل واحد، نظرإليه أصحاب كل مذهب من زاويتهم المذهبية الخاصة؛**[1] وآن‌چه به ذهن تبادر می‌شود، این‌که شخصیت دجال و سفیانی یکی است؛ خصوصا بعد از رعایت سخت‌گیری و بررسی سندی که به معتبر ندانستن اوصاف و خصوصیات دجال و سفیانی منجر می‌شود؛ ظهور این تبادر بیش‌تر می‌شود. [ یعنی بعد این که ما با بررسی سندی دقیق، خصوصیات دجال و سفیانی؛ مثلا خروج او از شام، مدت زندگی او نُه ماه، اسم او عثمان و موارد دیگر را ساقط کردیم]. بنابراین، متیقن از دجال و سفیانی، اصل این است که بر مرد منحرف و مفسد در جامعه اسلامی تطبیق دارد. پس ممکن است دجال و سفیانی بر شخص و حرکت واحدی انطباق داشته باشد و آن چه این مطلب را تایید می‌کند، تعبیر به دجال در مصادر اهل سنت و تعبیر به سفیانی در منابع شیعه می‌باشد که می‌تواند هر دو تعبیر به یکی بودن دجال و سفیانی ناظر باشد؛ از این جهت که هر مذهبی از زاویه خودش به این

---

۱. همان، ص۵۲۳.

شخص منحرف نگاه کرده، ونامی بر او گذاشته است.

## تفاوت های سفیانی و دجال

ایشان هفت تفاوت را بین این دو جریان ذکر می کند که عبارتند از:

اول: «**ان الدجال يفترض فيه طول العمر، دون السفياني**؛ راجع به دجال، طولانی بودن عمر او فرض شده است، بر خلاف سفیانی»؛ حتی اهل سنت قائلند که دجال از زمان پیامبر اکرم تا کنون زنده است و ما در مقام احتجاج با اهل سنت که منکر طولانی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند، از این اعتقاد آن‌ها بااهل سنت محاجه می کنیم.

دوم: «**ان الدجال يدعى بابن صائد و السفياني يدعى بعثمان‌بن‌عنبسه**؛ دجال و سفیانی هر کدام اسمی جداگانه دارند: دجال را ابن صائد گوید و سفیانی را عثمان‌بن‌عنبسه».

سوم: «**ان السفياني من أولاد أبي سفيان دون الدجال**؛ سفیانی از نوادگان ابوسفیان است در حالی که دجال چنین نمی‌باشد».

چهارم: «**ان الدجال يدعى الربوبية، دون السفياني**؛ دجال ادعای ربوبت می کند؛ ولی سفیانی چنین ادعایی نمی کند».

پنجم: «**انّ الدجال كافر و أما السفياني فلا نص في الاخبار يدل على ذلک، إن لم يكن الظاهر كونه مسلماً**؛ دجال کافراست؛ ولی روایتی در مورد کافر بودن سفیانی نیامده است».

ششم: «**ان الدجال يملک كل قرية و يهبط كل وادي، ما عدا مكة و مدينة و ظاهر ذلک أن حركته أوسع من حركة السفياني على سعتها**؛ دجال تمام دنیا غیر از مکه و مدینه را تحت پوشش خود قرار می‌دهد؛ بر خلاف سفیانی که فعالیت او به چند کشور منحصر است».

هفتم:«**ان الدجال اعورالعينين؛واماالسفياني فهوذوعينين سليمتين**؛ دجال لوچ دوچشم است؛ ولی هردوچشم سفیانی سالم است». هرچند زشت رو وخشن و بدقیافه می‌باشد.

## نکته پنجم: سفیانی و خسف بیدا

مرحوم مجلسی در لوامع[1] و روضه المتقین ذیل روایات سفیانی بیاناتی دارند. در مورد جیش الخسف، محل خسف و فاصله آن تا مدینه: «**یخسف بهم الارض**»؛ چه کسانی‌اند و از روایات چه استفاده می‌شود؟ مرحوم مجلسی اول در لوامع[2] بیان مفصلی دارند که در حدیث صحیح از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «در سه موضع نماز خواندن مکروه است...»[3] یکی سرزمین بیدا است. بیدا را ذات الجیش هم می‌گویند که لشکر سفیانی همان‌جا به زمین فرو می‌روند؛ اما این خسف چه موقع است ؟ آیا در زمان ظهور امام زمان است (که در این‌صورت جیش الخسف از علامات ظهور نمی‌شود) یا قبل ظهور است؟

علامه می‌گوید: در آن‌جا (بیدا) این لشکر به زمین فرو می‌رود و این، در زمان ظهور حضرت صاحب الامر است. این یک بیان که روایتش نیز صحیح است. باز می‌فرماید: بر اساس برخی روایات، خسف قبل از ظهور حضرت

---

۱. این کتاب همان **اللوامع القدسیه** است که آقا بزرگ تهرانی در دو جای الذریعه اشاره دارد. در یک جا فقط اشاره دارد به لوامع و توضیح نمی‌دهد؛ اما در لوامع القدسیه توضیح می‌دهد و می‌گوید: این شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه است که شامل کتاب طهارت و کتاب صلاة، زکات، حج و زیارات تا آخر ابواب حقوق و فروض الجوارح می‌باشد و در سه جلد از چاپ خارج شده (فرغ منها ۱۰۶۶ هـ) می‌فرماید تا این‌جا نصف مَن لا یحضر را شرح داده‌اند. بعد فرمودند: ربع جلد سوم (از کتاب قضا تا آخر کبائر) را برای شاه عباس الموسوی الصفوی شرح دادند (بعد عرضه الشرح العربي علیه) که همان روضة المتقین است که بر شاه عباس صفوی عرضه می‌کنند و ایشان خیلی خوشش می‌آید و به علامه پیشنهاد می‌کند که شرح فارسی بر آن بنویسید تا دیگران هم استفاده کنند. در سال (۱۰۶۶). بیست سال بعد، لوامع را می‌نویسند (شرح فارسی من لا یحضر) و صاحبقرانی لقب شاه عباس‌است.

۲. *اللوامع القدسیه*، ج۳، ص۲۸۵.

۳. *کافي*، ج۳، ص۳۹۰.

است.[۱]

سپس می‌فرماید: در این بیدا (محل خسف) نماز مکروه است و ده روز قبل از ظهور آن حضرت دجال ظهور می‌کند. پس، طبق این بیان دجال می‌شود از علامات ظهور و اکثر لشکر او از یهود خواهند بود. حضرت صاحب الامر که درمکه ظهور می‌فرماید، ابتدا جمعی با آن حضرت بیعت خواهند کرد (۳۱۳ نفر از اولیاء الله که از خاص الخواص هستند) این‌ها پیش قدم هستند و با آن حضرت بیعت می‌کنند. قوام دنیا، بلکه عالَم به این‌هاست (نه زمین، بلکه کل عالَم).

دقت کنید: دجّال، ده روز قبل از ظهورامام، ظهور می‌کند[۲] و امام زمان را هدف قرار می‌دهد و به سمت مکه می آید؛ ایشان بیاناتی دارد که در نگاه ابتدایی برخلاف روایاتی است که در ذهنمان بوده است.

ایشان می‌فرماید: دجال قصد مکه می‌کند و حضرت عیسی از آسمان فرود می‌آید. (در روز خروج آن حضرت) امام، به حضرت عیسی تکلیف می‌کند که پیش بایست تا به تو اقتدا کنم! حضرت عیسی می‌گوید: «من امت جد تو و تابع شما هستم، شما پیش بایستید!» پس حضرت پیش می‌ایستد و حضرت عیسی نماز جمعه را به امام در مکه، در مسجدالحرام اقتدا می‌کند و اهل مکه همه با امام بیعت می‌کنند (جمعی با میل و جمعی به کراهت) بعد متوجه مدینه مشرفه می‌شود که در این حال، دجال در نزدیکی مدینه منوره به امام می‌رسد و در همان ذات الجیش، دجال دعوی اُلوهیت می‌کند. حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که پیشقراول لشکر آن حضرت است به دعوت نزد دجال می‌فرستد و او را به اسلام می‌خواند؛ امّا دجال قبول

---

۱. باید متعرض این مبحث هم بشویم که خسف از علامات حتمی‌ست یا نه. اگر حتمی است کجاست و چطور مقارنت دارد با ظهورکه در این صورت از علامات نیست.

۲. طبق بیان مرحوم مجلسی اول.

نمی‌کند؛ لذا حضرت او را به قتل می‌رساند[1] و زمین بیدا که دو فرسخ است (که قبلاً لشکر سفیانی را فرو برده است) دجال[2] و مرکب و لشکرش را فرو می‌برد.

نکته: گفته شد که حضرت عیسی او را می‌کشد آیا زمین کشته او را فرو می‌برد یا خودش را؟ ظاهر این نقل جسدش می‌باشد.

منطقه بیدا و ذات الجیش دو خسف دارد: یکی خسف سفیانی و دیگری خسف دجال، که باید این مطلب مطالعه و بررسی شود.

براساس فرمایش امام صادق علیه‌السلام در مسیر مکه به مدینه سه جا نماز مکروه است که ذات الجیش یکی از آن‌ها بود (که آبستن دو حادثه است). دوم، ذات السلاسل و سوم، وادی ضَجنان که معروف است و درگیری‌هایی در آن‌جا بوده است.

این دو وادی که به بیدا نزدیک است، لشکر دجال را فرو گرفته است. این دو نقطه، سلاسل و ضجنان ظاهراً نزدیک بیدا هستند و لشکر دجال و تمام آن مناطق را فراگرفته‌اند. بعد می‌فرماید این هر سه وادی محل خسف دجال است؛ چنان‌که ظاهر حدیث است و ممکن است خسف جمع دیگر در این دو وادی باشد. این‌که امام صادق علیه‌السلام فرمودند در این سه موضع نماز مکروه است، یا بدان لحاظ است که این سه مکان محل نزول غضب خدا هستند؛ یعنی انتقام الهی در این منطقه است؛ یا ممکن است به لشکر دجال کاری نداشته باشد و عده دیگری فرو روند. پس در این سه وادی نماز مکروه است.

## روایتی دیگر

امام کاظم علیه‌السلام در حالی که در زندان بوده طی نامه‌ای به علی‌بن‌سوید

---

۱. بحثی نیست که دجال به دست حضرت عیسی علیه‌السلام، به امر امام زمان کشته می‌شود.

۲. مرکب دجال در جای دیگر ندیدم؛ مگر در کلمات مرحوم مجلسی اول.

(اصحاب و دوستداران آن حضرت) می‌فرماید:

**فاذا رأیت المُشَوَّه في محفل جرّار فانتظر فَرَجَك و لشیعتک المؤمنین...** ؛[1] اگر دیدی آن اعرابی [آن چهره برگشته] با ارتش جرارش آمد، منتظر فرج خودت و شیعیان مؤمنت باش.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: در این «مشوهِ اعرابی» سه احتمال است:

۱. «یمکن أن یراد به عسکر چنگیز»؛ ممکن است به حمله مغول اشاره باشد که با آن حمله، بساط عباسیین برچیده می‌شود. آن‌ها بر شیعه خیلی سخت گرفتند؛[2] خانه‌های شیعیان را به آتش کشیدند؛ بازارشان را سوزاندند؛ مردم حق اعتراض هم نداشتند. اعتراض هم بر آن‌ها جرم بود.

امام کاظم می‌فرماید: اگر لشکر جرّار آمد، منتظر فَرَج شیعه باشید؛ لذا باید فرج را اعم از ظهور امام زمان و یا به معنای ظهور و برچیده شدن بساط عباسیین بگیریم که می‌شود علامت و کراراً گفتیم علامت ظهور لازم نیست مقارن ظهور باشد.

طبق این بیان، «**المشوه الاعرابي**»، چنگیز است؛ چون لشکر چنگیز اعرابی، جاهل و بی‌فرهنگ بودند: «**فانهم کانوا اعرابا ساکنٍ بَدُو**؛ بیابانی بودند.

۲. محتمل است که دجال باشد؛

۳. احتمال دارد سفیانی و لشکرش باشد: «**و الاول أظهر**؛ تطبیق مشوه بر چنگیز ظاهرتراست».[3]

ایشان «مشوه» را به احتمال بعید به سفیانی تطبیق دادند و أظهر در نظر ایشان چنگیز است.[4]

---

۱. *کافی*، ج۸، ص۱۲۶.

۲. قضایای دوُیدار را ببینید.

۳. *روضة المتقین في شرح من لا یحضره الفقیه*، ج۱٤، ص۱۹۷.

۴. اما این‌که از کجا این اظهر بودن اثبات می‌شود؛ بیان نکردند، البته شاید این تطبیق خلاف ظاهر باشد؛ با توجه به روایات که درچند روایت از امیرمومنان از سفیانی به مشوه تعبیر شده است.

## روایت سوم

**أحمدبن محمدبن محمد احمد ابي نصر قلت لابي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَ اسْتَكْتُ وَ أَنَا أَهُمُّ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَأَنَّهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يصَلَّى فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمُحْمِلِ؛ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ. قُلْتُ: وَ أَيْنَ حَدُّ الْبَيْدَاءِ؟ فَقَالَ: كَانَ ابوجَعْفَرٍ عليه السلام: إِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ جَدَّ فِي الْمَسِيرِ وَ لَا يصَلِّي حَتَّى يأْتِي مُعَرَّسَ النَّبِي، قُلْتُ لَهُ: وَ أَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ؟ فَقَالَ: دُونَ الْحُفَيْرَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ؛**[1] راوی می گوید: به امام ابوالحسن عليه السلام عرض کردم: آخر شب دربیداء بودیم؛ خواستم نماز شب بخوانم، وضو گرفتم و مسواک زدم و آماده نماز شب شدم. از امام پرسیدم: این‌جا محل نزول عذاب است؛ این‌جا محل فرو رفتن لشکر است؛ آیا چنین جایی می‌شود نماز خواند؛ و لو روی کجاوه و پیاده نشوم؟ امام فرمود: لا تصل فی البیداء [این همان روایت امام صادق عليه السلام است که فرمود: سه جا نماز خواندن مکروه است]. گفتم: حد و حدود بیدا را برایمان مشخص کنید! امام به ذات جیش تعبیر کرد. امام باقر عليه السلام اگر به آن منطقه می‌رسیدند، فوراً رد می‌شدند تا زودتر از این منطقه دور شوند؛ و برسند به محل نزول و بیتوته پیامبر اکرم که در آن‌جا حضرت پیامبر پیاده می‌شد... .

مرحوم مجلسی در تبیین این حدیث که آن را صحیح می‌شمارد؛ می گوید:

**و في القاموس: البيداء أرض ملساء [زمين صاف] بين الحرمين [بين مكه و مدينه]**[2] **و في النهاية: البيداء المفازة لا شيء فيها [و اسم موضع مخصوص بين مكه و مدينه]، و منه الحديث "إن قوما يغزون البيت، فإذا نزلوا بالبيداء بعث الله تعالى جبرئيل،**

---

۱. *کافي*، ج۳، ص۳۸۹.

۲. *القاموس* المحيط: ج۱، ص۲۷۹.

**فيقول: يا بيداء أبيديهم، فيخسف بهم« أي: أهلكيهم[1] انتهى». و أقول: في أخبارنا أن هذا الجيش جيش السفياني.**

**المفازه:** بیابان‌هایی است که اول و آخرش مشخص نیست[2] و بیدا: اسمُ موضع مخصوص بین مکه و مدینه می‌باشد و از آن است کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «**ان قوماً يغزُون البيت**؛ خانه خدا را هدف می‌گیرند و به جنگ خانه خدا می‌آیند.» **فاذا نزلوا بالبيداءِ**؛ وقتی به منطقه بیدا رسیدند»؛ «**بعث الله جبرئيل[3] فيقول يا بيداء أبيديهم اي اَهلِكْهُم**».

ایشان در ادامه می‌فرماید:

**و في اخبارنا أن هذا الجيش السفياني**». والد بزرگوارشان به دو لشکر و حتی به سه لشکر اشاره کردند و اسم سومی را نبردند، یعنی مجهول است؛ اما مرحوم علامه مجلسی می‌فرمایند: یک لشکر است و آن لشکر سفیانی است.

## نکته ششم: دولت عباسیان

بعضی از معاصرین بر این عقیده هستند که هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دولت عباسیان دوباره برپا می‌شود و شاید روایاتی نیز بر این معنا داشته باشد. یکی از آن روایات، روایت مرحوم مجلسی به نقل از **الغيبة نعمانی** است:

**۱. الغيبة للنعماني عَلِيبنأَحْمَدَ عَنْ عُبَيدِ اللهِبنموسى عَنْ مُحَمَّدِبنموسى عَنْ أَحْمَدَبنأَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِبنعَلِي الْقُرَشِي عَنِ الْحُسَنِبنإِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللهُ إِنَّهُمْ يتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيانِي يقُومُ وَ قَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ فَقَالَ: كَذَبُوا إِنَّهُ لَيقُومُ وَ إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِم؛[4]** حسن‌بن‌ابراهیم

---

۱. *النهاية في غريب الحديث*: ج۱، ص۱۷۱.

۲. و «مفازه» از فوز گرفته شده، تفأل است که انشاء الله از این منطقه به سلامت بگذرند؛ چون معمولا کسی که وارد مفازه می‌شود، معلوم نیست جان سالم به در ببرد.

۳. «**و جعلنا عاليها سافلها**» اشاره جبرئیل است به امر خدای عزوجل.

۴. *بحار الأنوار*، ج۵۲، ص۲۵۱، باب۲۵.

چنین نقل کرده است: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: می‌گویند: قائم وقتی ظهور می‌کند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد. فرمود: دروغ گفته‌اند؛ موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است.

مرحوم مجلسی، در مورد روایت بدا در مورد علامت سفیانی توجیهی دارند:

«**ثم إنه يحتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بني العباس و نحو ذلك**»؛[1] شاید بدا در محتوم، بدا در خصوصیات سفیانی باشد، نه بدا در اصل خروج سفیانی؛ و یکی از آن خصوصیات [که احتمال بدا در آن می باشد] خروج سفیانی، هنگام حکومت عباسیان است.

پس این سنخ روایات را با توجیه علامه مجلسی می‌توان حل کرد، بدون این که به روی کار آمدن حکومت بنی عباس قائل شویم.

**۲. الغيبة للنعماني مُحَمَّدُ بن هَمَّام عَنِ الْفَزَارِي عَنِ الْحُسَنِ بنِ عَلِي بنِ يسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بنِ رَاشِدٍ عَنِ الْبَطَائِنِي قَالَ رَافَقْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بنِ جَعْفَرٍ علیه السلام مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ؛ فَقَالَ يوْماً لِي: لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَرَجُوا على بَنِي الْعَبَّاسِ لَسُقِيتِ الْأَرْضُ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يخْرُجَ السُّفْيانِي قُلْتُ لَهُ يا سَيدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ مِنَ الْمَحْتُومِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَ خَدْعٌ يذْهَبُ حَتَّى لَمْ يبْقَ مِنْهُ شَيءٌ وَ يتَجَدَّدُ حَتَّى يقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيء**؛[2] مرحوم نعمانی در کتاب الغیبة از بطائنی چنین نقل می‌کند: با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند؛ به طوری که

---

۱. همان، ص۲۵۱.

۲. *بحار الأنوار*، ج۵۲، ص۲۵۰، باب ۲۵.

زمین از خون آن‌ها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده، بی‌اثر است. عرض کردم: آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن‌گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حیله و نیرنگ قرار گرفته است. این دولت، طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن‌گاه حکومت آن‌ها تجدید می‌شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است.

این روایت به فراز و نشیب و قوت وضعف حکومت آن‌ها ناظر است. عبارت «یذهب» شاید اشاره به این باشد که حکومت آن قدر ضعیف می‌شود که می‌گویند دیگر اثری از آن نیست و دوباره حکومت قوت و توانی پیدا می‌کند که گویا اتفاقی نیفتاده است. پس، این روایت نیز بر وجود دوباره دولت عباسیان درهنگام خروج سفیانی دلالتی ندارد.

## نکته هفتم: سفیانی و شیصبانی

در این زمینه باید چند روایت را مورد بحث و بررسی قرار دهیم:

### روایت اول

جابر جعفی از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل کرده است:

**حَدَّثَنَا ابوسُلَيمَانَ أَحْمَدُبنهَوْذَةَ الْبَاهِلِي قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبنإِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِي بِنَهَاوَنْدَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَينِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابومُحَمَّدٍ عبدالله‌بن‌حَمَّادٍ الْأَنْصَارِي سَنَةَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَينِ عَنْ عَمْروبنشِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ علیه‌السلام عَنِ السُّفْيانِي؟ فَقَالَ: وَ أَنَّي لَكُمْ بِالسُّفْيانِي حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيصَبَانِي يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ يَنْبُعُ كَمَا يَنْبُعُ الْمَاءُ فَيَقْتُلُ وَفْدَكُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيانِي وَ**

خُرُوجَ الْقَائِمِ علیه‌السلام.[۱]

منظور از شیصبانی کیست؟ عبارت شیصبانی فقط در یک روایت خاصه آمده است؛ ولی "بنی شیصبان" در دو روایت دیگر (روایت علی‌بن‌مهزیار و خطبه لؤلؤیه) آمده که آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

## بررسی سندی

ابتدا روایتی را که ذکر شد مورد بررسی سندی قرار می‌دهیم:

- عمربن‌شمر توسط نجاشی تضعیف شده است؛ اما برای توثیق او راه‌هایی است؛ از جمله توثیق ابن قولویه و اعتماد اجّلا و نقل پنج نفر از اصحاب اجماع و اعتماد شیخ مفید و کثرت روایت در کتب اربعه (۱۷۰ حدیث) و ما این فرد را قبول داریم.

- حماد انصاری توثیق خاص ندارد، جز کلام نجاشی که فرمود: «مِن شیوخ اصحابنا» و این را ما قبول داریم و این نکته را دال بر اعتبار راوی می‌دانیم.

- جابر هم مختلف فیه است؛ اما به نظر ما مشکل ندارد.

- احمدبن هوذه از مشایخ نعمانی است و تلعکبری هم از اونقل می‌کند و آقای خویی در شرح حال نهاوندی، وی را مهمل دانسته است. آیا برای رفع جهالت او راهی وجود دارد؟ مامقانی در این زمینه در تنقیح المقال بحث مفصلی دارند که نتیجه آن عدم مشکل است. مرحوم مامقانی امامی بودن او را درست کرده بر این مبنا که شیخ طوسی نام او را آورده و به مذهب او اشاره نکرده؛ پس امامی است. در نظر مامقانی، شیخ اجازه بودن موجب حسنه بودن می‌شود. وجه اهمال مجلسی در الوجیزه را نمی‌دانم. پس به نظر مامقانی حسن است.

فرزند مامقانی مبنای پدر را تقویت کرده بر این مبنا که نعمانی و

---

۱. *الغیبة*، نعماني، ص۳۰۲؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۲۵۰.

تلعکبری به‌کرات ودفعات از او نقل کرده‌اند و هارون‌بن‌موسی تلعکبری شخصیت جلیل و ثقه است و به تعبیر نجاشی: «**وجهاً في اصحابنا**....»؛ و شخصیتی مثل او از فرد معمولی نقل نمی‌کند. پس، نقل دو نفر کفایت می‌کند و دوم این‌که نعمانی را نیز نباید دست کم گرفت. تعریف نجاشی «**عظیم المنزلة**...» و نقل این دو بزرگوار او را در گروه حسان قرار می‌دهد. به نظر ما این سخن قابل پذیرش است، به شرطی که معارض نداشته باشد.

– ابراهیم‌بن‌اسحاق نهاوندی، در تنقیح مرحوم مامقانی در مورد وی بحث مفصلی دارد. شیخ طوسی و نجاشی و ابن غضائری در تضعیف او بیانی دارند. شیخ طوسی او را تضعیف می‌کند و می‌فرماید: «**کان ضعیفا في اعتقاده و متهما في دینه؛ وي غلو داشته است و له کتابا، لا یخلو من السداد**؛ کتاب‌هایش دارای قوت است».

نکته مهم این‌که نباید با این اتهام به غلو، راویان را کنارزد. مرحوم بهبهانی در توثیق این شخص، به این نکته استدلال می‌کند: احمدبن‌عیسی با این‌که از ضعفا نقل نمی‌کرد، از این شخص نقل می‌کند (و افراد جلیل دیگری هم از او روایت نقل کرده‌اند) وحید بهبهانی در توثیق وی چند طریق می‌آورد: اول، ترخیص قاسم‌بن‌محمد همدانی به علی‌بن‌حاتم که اجازه نقل از او داد و او نیز آدم دقیقی است. دوم کثرت روایات: وجود سی روایت در کتب اربعه تایید وثاقت او است. سوم روایت صفار و علی‌بن‌أبی شبل که شاید تضعیف آن‌ها از جهت احادیث غلو آمیز باشد و نیز نقل احمدبن‌عیسی که مشکل پسند است.[1]

اما مامقانی که به سعه مشرب معروف است، این حرف را نمی‌پذیرد و می‌گوید: این نقل اجلا و بزرگان، در حالی مؤید است که تضعیف نداشته باشد و با وجود این تضعیف‌ها، اصل در مقابل دلیل است، در نهایت مامقانی،

---

۱. تنقیح المقال، ج۲، ص۲۸۵.

او را به علت نقل روایات شیعه، حسن می‌داند.[1]

ما بر اساس حرف مرحوم مامقانی به حسنه بودن روایت می‌رسیم، لذا سند روایت حسنه می‌باشد.

## اما بحث دلالی

از روایات دیگر استفاده می‌شود که منظور از "شیصبان" و "بنی‌شیصبان" حکومت بنی العباس است و از علامات ظهور، انقراض آن‌ها بیان شده و این روایت نیز از امام باقر علیه‌السلام است، در حالی که هنوز حکومت بنی العباس نیامده بود؛ زیرا شهادت امام باقر علیه‌السلام در سال ۱۱٤ در دوران امویین (هشام‌بن‌عبدالملک) است. در روایات دیگر به این معنا تصریح شده که منظور حکومت بنی العباس است؛ مثل روایت ملاقات امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با علی‌بن‌مهزیار[2] که ما سند آن را در کتاب «تا ظهور» بحث کرده و پذیرفته ایم.

## روایت دوم

در روایت پسر مهزیار چنین آمده است:

**فَقَالَ لِي: يا ابْنَ مَهْزِيارَ كَيفَ خَلَّفْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عَيشٍ وَ هَنَاةٍ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيهِمْ سُيوفُ بَنِي الشَّيصَبَانِ، فَقَالَ: قاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يؤْفَكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ وَ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيارِهِمْ وَ أَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيلًا أَوْ نَهاراً. فَقُلْتُ: مَتَى يكُونُ ذَلِكَ يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ؟ فَقَالَ: إِذَا حِيلَ بَينَكُمْ وَ بَينَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللهُ؛**[3] علی‌بن‌مهزیار می گوید: امام از من پرسید: از شیعیان عراق چه خبر؟ گفتم: مردم در نهایت رنج و گرفتاری

---

۱. همان، ج۳، ص۲۸٦.

۲. *بحارالانوار*، ج۵۲، ص٤۵.

۳. همان، ص٤۵.

به سر می‌برند و زیر چکمه‌های بنی شیصبان [بنی عباس] له می‌شوند. امام فرمود: خدا آن‌ها را بکشد! به زودی بساط این‌ها جمع می‌شود ودر خانه‌هایشان کشته می‌شوند وامر إلهی فرا می‌رسد و آن‌ها شب و روز در امان نیستند.

در زمان ابن مهزیار، بنی عباس بر عراق حاکم بودند. پس تطبیق بر بنی‌عباس دور نیست. داستان سقوط بغداد و سقوط مستنصر خلیفه عباسی در سال ٦٥٦هـ‍ق قابل دقت است و وهابیت روی آن خیلی مانور دادند.[1]

## روایت سوم

روایت دیگر که در خطبه لؤلؤیه آمده، از کفایه الاثر نقل شده است. ابن شهر آشوب در مناقب به صدور این خطبه تصریح می کند:

**حدثني علي‌بن‌الحسين‌بن‌مندة قال حدثنا محمدبن‌الحسن الكوفي المعروف بأبي الحكم قال حدثنا إسماعيل‌بن‌موسى‌بن‌إبراهيم قال حدثني سليمان‌بن‌حبيب قال حدثني شريك عن حكيم‌بن‌جبير عن إبراهيم النخعي عن علقمة‌بن‌قيس قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة خطبته اللؤلؤة فقال فيما قال في آخرها ألا و إني ظاعن عن قريب و منطلق إلى المغيب فارتقبوا الفتنة الأموية و المملكة الكسروية و إماتة ما أحياه الله و إحياء ما**

---

۱. ولی این داستان به صفویه ارتباط ندارد.

دفع شبهه: قابل تأمل و تدبر است که چگونه هلاکوخان و بساط آن‌ها را جمع کرد و سه چهارم بلاد اسلامی را اشغال کرد. الان وهابیت هجمه بسیار سنگینی و تهمت علیه شیعه و اهل بیت در ماهواره راه انداخته‌اند که شیعیان و خواجه طوسی با هلاکوخان همکاری کردند و مساجد و حوزه‌ها را از بین بردند؛ در صورتی که فراموش کردند اولاً، علمای سلفی به هلاکو نامه نوشتند که بیاید؛ ثانیاً، مگر شیعیان در آن زمان چقدر بوده‌اند؟ وچه قدر توان داشتند. آن‌ها فقط در بغداد بوده‌اند؛ ثالثاً، آن‌ها به یک مسجد و حوزه هم کاری نداشتند. این‌ها همه به این علت است که خواجه طوسی بعد از انقراض عباسیین کار فرهنگی بسیاری، مانند تاسیس کتابخانه‌ای با ۴۰۰۰۰ جلد کتاب و تأسیس رصد خانه انجام داد. آن‌ها او را مورد هجمه قرار می‌دهند.

أماته الله و اتخذوا صوامعكم في بيوتكم و عضوا علـى مثـل جمـر الغضا و اذكروا الله ذكرا كثيرا فذكره أكبر لو كنتم تعلمـون ثـم قال و تبنى مدينة يقال لها زورا بين دجلة و دجيل و الفـرات فلـو رأيتموها مشيدة بالجص و الآجر مزخرفـة بالـذهب و الفضـة و الـلازورد المستسـقى و المرمـوم و الرخـام و أبـواب العـاج و الأبنوس و الخيم و القباب و الشـارات و قـد عليـت بالسـاج و العرعر و السنوبر و المشث و شدت بالقصور و توالت ملك بني الشيصبان أربعة و عشرون ملكا علـى عـدد سـني الملـك فـيهم السفاح و المقـلاص و الجمـوح و الخـدوع و المظفـر و المؤنـث و النطـار و الكـبش و الكيسر و المهتـور و العيـار و المصـطلم و المستصعب و الغلام و الرهبـاني و الخليـع و اليسـار و المـترف و الكديد و الأكثـر و المسرف و الأكلـب و الوشـيم و الصـلام و الغيوق و تعمل القبة الغبراء ذات الغلاة الحمراء و في عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين أجنحـة الأقـاليم بـالقمر المضيء بـين الكواكب الدرية ألا و إن لخروجه علامات عشرـة أولهـا طلـوع الكوكب ذي الذنب و يقارب مـن الجـاري و يقـع فيـه هـرج و شغب و تلك علامات الخصب و من العلامة إلى العلامة عجب فإذا انقضت العلامات.[1]

## شیصبانی کیست؟

باتوجه به این‌که روایت ازجهت سند ظاهرا مشکلی نداشته باشد؛ یکـی از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف "خروج شیصبانی" می‌باشد.

از طرفی امام می‌فرمایـد: **أني لكـم بالسـفياني حَتَّـى يخـرج قبلـه الشيصباني**؛[2] سفیانی نخواهد آمد، مگر این‌کـه قـبلش شیصـبانی

۱. *كفاية الأثر*، ص ۲۱٤ ـ ۲۱٦.

۲. *الغيبة، نعماني*، ص۳۰۲: باب ماجاء في ذكر السفياني. حـدثنا أبوسـليمان أحمـدبـن‌هـوذة البـاهلي قـال: حـدثنا إبـراهيم‌بـن‌إسـحاق النهاونـدي بنهاونـد سـنة ثـلاث و سـبعين و مـائتين قـال: حـدثنا أبومحمـد عبدالله‌بن‌حماد الأنصاري سنة تسع و عشرين و مائتين، عن عمروبن‌شمر، عن جابر الجعفـي قـال: سـألت ←

ظهور کند.

سفیانی از علامات حتمی است و در واقع خروج سفیانی معلق شده به خروج شخصی به نام شیصبانی. پس باید بحث مطرح شود؛ زیرا هم سند صحیح است هم شیصبانی (طبق این نص) از علامات حتمیه شمرده شده است.

گویا مرحوم مجلسی روایت را به جای «شیصبانی»، «سفیانی» خوانده که طبعاً به قبول تعدد سفیانی منجر می‌شود و کسانی که مدعی بودند سفیانی دوتاست، شاید یکی از ادله آن‌ها همین روایت نعمانی از جابرجعفی باشد.[1] تنها روایتی که به شیصبانی اشاره دارد، به عنوان علامات ظهور همین روایت است و در کتاب‌های فریقین روایت دیگری نداریم.

گفته شد شیصبانی را بر بنی العباس تطبیق دادند وگفتیم روایات دیگری داریم به عنوان بنی شیصبان، نه شیصبانی که روایات ظاهرا متعدد است.

## روایت ابی حمزه ثمالی

مرحوم طبرسی در (مجمع البیان، ج۱۰، ص۳٦۷)، ذیل آیه شریفه ﴿**قُلْ أُوحِيَ إِلَى أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ ...**﴾؛[2] می‌فرماید: آن عده ازجن که سخنان پیامبر را استماع کردند، نُه نفر بودند. ذیل فرمایش خود، این مطلب را از ابوحمزه ثمالی نقل می کند:

> آن نُه نفر از جن از طایفه بنی شیصبان بودند. طایفه بنی شیصبان بیش‌ترین تعداد را در بین طوایف جن دارند که سربازان و دار و دسته ابلیس معمولاً از همین طایفه‌اند. از

---

→

أباجعفر الباقر عليه السلام عن السفياني، فقال: و أني لكم بالسفياني حتي يخرج قبله الشيصباني يخرج من أرض كوفان ينبع كما ينبع الماء فيقتل وفدكم فتوقعوا بعد ذلك السفياني و خروج القائم عليه السلام.

۱. البته درنسخه‌های موجود شیصبانی است، نه سفیانی.

۲. جن:۱.

جنی‌های منطقه نصیبین هستند که منطقه‌ای در مسیر دمشق است. پیامبر آن‌ها را دید؛ آن‌ها به پیامبر ایمان آوردند و پیامبر آن‌ها را برای تبلیغ دین مبین اسلام به سوی جنی‌ها فرستاد.[1]

اگر از این نص تلقی روایت کردیم (چون این نص به ابوحمزه منتهی می‌شود و ابوحمزه[2] هم نمی فرماید نص از امام است)؛ آن‌گاه از این نص استفاده می‌شود که بنی شیصبان جن هستند که مؤمن و غیر مؤمن دارند، و این‌ها از طوایف پست جن هستند که معمولا از نیروی پیاده نظام ابلیس به شمار می‌روند.

## شیصبان و بنی شیصبان

با توجه به این‌که شیصبانی را به بنی العباس تطبیق داده‌اند؛ مرحوم مجلسی می‌فرماید:

چون بنی العباس شریک شیطانند؛ کارها، عملکردها و برخوردهایشان، همردیف برخوردهای شیطان است.[3]

## خطبه اللؤلؤیه (درتطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس)

مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۱۸ از مناقب ابن شهرآشوب، ودر جلد ۵۲ ازکفایه الاثرخطبه‌ای نقل می‌کند، تحت عنوان «**خطبه اللؤلؤیه**»؛ امّا بیش از بیان آن خطبه به نکته مرحوم نوری در مستدرک ج۱۳، ص۲۲۶ از شیخ مفید از کتاب روضه می‌پردازیم که به نقل از ابن ابی عمیر از

۱. هم تسعه نفرمن الجن قال ابوحمزه الثمالي وبلغنا انهم من بني الشيصبان هم اكثرالجن عددا و هم عامة جلود ابليس و قيل كانوا سبعه نفرمن جن نصيبين رآهم النبي صلى الله عليه وآله فامنوا به وارسلهم إلى سائرالجن.

۲. در مورد شخصیت ابوحمزه، نقل است از امام صادق علیه السلام: وقتی تورا می بینم احساس راحتی می‌کنم. و قال الفضل‌بن‌شاذان، سمعت الثقة يقول سمعت الرضا علیه السلام يقول ابوحمزة الثمالي في زمانه كسلمان في زمانه، و ذلك أنه خدم منا أربعة علي‌بن‌الحسين و محمدبن‌علي و جعفربن‌محمد و برهة من عصر مو سي بن، و يونس في زمانه كسلمان الفارسي في زمانه. (رجال‌الكشي، ص۴۸۶).

۳. *بحارالانوار*، ج۳۶، ص۳۵۶.

ولیدبن‌صبیح کابلی از امام صادق علیه‌السلام راجع به بنی شیصبان، چنین می‌گوید:

> کسی که نام خود را در لیست بنی شیصبان قرار دهد [و کارگزار آن‌ها باشد] درقیامت محشور می‌شود؛ درحالی که رویش سیاه است!

البته از این مفصل‌تر در صفحه ۱۳۱ می‌باشد:

> مگر آن کس که جزء کادر این‌ها می‌شود؛ اما این‌ها را می‌شناسد و می‌داند چه می‌کند و هدفش کمک به مؤمنین است.[1]

زیرا مؤمنین مورد غضب این‌ها بودند؛ خصوصا سادات بنی‌الزهرا.

داستان محمدبن‌فرج گویای برخورد استاندار مدینه با بنی‌هاشم است: آن‌ها درتنگنای مالی و اقتصادی بودند؛ به طوری که مرحوم مامقانی به نقل از مقاتل الطالبیین می‌گوید:

> زن‌های بنی هاشم لباس ساتر نماز نداشتند؛ هر شش نفر با یک لباس به نوبت نماز می‌خواندند! اگر کسی به این‌ها کمک می‌کرد؛ بنی شیصبان آن‌قدر شلاق به او می‌زدند تا به حد مرگ برسد.[2] سیاست این بود که اهل بیت گرسنه باشند و جوانانشان فراری. اما الآن در بعض مجلات از عباسیان و امویان دفاع می‌کنند، برای این‌ها اشک می‌ریزند و از آن‌ها تجلیل می‌کنند!

خلاصه این‌که: امام باقر علیه‌السلام فرمود:

> چه طور ظهور کند سفیانی، درحالی که هنوز شیصبانی نیامده است؟!

ظاهر روایت امام صادق نیز از بنی شیصبان به حکومت بنی العباس که

---

۱. وَ عَنِ الْوَلِيدِبن‌صَبِيحٍ الْكَابُلِي عَنْ أَبِي‌عبدالله علیه‌السلام قَالَ مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِي دِيوَانِ بَنِي شَيصَبَانَ حَشَرَهُ اللهُ يوْمَ الْقِيامَةِ مُسْوَدّاً وَجْهُهُ إِلَّا مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِهِمْ عَلَي مَعْرِفَةٍ وَ بَصِيرَةٍ وَ بنْوِي الْإِحْسَانَ إِلى أَهْلِ وَلَايتِه. (مستدرك‌الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۱ ۳۹- باب جواز الولاية من قبل الجائر).

۲. تنقیح‌المقال، ج۳، ص۱۲۸ (چاپ سنگی)، شرح حال محمدبن سنان.

دوران معاصر اهل بیت بودند؛ اشاره دارد.

## روایت لؤلؤیه[1]

مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب، خطبه لؤلؤیه را چنین نقل می کند:

> **الا واني ظاعن عن قريب**...؛ به زودی می‌روم و شما منتظر فتنه های شجره ملعونه باشید این‌ها بساط کسری [وهرقل] را به پا می کنند... .

مسلم‌بن‌عقیل در جریان دستگیری خود فرمود: ما آمده بودیم بساط شاهنشاهی و طاغوتی را براندازیم. امام فرمود:

> به زودی گرفتار بنی امیه می‌شوید؛ تقتل، «تفتل»، مملکه بنی العباس بالروع و الیاس؛ به ترس و ناامیدی گرفتار می گردید.

اگر نبود روایات اهل بیت، شیعه بریده بود چون امویان و نواصب خیلی

---

۱. وَ ذَكَرَ عليه السلام فِي خُطْبَتِهِ اللُّؤْلُؤِيَةِ أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيبِ فَارْهَبُوا الْفِتَنَ الْأُمَوِيَةَ وَ الْمُلْكَةَ الْكَسْرَوِيَةَ وَ مِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَاحِمَ وَ بَلَاءٍ مُتَرَاكِمٍ تقتل [تَفْتِلُ] مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ بِالرَّوْعِ وَ الْيَأْسِ وَ تُبْنَى لَهُمْ مَدِينَةٌ يقَالُ لَهَا الزَّوْرَاءُ بَيْنَ دِجْلَةَ وَ دُجَيلٍ ثُمَّ وَصَفَهَا ثُمَّ قَالَ فَتَوَالَتْ فِيهَا مُلُوكُ بَنِي شَيصَبَانَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ مَلِكاً عَلَى عَدَدِ سِنِي الْكَدِيدِ فَأَوَّلُهُمُ السَّفَّاحُ وَ الْقَلَاصُ وَ الْجَمُوحُ وَ الْمُجْرُوحُ وَ فِي رِوَايَةٍ الْمَخْدُوعُ وَ الْمُظَفَّرُ وَ الْمُؤَنَّثُ وَ النَّظَّارُ وَ الْكَبْشُ وَ الْمُتَهَوِّرُ وَ الْمُسْتَظْلِمُ وَ الْمُسْتَصْعِبُ وَ فِي رِوَايَةٍ الْمُسْتَضْعَفُ وَ الْعَلَّامُ وَ الْمُخْتَطِفُ وَ الْغُلَامُ الزَّوَائِدِي وَ الْمُتْرِفُ وَ الْكَدِيدُ وَ الْأَكْدَرُ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ الْأَكْتَبُ وَ الْأَكْلَبُ وَ الْمُشْرِفُ وَ الْوَشِيمُ وَ الصَّلَامُ وَ الْعُثُونُ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ الرِّكَازُ وَ الْعَيْنُوقُ ثُمَّ الْفِتْنَةُ الْحَمْرَاءُ وَ الْقِلَادَةُ الْغَبْرَاءُ فِي عَقِبِهَا قَائِمُ الْحَقِّ وَ قَوْلُهُ عليه السلام فِي الْخُطْبَةِ الْغَرَّاءِ وَيلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِي عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلْتَحِي وَ الْمُسْتَكْفِي وَ لَمْ يعْرَفِ الْمُلْتَحِي فِي أَلْقَابِهِمْ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيَنَّا صِفَتَهُمْ وَجَدْنَا الْمُلَقَّبَ بِالْمُتَّقِي الَّذِي الْتَجَأَ إِلى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رَبِيعَةَ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سِينٌ وَ مِيمٌ وَ يعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يذْكُرُ صِفَتَهُ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ وَ قَوْلُهُ عليه السلام وَ إِنَّ مِنْهُمُ الْغُلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقَينِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ قَوْلُهُ عليه السلام وَ ينَادِي مُنَادِي الْجَرْحَي عَلَي الْقَتْلَي وَ دَفْنِ الرِّجَالِ وَ غَلَبَةِ الْهِنْدِ عَلَي السِّنْدِ وَ غَلَبَةِ الْقُفْصِ عَلَي السَّعِيرِ وَ غَلَبَةِ الْقِبْطِ عَلَي أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَةِ أَنْدُلُسَ عَلَي أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَةَ وَ غَلَبَةِ الْحَبَشَةِ عَلَي الْيَمَنِ وَ غَلَبَةِ التُّرْكِ عَلَي خُرَاسَانَ وَ غَلَبَةِ الرُّومِ عَلَي الشَّامِ وَ غَلَبَةِ أَهْلِ إِرْمِينِيَةَ عَلَي إِرْمِينِيَةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتِكَ الْحِجَابُ وَ افْتُضَّتِ الْعَذْرَاءُ وَ ظَهَرَ عَلَمُ اللَّعِينِ الدَّجَّالُ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عليه السلام. (بحارالأنوار، ج ٤١، ص ٣١٨، باب ١١٤).

قوی بودند و پایتخت را به زوراء می‌بردند (بین دجله و دجیل)؛ امام بعد اسم حکّام را بردند و فرمودند: «**فتوالت فيها ملوک بني شيصبان...**».

شاهد بحث ما بنی شیصبان است و این که امام فرمودند: «**من سوّد اسمه في ديوان بني شيصبان...**». معلوم می‌شود حکومت معاصر بوده است. مرحوم ابن شهرآشوب به طور قاطع می‌فرماید: این خطبه از امیرمؤمنان است، هرچند درنهج البلاغه نیامده است؛ زیرا نهج البلاغه فقط خطبه‌هایی را که جنبه بلاغی داشته، نقل می‌کند. البته اشکالی به سند هست که مرحوم آقابزرگ تهرانی به آن اشاره‌ای دارد و بعد آن را دفع می‌کند.

ما از این خطبه استفاده می‌کنیم که در روایات عبارت «بنی شیصبان» آمده و بر بنی العباس تطبیق داده شده است.

## روایت علی‌بن‌مهزیار[1]

روایت را مرحوم صدوق در کمال‌الدین، ج۲، ص٤٦٥ نقل می‌کند که به جریان علی‌بن‌مهزیار مربوط است و از جمله روایاتی است که معرکه آراست: آیا علی‌بن‌مهزیار است یا شخص دیگری؟ ثقه است، یانه...

اما روایت: «**حدثنا علي‌بن‌موسى**» تا می‌رسد به «قال وجدت فی کتاب أبی»

---

۱. حدثنا ابوالحسن علي‌بن موسى بن أحمد بن إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه‌السلام قال وجدت في كتاب أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أحمد الطوال عن أبيه عن الحسن بن علي الطبري عن أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن إبراهيم بن مهزيار قال سمعت أبي يقول سمعت جدي علي بن إبراهيم بن مهزيار يقول كنت نائما في مرقدي إذ رأيت في ما يري النائم قائلا يقول لي حج فإنك تلقي صاحب زمانك قال علي بن إبراهيم فانتبهت و أنا فرح مسرور فما زلت في الصلاة حتي انفجر عمود الصبح و فرغت من صلاتي و خرجت أسأل عن الحاج فوجدت فرقة تريد الخروج فبادرت مع أول من خرج فما زلت كذلك حتي خرجوا و خرجت بخروجهم... فسلمت عليه و رد علي السلام و لمحته فرأيت وجهه مثل فلقة قمر لا بالخرق و لا بالبزق و لا بالطويل الشامخ و لا بالقصير اللاصق ممدود القامة صلت الجبين أزج الحاجبين أدعج العينين أقني الأنف سهل الخدين علي خده الأيمن خال فلما أن بصرت به حار عقلي في نعته و صفته فقال لي يا ابن مهزيار كيف خلفت إخوانك في العراق قلت في ضنك عيش و هناة قد تواترت عليهم سيوف بني الشيصبان فقال قاتلهم الله أني يؤفكون كأني بالقوم قد قتلوا في ديارهم و أخذهم أمر ربهم ليلا و نهارا فقلت متي يكون ذلك يا ابن رسول الله قال إذا حيل بينكم و بين سبيل الكعبة بأقوام لا خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء و ظهرت الحمرة في السماء ثلاثا فيها أعمدة كأعمدة اللجين تتلألأ نورا و يخرج السروسي من أرمينية و آذربيجان يريد وراء الري الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر لزيق جبل طالقان فيكون بينه و بين المروزي وقعة صيلمانية يشيب فيها الصغير و يهرم منها الكبير و يظهر القتل بينهما فعندها توقعوا خروجه إلى الزوراء فلا يلبث بها حتي يوافي باهات ثم يوافي واسط العراق فيقيم بها سنة أو دونها ثم يخرج إلى كوفان فيكون بينهم وقعة من النجف إلى الحيرة إلى الغري وقعة شديدة تذهل منها العقول فعندها يكون بوار الفتين و علي الله حصاد الباقين ثم تلا قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ فقلت سيدي يا ابن رسول الله ما الأمر قال نحن أمر الله و جنوده قلت سيدي يا ابن رسول الله حان الوقت قال اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ. (کمال‌الدین، ج ۲، ص ٤٦٥ ٤٣ - باب ذكر من شاهد القائم عليه‌السلام و رآه).

تا «حدثنا محمدبن احمد الطوال عن أبیه حسن‌بن‌علی طبری عن ابی جعفرمحمدبن علی‌بن‌مهزیارقال سمعت أبی یقول...».

این روایت چهار نقل داردکه هم سندها مختلفند هم متن آن‌ها. لذا هم مرحوم خویی اشکال گرفته‌اند، و هم مرحوم تستری در «**الاخبارالدخیله**» و در قاموس؛ ولی ما به این اشکالات در کتاب «تا ظهور» جواب دادیم و روایت را پذیرفتیم. فقط یک اشکال متنی دارد که آن را باید حل کنیم. روایت چنین است: **کنت نائما في مرقدي**؛ خواب بودم، درخواب کسی گفت: «**حُج في هذه‌السنه فانک تلقي صاحب زمانک**؛ امسال به حج برو؛ به درستی که امام زمان را ملاقات می‌کنی» بیدارشدم؛ در حالی که خیلی خوشحال بودم؛ دیگر نخوابیدم تا فجر طالع شد. صبح دنبال کاروان بودم که دیدم عده ای قصد مکه دارند. با اولین گروه همراه شدم تا رسیدم به کوفه (ظاهرا مبدأ او اهواز بوده است). جریان مفصل است وظاهرا به ملاقات موفق می‌شود. فقال: «**یابن مهزیار کیف خلفت اخوانک في‌العراق**؟؛ وضعیت دوستانت در عراق چگونه است؟ حکومت با آن‌ها چطور برخورد می‌کند؟ گفتم: «**في ضنک عیش وهناة**؛[1] شرایط سختی دارند» «**قدتواترت علیهم سیوف بني‌الشیصبان**؛ الآن زیر فشار و اسلحه بنی شیصبان هستند». شاهد بنی شیصبان است.

ممکن است گفته شود ظاهرا روایت اشاره به آینده دارد و مربوط به وضع حال نیست.

جواب: امام از وضعیت آینده سؤال نمی‌کند، بلکه از وضعیت حال می‌پرسد. علی‌بن‌مهزیار وضعیت زمان خود را بیان کرد که شیعه عراق در منتهای سختی است. امام که فرمود: «**قاتلهم الله!**»؛ چه کسانی را نفرین کرد؟ کسانی را که شیعه را در سختی قراردادند.سؤال من این است که در دوران علی‌بن‌مهزیار و غیبت امام عصر، در عراق چه کسانی حاکم بودند؟

---

۱. هناة به بیان مرحوم مجلسی (الشرور والفساد والشدائدالعظام) می‌باشد.

بنی‌العباس بودند که امام از آن‌ها به بنی شیصبان تعبیر می‌کند. پس طبق روایات، تطبیق بنی شیصبان بر بنی‌العباس تطبیق دوری نیست. شیصبانی که درروایت امام باقر علیه‌السلام بود، باید حمل شود بر بنی‌العباس. دوران امام باقر علیه‌السلام دوران بنی‌العباس نبود؛ بلکه اواخر دوران حکومت بنی امیه (شجره ملعونه) بود.

در ادامه روایت ابن مهزیار ملاحظه می‌شود که امام فرمود: «**قد قتلوا في ديارهم**؛ درخانه هایشان به قتل می‌رسند...».

تاریخ مستنصر عباسی را ببینید! آن‌ها با تمام جنایاتی که داشتند، خود را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین معرفی می‌کردند و کسی کم‌ترین اعتراضی را جرأت نداشت. می‌گفتند اگر خلیفه را به قتل برسانی، آسمان به زمین می‌آید! مثلاً مستنصرعباسی را دستگیر کردند؛ وقتی می‌خواستند او را بکشند، حرفشان این بود که اگر او را بکشید، آسمان به زمین می‌آید! می‌گویند: خواجه طرحی را داد، که او را نکشید، بلکه در نمد بپیچید و نمد مالش کنید و در همان حال به آسمان هم نگاه کنید که اگر آسمان خواست به زمین بیاید، دست نگهدارید! لذا از خواجه خیلی ناراحتند. ما به خواجه می‌گوییم: «**نصيرالملة والدين**»؛ اما سلفی‌ها مثل ذهبی و ابن تیمیه و وهابیان امروز به خواجه می‌گویند: «**نصيرالشرک والكفر**» و دیگر حرفی نیست که به او نزنند. این‌ها در برابر مختار هم موضع می‌گیرند؛ گویا هرکس با ظالم روبه‌رو می‌شود محکوم است و مقصر! مستنصر عباسی آخری ایشان بود (٦٥٦ هـ‌ق).

ادامه روایت ابن مهزیار گفتم:

> **متي يكون ذلک**؛ پایان بنی شیصبان چه موقع است؟ امام فرمود: وقتی اقوامی که بداخلاق و بدجنس هستند. اجازه ندهند به حج بروید. آن‌هایی که خدا و پیامبر از آن‌ها برئ است، وسه روز در آسمان سرخی نمایان می‌شود....

## دو نکته

نکته اول: روایت علی‌بن مهزیار قطع نظر از سند، اشاره دارد به سیوف‌بنی شیصبان، یعنی عباسیون؛ و امام که فرموند: «قاتلهم الله» اشاره به حکومت و حاکمیت آن روز داشته است و راوی هم که سئوال می‌کند: این‌ها چه زمانی نابود می‌شود؟ امام علاماتی بیان می‌کند: «**اذا حیل بینکم و بین سبیل‌الکعبه**؛ [1] وقتی از رفتن حج برای شما مانع ایجاد شود؛ **ظهرالحمره**؛ سرخی در آسمان به مدت سه روز پدید آید» و بعد اشاره کردند به خروج شروسی از ارمنستان و آذربایجان به مقصد ری. آن روز تهران وجود نداشته، بلکه ری وجود داشته است. بعد می‌فرماید: در ری درگیری شدید رخ می‌دهد (صَیلَمانیه)[2] شدت درگیری به حدی است که از عمق فاجعه، کوچک‌ها پیر می‌شوند. بعد درگیری ری و کشتار به طرف بغداد کشیده می‌شود.[3]

این روایت ظاهراً أدله کسانی است که می‌گویند: عباسیین دوباره به سر کار می‌آیند؛[4] چون به این معنا قائل است که آمدن عباسیین بعد از فروپاشی حکومتشان است و از معاصرین نیز به این نکته قائل هستند و أدله‌ای هم دارند؛ ولی خصوص این روایت دلیل نیست. در این زمینه به موقع بحث خواهیم کرد.

بحث در این است که علامات حتمی چند تا و کدام هستند؟ آنچه سر زبان‌ها است سفیانی، صحیه آسمانی، یمانی، خسف بیدا و قتل نفس زکیه است. در بعض روایات چهار مورد و در بعض روایات پنج علامتند؛ اما در روایات این حصر نیست و علامات حتمی بیش از این‌هاست. یکی از

---

۱. شاید اشاره به جریان قرامطه باشد.

۲. *بحار الانوار*، ج۵۲، ص۴۵.

۳. استاد در جواب یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید: روایات متعدد داریم که زوراء، بغداد است، نه تهران. اگر باشد مزوره است، از تهران به مُزَوِّره تعبیر شده است.

۴. قبلاً نظر خود ما هم همین بود.

علامات روی کار آمدن عباسی‌هاست، و از علامات دیگر زوال عباسی هاست که در بعض روایات به شیصبانی از آن‌ها تعبیر شده است. در این‌جا این علاماتی که نقل شده: «**متي يكون ذلك**»؟ از امام سؤال می‌کند که أمنیت از عباسیین و سردمداران آن‌ها کی سلب می‌شود و کی چه زمانی در خانه هاشان امنیت نخواهد داشت و آن‌ها را خواهند کشت؟

امام علاماتی بیان می‌کند. مرحوم مجلسی می‌فرماید: احتمالاً این «**متي يكون ذلك**» سوال از علامات قیام و علامات خروج بوده باشد؛ لذا امام به عنوان علامات قیام بیان فرموده است. بنابراین علامه مجلسی می‌فرماید: «**و لو كان سؤالا عن انقراض بني‌العباس**». در واقع چون انقراض عباسیون یکی از علامات ظهور امام زمان علیه‌السلام است (و لو با فاصله)؛[1] پس علامه مجلسی می‌فرماید:

هرچند سؤال از انقراض عباسیون است؛ با توجه به این‌که غرض اصلی علی‌بن مهزیار سؤال ازظهور امام زمان و علامات ظهور است؛ لذا حضرت مهدی علیه‌السلام در مقام جواب، نکاتی را فرمودند که علامات ظهور امام زمان است.

پس روایت به روی کار آمدن مجدد بنی‌العباس ارتباطی ندارد.

نکته دیگر درمورد اسامی مندرج در این روایت و چند روایت دیگراست که مختلفند. لذا علامه مجلسی می‌فرمایند: «تفاوت در اسم‌ها ناشی از اشتباه از روات است».

برمی‌گردیم به بحث:

در بحث این‌که آیا سفیانی از علامات است یا نه؛ و در صورت علامت بودن حتمی است یا نه؛ برخوردیم به یک روایت که اشاره داشت به ظهور شخص یا جریانی قبل از سفیانی، بدان معنا که تا این شخص یا جریان ظهور نکند، سفیانی ظاهر نمی‌شود. با توجه به علامت بودن سفیانی؛ پس شیصبانی

---

۱. انقراض آن‌ها سال ۶۵۶هـ‌ق بود، و لازم نیست علامت همراه او (نزدیک ظهور) باشد.

هم باید یکی از علامات باشد. حالا اگر سفیانی حتمی باشد، باید شیصبانی هم حتمی باشد.

## نتیجه کلام تا این‌جا

ما روایت را پذیرفتیم، نه به عنوان موثقه ونه به عنوان این‌که تمام روات ثقه باشند؛ بلکه از این زوایه پذیرفتیم که مشکل سندی ندارد؛ سپس در دلالت آن بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که شیصبانی همان بنی عباس هستند؛ بلکه اصل در شیصبان همان جن است که بدترین طوایف جن هستند. نیز در بعض روایت به عنوان شیطان آمده که شیطان هم از جن است. این‌که چرا از بنی عباس به شیصبان تعبیر کرده‌اند؛ بدان دلیل است که این‌ها شریک شیطانند و کارهایشان همچون کارهای شیطان است.

## تحقیقی درباره احمدبن‌هویزه

یکی از فضلا ایراد کردند که روایت سند مشکل دارد. باید گفت اگر روایت مشکل دارد، آن‌گاه یکی از علامات کم می‌شود. ایشان ایراد گرفتند به ابراهیم‌بن‌اسحاق نهاوندی؛ اما قبل از ایشان در احمدبن‌هوذَه اشکال کنید که یکی از مشایخ نعمانی است.

مرحوم آقای خویی، نه در شرح حال احمدبن‌هوذه؛ بلکه در شرح حال ابراهیم‌بن‌اسحاق یک کلمه می‌فرماید که این آقا (احمدبن هوذَه) مهمل است. آیا می‌توانیم ایشان را از مجهول بودن و ضعف بیرون آوریم؟

مرحوم مامقانی امامی بودنش را درست می‌کند: «**کونه امامیاً، مِن ذکرالشیخ له من غیر تعرضٍ لمذهبه**».[1] شیخ طوسی در رجالشان متعرض ایشان می‌شوند و نمی‌فرمایند مذهبش چیست. اگر مذهبش مشکل داشت و غیر شیعی بود، ذکر می‌کردند. از این‌که اشاره نکردند؛ شیعی است؛ اما مشکل

---

۱. *تنقیح المقال*، ج۸، ص۱۸۶.

حل نشد؛ زیرا امامی غیر عادل هم داریم؛ اما حسَن بودن او را از کجا اثبات کنیم؟ مبنای مرحوم مامقانی این است که شخص اگر برای معاریف و افراد ثقه شیخ اجازه باشد، خودش هم موثق می‌شود، یا بالاخره حسن است: «**یوجب عَدَّه مِنَ الحِسان**».

پس روایت احمدبن هوذه به اعتبار ایشان حسن است؛ چون شیخ اجازه مرحوم نعمانی؛ اما چرا مرحوم مجلسی اصلاً به ایشان اشاره‌ای نکرده است، نمی‌دانیم. می‌فرماید: «**و اهمال الفاضل المجلسي إياه في الوجيره لا أراه له وجهاً**، وجهی برای آن نمی‌بینم»؛ پس مامقانی می‌فرماید: حسن است.

ولد مرحوم مامقانی محکم‌تر وارد می‌شود: همان مبنای پدر را می‌پذیرد و طبق منبای پدر، ایشان را تقویت می‌کند.

می فرماید: دو شخصیت؛ یکی نعمانی و یکی تلعکبری (هارون‌بن‌موسی) بارها از این آقا نقل می‌کنند. آقای تلعکبری فرد معمولی نیست. شیخ طوسی و صفه: «**بأنه جليل القدر عظيم المنزله واسع الروايه عديم النظير ثقه**». این آقای بی‌نظیر از احمدبن‌هوذه نقل می‌کند. پس روایت شیصبانی را که از علامات حتمی امام زمان است، احمدبن‌هوذه‌ای نقل می‌کند که آقای هارون‌بن‌موسی تلعکبری ثقه، از او نقل می‌کند. لذا این مشکل نیست

آقای نجاشی از هارون‌بن‌موسی چنین تعبیر می‌کند: «**وجها في اصحابنا ثقه، معتمد، لا يطعن عليه**».[1]

او سرآمد شیعه است. آیا می‌شود چنین کسی از فرد معمولی یا ضعیف نقل کند؟ و دیگر این که «**شیخوخته لمثل النعماني.**» نعمانی را هم دست کم نگیرید. مرحوم نجاشی وقتی به مرحوم نعمانی می‌رسد، می‌فرماید: «**شیخ من اصحابنا عظيم القدر شريف المنزله صحيح العقيده و كثير الحديث**». این دو (نعمانی و تلعکبری) از احمدبن‌هوذه نقلس می‌کنند. ولد مامقانی می‌گوید: نقل این دو از احمدبن‌هوذه: «**تجعل المترجم في صفوف الحسان اقلاً**»[1] لا اقل

---

۱ . رجال نجاشی، ص۴۳۹، شماره۱۱۸۴.

حسن است. این حرف به نظر ما قابل پذیرش است و به نظر می‌رسد، روایت از جهت احمدبن‌هوذه مشکل ندارد.

## اما ابراهیم‌بن‌اسحاق نهاوندی

مامقانی در جلد۳، ص۲۸٦ راجع به ایشان بحث مشروحی مطرح می‌کند که واقعا محل تأمل است؛ زیرا مرحوم شیخ طوسی ایشان را تضعیف می‌کند: «**کان ضعیفاً في حدیثه، متهما في دینه**؛ در احادیث ضعیف است، در اعتقاد مشکل دارد». این روایت شیصبان را ایشان نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: «**صنّف کتبا: کتاب‌الصیام، کتاب‌المتعه، کتاب الدواجن** [پرنده‌ها]، **کتاب جواهرالاسرار کتاب الانوادر، کتاب‌الغیبه** [راجع به امام زمان]، کتاب **مقتل‌الحسین**». شیخ به همه کتاب‌ها اشراف دارد. نکته مهم این است که «**صنف کتبا جمیعها قریبا من‌السداد**؛ کتاب‌هایی که دارد محکم است.» و مشکلی ندارد. این مطلب را در کتاب غیبت نقل می‌کند. مرحوم نجاشی نیز می‌گوید: «ایشان ضعیف است؛ **کان ضعیفاً في حدیثه**».[1] مرحوم شیخ در کتاب رجال تضعیفش می‌کند. ابن غضائری می‌گوید: «**في حدیثه ضعف و في مذهبه ارتفاع**؛ مشکل عقیدتی دارد، احادیثش دارای مشکل است».

## در معنای متهوم یا متهما فی دینه

متاسفانه گاهی اوقات، ما روات خود را به صرف برچسب غلو از رده خارج می‌کنیم. همین که چند فضیلت یا کرامت نقل می‌کند، به او برچسب غالی می‌زنند.[2] این «**متهوما یا متهما في دینه**» اشاره به غلو است. آقای ابن غضائری نیز می‌گوید: «**في حدیثه ضعف و في مذهبه ارتفاع**». ارتفاع اشاره به غلو دارد و اما آیا با برخی مطالب که مرحوم وحید بهبهانی نقل می‌کند و

۱. تنقیح‌المقال۸: ۱۸٦.

۲. خدا رحمت کند آیت الله اراکی را در رساله شان می‌فرمودند: اصلاً کسی که روایات را نگاه کند، می‌بیند که بند بند روایات، سطر سطر روایات حکایت از ولایت تکوینی ائمه اطهار دارد.

خودش هم می‌فرماید این مطالب به عنوان مؤید است؛ می‌توانیم این شخص را تقویت کنیم؛ در حالی که سه تضعیف دارد؟ [۱]

اگر توانستیم این شخصیت را تقویت کنیم، به علامات حتمی ظهور امام زمان یک علامت اضافه می‌شود و آن مسئله شیصبانی است. اما اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم، یا لا اقل روایت به اعتبار او معتبره شود؛ این روایت از رده خارج می‌شودو دیگر نیازی نداریم در شیصبانی به عنوان علامت بحث کنیم.[۲]

سؤال: اگر مشکل غلو حل شود، آیا مشکل رفع می‌شود؟ نه؛ زیرا دوعلت برایش نقل کرده‌اند: ۱. فی حدیثه ضعف ۲. فی مذهبه ارتفاع.

اما وحید بهبهانی:[۳] ایشان نیز از چند طریق وارد می‌شود: طریق اول، ترخیص قاسم‌بن‌محمد همدانی است که ایشان را از شخصیت‌های بزرگ بود. ایشان اجازه داد به علی‌بن‌حاتم که از این آقا ( ابراهیم‌بن‌اسحاق) نقل کند. این یک مؤید. کسی که مشکل پسند است و در نقل روایت خیلی دقیق است و از هر کسی نقل نمی‌کند؛ به شاگردش می‌گوید از این آقا نقل کن: «**فیکون فیه شهاده علی‌الاعتماد به**؛ این شهادت است که این آقا مورد اعتماد است».

مؤید۲: «**یؤیده کثره‌الروایه عنه**» روایت ابراهیم‌بن‌اسحاق متعدد است؛ در

---

۱. ما کتاب ابن غضائری را قبول نداریم. البته خودش از شخصیت‌های بزرگ شیعه است؛ اما نجاشی و شیخ ایشان را تضعیف کرده‌اند.

۲. بله، تعبیر سفیانی آمده،در مورد سفیانی ده‌ها روایت آمده. لذا تضعیف این روایت به علامیت سفیانی خللی وارد نمی‌کند؛ چون روایت از حد استفاضه هم گذشته، شاید به تواتر برسد و این ما را از بحث سندی مستغنی می‌سازد. مبنای آقای خویی است که دو سه جا آن را مطرح کردند: یکی در ترجمه ابن عباس است و یکی در ترجمه عمروبن‌حمق ( اگر اشتباه نکنم) و دیگری در ترجمه زید شهید است (ظاهراً).

۳. *تنقیح المقال*، ج۳، ص۲۸۵.

کتب اربعه ۳۰ روایت دارد.[1]

مؤید۳: روایت صفار و علی‌بن‌ابی شبل از ایشان، تأییدی است بر ابراهیم اسحاق. این دو از این آقا نقل می‌کنند.

آقای بهبهانی: «**ربما كان تضعيفهم من جهة ايراده الاحاديث التي عندهم أنها تدل على الغلو و لذا اتهموه في دينه**».

شاید یک مشکل بیش‌تر نبوده است؛ چون احادیثی نقل می‌کند که در آن‌ها غلو است؛ اما اگر ما احادیث غلو را مطرح کردیم و گفتیم روایات کرامات و معجزات را غلو می‌نامند، آن گاه این شخص مبرا می‌شود و مشکل نخواهد داشت؛ لذا او را به غلو متهم کرده‌اند؛ اما آقای بهبهانی ایشان را می‌پذیرد؛ می‌فرماید:[2] «احمدبن‌محمدبن‌عیسی مشکل پسند؛ کسی که هر کسی را در قم تحمل نمی‌کرد و هر راوی را تحمل نمی‌کرد. این آقا چند نفر را از قم بیرون کردند و گفتند: شما از ضعیف نقل می‌کنید. ـ این آقا از ابن محبوب و از ابن مغیره و از حسن‌بن‌خزازنقل نمی‌کند، ولی از ابراهیم‌بن‌اسحاق نقل می‌کند؛ این نیز مؤیدی است بر اعتبار این شخص. آقای مامقانی می‌فرماید:

> این شواهدی که فرمودید، نوع مدح و وثوق؛ بالأخره آن را توثیق می‌کند؛ **اما اذا لم يعلم حال الرجل؛ اگر ندانیم کیست؛ اما بعد التضعيف مثل الشيخ و النجاشي و العلامه فلا نتيجه لامثال ذلك**؛ بعد این که بزرگان تضعیفش کردند؛ که این اجتهاد در برابر نص می‌شود و اصل در برابر دلیل؛ **و الاصل**

---

۱.بر مبنای ما، کثرت روایت اگر دلیل نباشد، مؤید است بر اعتبار راوی. مقدمه کتب اربعه (مقدمه کافی، مقدمه فقیه) را ببینند؛ می‌گویند: حجت است بین ما و خدا؛آن گاه از یک ضعیف ۳۰ روایت نقل کنند.

۲. علي انه سيجئ في احمدبن‌محمدبن‌عيسي أنّه روي عنه مع كثرة غمزه في الروايات... و لم يرو عن ابن محبوب و ابن المغيرة و الحسن‌بن‌خراز. (تنقيح المقال، ج۲، ص۲۷۸).

**دلیل حیث لا دلیل.**[1]

## نتیجه بحث

«**غاية ماهناك: دعوى كون الرجل مشتبة الحال لا كونه موثوقابه**». بله چون روایت متعه و نفی و تبعید ابوذر را نقل می‌کند (که با حکومت عثمانی‌ها مخالف باشد) از آن استفاده شیعه بودن می‌شود. «**يستفاد مدحه**» ممدوح است و جزء افراد حسان است و بالاخره اگر توانستیم حُسن این دو (**احمدبن‌هوذه و ابراهیم‌بن‌اسحاق**) را ثابت کنیم، روایت معتبراست. البته از طرقی که مرحوم بهبهانی فرموده و روایت مشکل سندی ندارد، نه این که این روایت صحیح یا موثق باشد. روایت بالاخره حسنه می‌شود و معتبر.

## نکته هشتم: نزول عیسی علیه‌السلام

بحث در مورد سفیانی و شرح روایات مرتبط با او بود. در محتوای روایات نزول حضرت عیسی علیه‌السلام مطرح شده است که مناسب است به آن اشاره کنیم. سؤال این است که نزول و ملحق شدن حضرت عیسی علیه‌السلام به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کجاست؟

در کتاب‌های عامه معروف شده «**صلاة در بیت المقدس**» است. مرحوم مجلسی اول نیز بر این باور است. اما این نظر که با معروف و مشهور مخالف است، موجب اعجاب خیلی‌ها شد؛ زیرا ایشان محقق بزرگی هستند، حتما حرف ایشان دلیل روایی دارد. تمام ۷ جلد معجم الاحادیث امام المهدی را دیدیم به این نتیجه رسیدیم که آنچه در روایات خاصه آمده، اصل نزول و اقتدا هست؛ اما (نزول و نماز در بیت‌المقدس) را پیدا نکردیم و در روایات عامه، مثل روایات کعب الاحبار و یا در فتن ابن حماد، بیت المقدس آمده است. در روایات خاصه «**نزوله حاجا او معتمرا**» و «**يصلي الجمعة**» آمده و چون روز ظهور نیز جمعه است، احتمال ظهور حضرت، هم‌زمان با نماز در پشت سر حضرت بعید نیست و بر اساس روایات خاصه می‌توان گفت لحظه

---

۱. *تنقیح المقال*، ج۲، ص۲۷۸.

نزول در مکه است.

شاید دلیل بیان بیت المقدس جریانی باشد برای عَلَم کردن آن‌جا در مقابل کعبه. مثلاً بعضی از صحابه رسول خدا یا تابعین می‌گویند کعبه روزی چند بار برای بیت المقدس سجده می‌کند! امام جواب داد: «**کذبتَ و کذب**؛ هم تو دروغ می‌گویی و هم راوی دروغ می‌گوید».[1]

اگر گفته شود آیا حضرت عیسی علیه‌السلام برای سرکوب یهودیان و مسیحیان به بیت المقدس نمی‌رود؛ در جواب باید گفت ما منکر ورود ایشان به بیت المقدس و یا ورود حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به بیت المقدس نیستیم. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مکه ظهور می‌کند و بعد به مدینه و سپس به عراق می‌رود و در ادامه برای سرکوب یهودیان به بیت المقدس می‌رود. چرا حضرت عیسی علیه‌السلام در آخر ملحق شود؟

این موضوع در روایات جالب توجه است. در اکثر روایات اصل نزول و اقتدا است و اما محل و زمان الحاق نیامده است.

۱. از جمله روایات، روایت امام باقر علیه‌السلام است:

**حدثنا محمدبن محمدبن عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمدبن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحناط عن محمدبن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمدبن علي الباقر علیه‌السلام يقول القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز و جل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم علیه‌السلام فيصلي خلفه.**[2]

در روایتی سوال از «**دابة‌الارض**» شده است؛ امام فرمودند: هنگامی که حضرت

---

۱. «عاصم بن عمر فقال لابي جعفر علیه‌السلام: إن كعب الاحبار كان يقول: إن الكعبة تسجد لبيت المقدس في كل غداة، فقال أبوجعفر علیه‌السلام: فما تقول فيما قال كعب؟ فقال: صدق، القول ما قال كعب فقال أبوجعفر علیه‌السلام: كذبت وكذب كعب الاحبار معك وغضب». (كافي، ج٤، ص٢٣٩ -أُنظر قاموس الرجال، ج٥، ص٥٩٨ و ج٨، ص٥٧٦).

۲. *معجم احاديث الإمام المهدي*، ج٧،ص٢٦١. اولین منبع اثبات الرجعه فضل‌بن‌شاذان است که در دسترس نیست و سپس کمال‌الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۳۱.

عیسی علیه‌السلام مشغول طواف است.

**۲. عن حذیفه‌بن‌یمان و فیه ذکر الدابه قلت: یا رسول الله و من این تخرج ؟ قال: من اعظم المساجد حرمة علی الله بینما عیسی یطوف بالبیت و معه المسلمون... تحرک القندیل و ینشق الصفا مما یلي المسعي و تخرج الدابه من الصفا اول ما یبدو...**[1]

## بررسی سندی

حذیفة‌بن‌یمان هم از نظر ما معتبر است و هم از نظر اهل سنت. ذهبی آورده که حذیفه اتفاقات تا قیامت را می‌دانسته است: «**کان یعلم بین یدي الساعه**» و اهل سنت نیز این مطلب را مکرر نقل کرده‌اند. پس ذهبی معتقد است: حذیفه علم غیب دارد. ولی آیا پیامبر وائمه علم غیب نمی‌دانستند؟! بعضی خلفا اگر حذیفه در نماز میت شخصی شرکت نمی‌کرد، آن‌ها هم شرکت نمی‌کردند. یا از او سؤال می‌کردند که آیا ما هم جزء منافقین هستیم: «**و ناشده عمر بالله: أنا من المنافقین؟**».[2]

به هر حال، در روایات اهل بیت، نزول حضرت عیسی به بیت المقدس و مکه نیز مشخصا نیامده است؛ مگر این که بگوییم بین نزول و نماز فاصله است که این هم با هشت ماه بودن عملیات و کشتن دجال سازگار نیست. به نظر می‌آید این از حرف‌های کعب الأحبار است که با پیشینه یهودی خود این مطالب را وارد فرهنگ اسلام کرده است؛ زیرا هنگامی که حضرت عیسی برای کشتن دجال می‌آید، چند ماه از جنگ‌های امام زمان گذشته و در آن زمان جنگی نیست و اسلحه ارزان و وسایل کشاورزی گران می‌شود؛ که کنایه از روی آوردن مردم به کشاورزی است؛ در صورتی که در روایات زیادی داریم حضرت عیسی علیه‌السلام به عنوان فرماندهی عملیات است و حال آن‌که بعد از پایان عملیات، به فرماندهی نیاز نیست؛ چون جنگ پایان یافته و درگیری و نزاعی نیست. تفصیل نزول حضرت عیسی و محل نزول و نقش ایشان در حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام و عاقبت امرشان، طی بحثهای آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

---

۱. *جامع البیان*، ج۲، ص۱۰؛ الکشف و البیان، ج۷، ص۲۲۵. مدرک اصلی این روایت سنی است. از منابع شیعه نیز در بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۲، نقل شده است. از شیعه مدرک خاصی وجود ندارد.

۲. *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، ج۳، ص ٤٩٤، شرح حال حذیفه‌بن‌یمان.

## کتابنامه


* قرآن کریم.
* نهج البلاغة.
۱. إثبات الهداة، شیخ حر عاملی، محمدبن‌حسن، متوفای ۱۱۰٤ هجری قمری، چاپخانه علمیه قم.
۲. الإستغاثة، ابوالقاسم علی‌بن‌احمد کوفی، متوفای ۳۵۲ هجری قمری، بی تا، بی جا.
۳. الإستیعاب في معرفة الأصحاب، ابن‌عبدالبر قرطبی، متوفای ٤٦۳ هجری قمری، محقق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل عبدالموجود، چاپ اول ۱٤۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان.
٤. الزام النواصب في اثبات الحجة الغائب، علی یزدی حائری، متوفای ۱۳۳۳ هجری قمری، منشورات مؤسسة الأعلمي، بیروت.
۵. الأمالي، شیخ طوسی، محمدبن‌حسن، متوفای ٤٦۰ هجری قمری، مؤسسه بعثت قم.
٦. الأنوار البهیة في تواریخ الحجج الإلهیة، شیخ عباس قمی، متوفای ۱۳۵۹ هجری قمری، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱٤۱۷ هجری قمری، قم.
۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، علامه محمدباقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱٤۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۸. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، شمس‌الدین ذهبی، متوفای ۷٤۸ هجری قمری، دار الکتاب العربی، چاپ اول، ۱٤۱٤ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۹. تاریخ الأمم و الملوك، محمدبن‌جریر طبری، متوفای ۳۱۰ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱٤۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۱۰. تاریخ الغیبة الکبری، سید محمدصادق صدر، دارالتعارف، بیروت.

۱۱. التشريف بالمنن في التعريف بالفتن (معروف به الملاحم و الفتن)، علی‌بن‌موسی‌بن‌طاوس، متوفای ٦٦٤ هجری قمری، نشر مؤسسه صاحب العصر.
۱۲. تفسیر عیاشی، محمدبن‌مسعود سمرقندی، از اعلام قرن سوم هجری قمری، المکتبة العلمیة، تهران.
۱۳. تنقیح المقال في علم الرجال، مامقانی، عبدالله، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مرتضویة، نجف اشرف.
١٤. تنقیح المقال في علم الرجال، علامه شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم.
۱۵. جامع البیان في تفسیر آي القرآن، طبری، محمدبن‌جریر، متوفای ۳۱۰ هجری قمری، دارالمعرفة، بیروت.
١٦. جنة المأوی، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، ذیل بحار الانوار ج ۵۳.
۱۷. حدیقة الشیعة، مقدس اردبیلی، أحمدبن‌محمد، متوفای ۹۹۳ هجری قمری، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران.
۱۸. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعیدبن‌هبة الله، متوفای ۵۷۳ هجری قمری، مؤسسه امام مهدی علیه‌السلام، قم.
۱۹. الخطط المقریزیة (المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار)، مقریزی، احمدبن‌علی، متوفای ٨٤٥ هجری قمری، دار صادر، بیروت.
۲۰. خلاصة الأقوال، علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف‌بن‌مطهر، متوفای ٧٢٦ هجری قمری، مؤسسة نشر الفقهاهة، چاپ اول، ١٤١٧ هجری قمری.
۲۱. درر الأخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار، محمدرضا طبسی، مطبعة النعمان، نجف اشرف.
۲۲. الذریعة إلی تصانیف الشیعة، آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن‌بن‌علی، متوفای ۱۳۸۹ هجری قمری. بی تا، بی جا.

۲۳. رجال النجاشي (فهرست أسماء و مصنفي الشيعة)، احمدبن‌علی‌بن‌عباس نجاشی کوفی، جامعه مدرسین. قم.
۲٤. روضة المتقين في شرح من لايحضره الفقيه، علامه محمدتقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، کوشانپور.
۲۵. سنن ابن‌ماجة، محمدبن‌یزید قزوینی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۲٦. سنن أبي‌داود، سلیمان‌بن‌اشعث سجستانی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احياء السنة النبوية، بيروت.
۲۷. سنن الترمذي، محمدبن‌عیسی ترمذی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۲۸. شرح أصول الكافي، محمدصالح مازندرانی، متوفای ۱۰۸۰ هجری قمری، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۲۹. شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحديد، متوفای ٦٥٦ هجری قمری، دار الكتب العلمية، قم.
۳۰. صحيح مسلم، مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری، متوفای ۲٦۱ هجری قمری، مصطفى البابي الحلبي.
۳۱. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، علی‌بن‌یوسف‌بن‌مطهر حلی، از اعلام قرن هشتم هجری، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم.
۳۲. الغارات، ثقفی، ابراهیم‌بن‌محمد، متوفای ۲۸۳ هجری قمری، دار الأضواء، بيروت.
۳۳. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، علامه عبدالحسین امینی، متوفای ۱۳۹۰ هجری قمری، دار الكتاب العربي، بيروت.
۳٤. الغيبة، شیخ طوسی، محمدبن‌حسن، متوفای ٤٦۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۳۵. الغيبة، نعمانی، محمدبن‌ابراهیم، متوفای ۳٦۰ هجری قمری، کتابخانه صدوق، تهران.

۳۶. الفتن، نعیم‌بن‌حماد مروزی، متوفای ۲۲۸ هجری قمری، دار الفکر للطباعة، بیروت.
۳۷. قاموس الرجال، علامه محمدتقی شوشتری، متوفای ۱٤۱۲ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم.
۳۸. القاموس المحیط، فیروزآبادی، محمدبن‌یعقوب، متوفای ۸۱۷ هجری قمری، مؤسسة الحلبي، قاهره.
۳۹. قرب الإسناد، عبدالله‌بن‌جعفر حمیری، از اعلام قرن سوم هجری، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث العربي، چاپ اول، ۱٤۱۳ هجری قمری، قم.
٤۰. الکافي، محمدبن‌یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتاب الاسلامیة، تهران.
٤۱. کامل بهائی، عمادالدین طبری، حسن‌بن‌علی، از اعلام قرن هشتم هجری، مکتب مرتضوی.
٤۲. الکشف و البیان، ثعلبی، احمدبن‌ابراهیم، متوفای ٤۲۷ هجری قمری، دار احیاء التراث العربي، بیروت.
٤۳. کفایة الأثر في النص علی الأئمة الإثني‌عشر، خزاز قمی، علی‌بن‌محمد، از اعلام قرن چهارم هجری، انتشارات بیدار، قم.
٤٤. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، محمدبن‌علی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم.
٤٥. کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، متوفای ۹۷٥ هجری قمری، مؤسسة الرسالة، بیروت.
٤٦. لسان العرب، ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، متوفای ۷۱۱ هجری قمری، نشر أدب الحوزة، ۱٤۰٥ هجری قمری، قم.
٤۷. لوامع صاحبقرانی، علامه محمدتقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱٤۱٤ هجری قمری، قم.
٤۸. مجمع البحرین، طریحی، متوفای ۱۰۸٥ هجری قمری، المکتبة المرتضویة، چاپ دوم، ۱۳۹٥ هجری شمسی، تهران.

٤٩. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه محمدباقر مجلسی، متوفای ١١١١ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیة، تهران.
٥٠. مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی، علی‌بن‌محمد، متوفای ١٤٠٥ هجری قمری، شفق، چاپ اول، ١٤١٢ هجری قمری، تهران.
٥١. مستدرك الوسائل، میرزا حسین نوری، متوفای ١٣٢٠ هجری قمری، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث العربي، قم.
٥٢. المسند، احمدبن‌محمدبن‌حنبل، (١٦٤ - ٢٤١ هجری قمری)، دار صادر، بیروت (٦ جلدی).
٥٣. المصنف في الأحادیث و الآثار، ابن أبی‌شیبه، عبدالله‌بن‌محمد، متوفای ٢٣٥ هجری قمری، دار الفکر، محقق: سعید محمد اللحام، چاپ اول، ١٤٠٩ هجری قمری، بیروت، لبنان.
٥٤. معجم أحادیث الإمام المهدي، طبسی و جمعی از نویسندگان، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم.
٥٥. معجم البلدان، یاقوت حموی، متوفای ٦٦٦ هجری قمری، دار احیاء التراث العربي، بیروت.
٥٦. معجم رجال الحدیث، آیت‌الله خوئی، متوفای ١٤١٢ هجری قمری، دار الزهراء، بیروت.
٥٧. النزاع و التخاصم بین بني‌أمیة و بني‌هاشم، مقریزی، احمدبن‌علی، متوفای ٨٤٥ هجری قمری، تحقیق: سید علی عاشور، بی تا، بی جا.
٥٨. النهایة في غریب الحدیث، ابن‌اثیر جزری، مبارك‌بن‌محمد، متوفای ٦٠٦ هجری قمری، اسماعیلیان قم.